۷۹ ورق

شرح لامیه شاطبی

در قرائت

بفارسی که میر محمد قاسم تبریزی

در عصر فتحعلی شاه قاجار

تألیف نموده

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

قرائت حمدی که زینت افزای دیباچه صحیفه هر گونه قرائت سزاوار و ملازم [illegible]
که قراء سبع سیارات در دار الحفاظ این قصر زبرجدی در قرون بروردی اوقات
اوراد و اذکار حق مشغول خلقان و مقربان گلدسته توحیدش از بستان [illegible]
[illegible] تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا قرائت
کلام [illegible] در مصحف [illegible] قال [illegible] مشهور [illegible] نقل
در [illegible] ایوان کبریائیش الفضائل فضول [illegible] با جوابات مفصل نظم [illegible]
کلک [illegible] زین نقطه کلک [illegible] الآیة [illegible] وصف
[illegible] و نصرت [illegible] پیغمبران پاک [illegible] مشکوة
طریق رشاد اند و در [illegible] سلسله رابطه میان مخلوق و خالق و وسیله
نجات [illegible] خصوص پیروان [illegible] شرف [illegible] و فرش
روز محشر [illegible] افلاک [illegible]
افلاک [illegible] سلطان سریر رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم
آن خواجه [illegible]
[illegible] محمد [illegible] و صلوات [illegible]
[illegible] قرآن آیات [illegible] و حروف [illegible]

مضمون لو کشف الغطاء [illegible] و صاحب قول انا مدینة العلم و علی بابها اعنی علی المرتضی و
اولاده الاخیار المتقین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا صلوات الله
علیهم اجمعین اما بعد چون جمعی از طالبان مؤمنین [illegible] محمد
ابن سید محسن ابن سید [illegible] حسینی تبریزی خواهش نموده که ابیات
شاطبیه که در علم قرائت [illegible] کامل و جامع جمیع مسائل و درک و حقایق
و فهم حقایق آن بر سبیل بیان [illegible] دست بهم دهد و [illegible]
[illegible] فارسی ترجمه نمایم بنا بر آن [illegible]
[illegible] باب [illegible] در بیان [illegible]
قرائت بود و در این رساله [illegible] باب و [illegible] خاتمه
و باقی [illegible] قرائت [illegible]
[illegible] ترجمه شد
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] جهان [illegible] احسان ابر
کرم [illegible] رحمت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] السلطان [illegible] السلطان
و الخاقان ابن الخاقان [illegible]
[illegible] العالمین [illegible]
[illegible] و آید [illegible] لطف [illegible] و
[illegible] مقصود [illegible] ل

وکرم مجالس فضل و نعم غیث احسان غوث امان نایب السلطنة العظمی قاتل الکفرة
وقامع الفجرة موسس اساس شریعت ائمه برره اثنی عشرة الغازی لله
المجاهد فی سبیل الله عباس میرزا ادام الله ظلال رافته که تا محیط افلاک را
مدارست و بسیط خاک را قرار سایه عاطفتش بر مفارق انام
مستدام باد و پایه سلطنتش برای سلاطین ایام بر دوام **نظم** تا قیامت
طوطی طبعم گشود گر نغمه خوان شهد وصفش مینکرد در این اقصر زمان نعمت
عظمی چه باشد زاد راه بسخود عصر او خلق جهان آسوده در مهد امان تا جهان
دهد هر روز فتح و ملک از بخشش آورد صد برگه خورشید مهر از مهر ان روزگار
ز رسم عدلش حیح کرده دفتر سرمه داده شهرت آوازه نوشیروان
از برای حفظ او دست دعا گشته بلند هر زمانش صد ابر گشته از قدسیان
دوست اله لطف عنایته عن مکاره الایام باسم اشرف سامی و نام مبارک گرامی
او برشته تحریر و تقریر کشیده امیدوار است که شرف قبول یافته بخیر ختام
مختتم گردد التماس دعا از صاحبان فن و ناظرین صاحب فطن انکه اگر بر
خطای واقف شوند تقلیم ... بخاتم مقدسان بر چهار مقصد است **مقصد
اول** در ذکر اسماء قراء و ناقلین از ایشان و انساب ایشان و شهرهای ایشان
و کنیتهای ایشان و موت ایشان **مقصد دویم** در ذکر رجال انکه رسانیده اند
قراءت را از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله **مقصد سیم** در ذکر اسناد که
رسانیده اند با قراءت را از ائمه از طرق تو و مرا از ایشان **مقصد چهارم**
در فضیلت قرآن و آداب تلاوت آن مع ذکر اسامی قراء عشره و رواتهم

[illegible]

باب

باب اول در بیان اسامی وندانها **باب دویم** در بیان
مخارج حروف **باب سیم** در بیان صفات حروف **باب چهارم**
در استعاذه **باب پنجم** در بیان بسمله **باب ششم** در بیان احکام
تنوین و نون ساکن **باب هفتم** در بیان ادغام کبیر و صغیر متفق علیه
و مختلف فیه **باب هشتم** در بیان متفق فیه ادغام صغیر **باب نهم** در مختلف
ادغام صغیر **باب دهم** در بیان حرفهای قریب المخرج در ادغام و در اظهار
باب یازدهم در بیان مد و قصر **باب دوازدهم** در بیان همزه که آن موقوف
بچهار باب متوالی ذکر میشود در بیان احوال دو همزه که در یک کلمه میباشند **باب چهاردهم**
در بیان احکام همزه که هر دو در یک کلمه نباشند **باب پانزدهم** در بیان همزه
مفرده **باب شانزدهم** در بیان ذکر همزه که حرکت او نقل کرده شود بحرف ساکن
باب هفدهم در بیان وقف کردن در همزه که در وسط کلمه یا آخر آن باشد
باب هجدهم در بیان فتح و اماله و آن ... **باب نوزدهم**
در بیان اماله که در الف میباشد **باب بیستم** در بیان ... **باب بیست و یکم**
در اماله ... بغیر ترقیق و گاه باشد که تفخیم میشود **باب بیست و دوم** در اماله
باب بیست و سیم در بیان وقف در اواخر کلمات **باب بیست و چهارم** در هاء کنایه **باب
بیست و پنجم** در وقف بر رسم الخط **باب بیست و ششم** در بیان یاءات اضافه و یاء متکلم
باب ۲۷ در بیان یای ثابت زواید آنکه در لام الفعل کلمه است در اسماء و در افعال

باب سیزدهم

دراین رساله

واین رساله مشتمل است بر مقدمه و آن بر چهار مقصد است مقصد اول در بیان اسماء
قرّاء و روات و ذکر میشاید از هر قاری دو راوی از نافع ذکر میشاید
روایت قالون و ورش و از ابن کثیر روایت قنبل و بزی و از ابی عمرو روایت
ابا عمرو و ابی شعیب و از ابن عامر روایت ابن
هشام و از عاصم روایت ابی بکر و حفص و از حمزه روایت
خلاد و از کسائی روایت ابی عمرو الدوری و ابوالحارث پس این جماعت راوی
معمول علیهاست پس وقتی که مختلف باشند روایت از ایشان ذکر میشود
اسم راوی ترک میشود اسم امام و وقتی که متفق باشند ذکر
میشاید امام را باسمه وقتیکه متفق باشند نافع و ابن
کثیر میگوید قرّاء الحرمین و وقتیکه متفق باشند عاصم
و حمزه و کسائی میگوید قرّاء الکوفیون از جهت ان که ایشان
بر ... پس اول ابتداء کتاب بذکر اسماء قرّاء و
ناقلین از قرّاء و انساب ایشان و کنیه ایشان
و موت ایشان و بلدان ایشان و انقال
قرات ایشان و تسمیه رجال ایشان
و الصفات قرات ایشان و تسمیه

وتسمیه

وتسمیه کسی که رساینده است بما روایه و تلاوت را پس تابع میکنیم این را
بذکر مذاهب ایشان و اختلاف ایشان ان شاء الله تعالی مقصد اول در ذکر اسماء قرّاء
و ناقلین از ایشان و انساب ایشان و شهر کیش ایشان و کنیتهای ایشان
و موت ایشان فمنهم نافع المدنی پس او نافع بن عبد الرحمن
بن ابی نعیم مولی جعونه بن شعوب لیثی حلیف حمزه بن عبد المطلب
اصله من اصفهان و کنیة کنیه او ابا رویم و قیل ابا الحسن و قیل
ابا عبد الرحمن و وفات او در مدینه مشرفه در سال صد و شصت و نه
واقع شد قالون و او عیسی بن مینا مدنی الزرقی مولی الزهریین
معلم العربیه و کنیه اش ابا موسی است و قالون لقب اوست و ربیب
شده نافع او را ملقب ساخته بقالون از جهت جودت و نیکوی قرائت
او لان قالون بزبان روم بمعنی جید است و وفات او
نزدیک از سنه دویست و چهل و ورش او عثمان بن سعید مصری است
و کنیه او ابا سعید و ورش لقب اوست از جهت شدة بیاض او
و در مصر وفات یافته در سنه صد و نود و هفت ابن کثیر

و موت ایشان
فمنهم نافع
و موت
و موت ایشان
فمنهم نافع

سکارات المش عبدالله الداری مولی عمرو بن علقمة الکنانی والداری
العطار و کنیتش ابا معبد و او از تابعین است و وفات او
در مکه واقع شده در سنه صد و بیست و قنبل او محمد بن عبدالرحمن بن محمد
بن خالد بن سعید بن جرجة مکی است مخزومی و کنیه او ابا عمرو و لقب او
قنبل است و گفته شده است ایشان اهل بیتی است در مکه معروفند
به قنابله و وفات او بمکه است بعد از سنه دویست و هشتاد
و بزی او احمد بن عبدالله بن محمد بن قاسم بن نافع بن ابی
بزه مؤذن مکی مولی لبنی مخزوم و کنیه او ابا الحسن
معروف به بزی و وفات او بمکه بعد از سنه دویست
و چهل روی قنبل والبزی القراءة عن ابن کثیر ابو عمرو البصری
او ابو عمرو بن علا بن عمار بن عبدالله بن الحصین بن الحارث
بن جلهم بن خزاعی بن مازن بن مالک ابن عمرو بن تمیم
وقیل اسمه زبان وقیل العریان وقیل یحیی وقیل محبوب
وقیل اسمه کنیته وقیل غیر ذلک وفات یافته در کوفه در سنه

اربع

اربع وخمسین ومائة وابو عمرو او حفص بن عمر بن عبدالله بن عبدالعزیز
صهبان ازدی دوری نحوی والدور موضع ببغداد و وفات او
در حدود دویست و پنجاه است و ابو شعیب او صالح بن زیاد بن عبدالله
بن اسمعیل رستمی سوسی روایت کرده است قراءت را از ابی محمد بن یحیی
بن مبارک عدوی معروف به یزیدی و گفته شده است یزیدی او را
از جهت مصاحبت او یزید بن منصور خال مهدی را و وفات او در خراسان
شد در سنه دویست و دو ابن عامر شامی او عبدالله بن عامر یحصبی قاضی
دمشق در خلافت ولید بن عبدالملک کنیه او ابا عمران و او از تابعین است
و نیست از قراء سبعه از عرب غیر او و غیر ابا عمرو و ابا قون هم موالی و وفات
او در دمشق است در سنه صد و هجده ابن ذکوان او عبدالله بن احمد
بن بشیر ذکوان قرشی دمشقی و کنیه او ابا عمرو و وفات او در دمشق در سنه
دویست و چهل و دو هشام او هشام بن عمار بن نصیر بن ابان بن میسره
سلمی قاضی دمشق و کنیه او ابا الولید وفات او در دمشق در سنه دویست و چهل و پنج
روایت میکنند قراءت را از ابن عامر عاصم کوفی او عاصم بن ابی نجود و یقال

ابن عبدالله و گفته شده است که اسم ابا النجود عبد و عبدالله نام مادر اوست
واو مولای نصر بن خشین ازدی است و کنیه او ابابکر است ملحق شده است
بحرث بن حسان و اخذ بنی بکر وفات او در کوفه است در سنه صد و چهل و هفت یا هشت است
وابوبکر او شعبة بن عیاش بن سالم کوفی اسدی مولات از رابی ... است
و گفته شده است که اسم او سالم و گفته شده است که اسم او کنیت اوست و گفته شده است
غیر آن وفات یافته در کوفه در سنه صد و نود و چهار وحفص او حفص بن سلیمان
بن مغیره اسدی بزاز کوفی و کنیه او ابا عمرو است معروف است بحفص گفته است
وکیع و بود ثقه و گفته است ابن معین که او اقرء است از ابابکر وفات یافته در قرب
از سنه صد و نود حمزة الکوفی او حمزه بن حبیب بن عماره بن اسمعیل
زیات قرضی التیمی مولاهم و کنیه او اباعماره وفات یافته در حلوان در خلافت
ابو جعفر المنصور در سنه صد و پنجاه و شش وخلف او خلف بن هشام
بزار و کنیه او ابا محمد و او از اهل قم است وفات او در بغداد و او مختفی بود
در زمان جهمیه وفات او در سنه دویست و بیست و نه وخلاد او خلاد
بن خلد و گفته میشود او را ابن خلید و گفته میشود ابن عیسی صیرفی کوفی و کنیه او

ابا عیسی

ابا عیسی وفات یافته در کوفه در سنه دویست و بیست و گفته
گفته شده است که اسم او عثمان است وابو عمرو او حفص بن عمر
دوری نحوی است صاحب یزیدی وابو الحرث او لیث بن خالد
بغدادی وفات او در سنه دویست و چهل هجری است ابو عمرو گفته است
که این مذکورات اسماء قراء سبعه و اسماء ناقلین است بروجه اختصار
مقصد دوم در ذکر رجال ائمه که رساننده اند قراءت را از حضرت پیغمبر صلعم
رجال نافع که نامیده اند آنها را خمسه ابو جعفر یزید بن قعقاع قاری
وابو داود عبدالرحمن بن هرمز اعرج و شیبة بن نصاح قاضی
وابو عبدالله مسلم بن جندب هذلی قاضی وابو روح یزید بن
رومان واخذ نموده اند اینها قراءت را از ابا هریره و ابن عباس
و عبدالله بن عیاش بن ابا ربیعه مخزومی از ابی بن کعب عن النبی صلعم
رجال ابن کثیر ثلثه عبدالله بن سائب مخزومی صاحب النبی صلعم و مجاهد بن جبیر

ابو الحجاج مولای قیس بن سائب

و دو باس مولای ابن عباس و اخذ نموده عبد الله از ابی نفیسه و اخذ

نموده است مجاهد و دو باس از ابن عباس عن ابی و یزید بن ثابت

عن رسول الله صلعم رجال ابو عمرو جماعتی است از اهل حجاز و از اهل بصره

و از اهل مکه مجاهد و سعید بن جبیر و عکرمه بن خالد و عطا بن ابی رباح و عبد الله بن کثیر

و غیرهم و از اهل مدینه یزید بن قعقاع و یزید بن رومان و شیبة بن نصاح

و از اهل بصره حسن بن حسن بصری و یحیی بن یعمر و غیرهما و اخذ نموده

اینها قراءت را از صحابه و غیرهم رجال ابن عامر ابو الدردا

عویمر بن عامر صاحب النبی صلعم و اخذ نموده است مغیره از عثمان

بن عفان عن النبی صلعم رجال عاصم ابو عبد الرحمن عبد الله بن سلمی

و ابو مریم زر بن حبیش و ابو عبد الرحمن اخذ نموده است از عثمان و از علی ابن

ابی طالب و ابی بن کعب و زید بن ثابت و عبد الله

بن مسعود عن النبی صلعم رجال حمزه جماعتی است منهم ابو محمد سلیمان بن

مهران الاعمش و محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی قاضی و حمران بن اعین

و ابو اسحاق

[illegible]

و ابو اسحاق السبیعی رحمهم الله

و ابو اسحاق سبیعی و منصور بن معتمر و مغیرة بن مقسم و جعفر بن محمد الصادق و غیرهم

و اعمش اخذ نموده است از یحیی بن وثاب و اخذ نموده است یحیی از جماعتی

از اصحاب ابن مسعود علقمه و اسود و عبید بن نضیله خزاعی و زر بن حبیش

و ابا عبد الرحمن سلمی و غیرهم و اخذ نموده اند از ابن مسعود عن النبی صلی الله

رجال کسائی حمزة بن حبیب زیات و عیسی بن عمر همدانی و محمد

بن ابی لیلی و غیرهم از مشایخ کوفیین مگر آنکه مادة قراءت او و اعتماد

او در اختیار بیشتر از حمزه است و تحقیق ذکر کردیم انقضای قراء سبعه را ابو عمرو

گفته که این تسمیه رجال قراء سبعه است در امصار و بالله التوفیق مقصد سیم

در ذکر اسناد دیگر رسانیده اند ما قراءت را از ائمه از طرق موسومه از آن

روایة و تلاوة اسناد و قراءت نافع فاما روایة قالون ازو پس خبر

داده است ما را بآن روایة احمد بن عمر بن محمد جیبری او گفته است خبر

داده است ما را محمد بن احمد بن عیسی گفته است خبر داد ما را عبد الله بن عیسی مدنی

او گفته است خبر داد ما را قالون از نافع ... و خوانده است

بآن قراءت کل قرآن را بر شیخ خود ابو الفتح فارس بن احمد بن موسی بن عمران حمصی

المقری الضریر و گفت از برای من که خوانده ام بآن قرارت را بر ابو الحسن
عبد الباقی بن الحسن عبد الباقی بن الحسن المقری و گفت خوانده ام بر ابراهیم عمر المقری
و گفت خوانده ام بر ابو الحسن احمد بن عثمان بن جعفر بن بویان و گفت
قرارت کرده ام بر ابو بکر احمد بن محمد بن اشعث و گفت خوانده ام بر ابو نشیط
محمد بن هرون و گفت خوانده ام بر قالون و گفت خوانده ام بر نافع و اما
روایة ورش پس خبر داده است ما را بآن روایت عبد الله بن احمد محفوظ القاضی در مصر
گفته است خبر داده است ما را احمد بن ابراهیم بن جامع گفته است خبر داده است ما را
ابو محمد بکر بن سهل گفت خبر داده است ما را عبد الصمد بن عبد الرحمن گفته است
خبر داده است ما را ورش از نافع و خوانده ام بآن قرارت همه قرآن را بر ابو القاسم
خلف بن ابراهیم بن محمد خاقان مقری در مصر و گفت از برای من که خوانده ام
بآن قرارت بر ابو جعفر بن احمد ابن اسامة التجیبی و گفت خوانده ام
بآن قرارت بر اسمعیل بن عبد الله و گفت خوانده ام بر ابو یعقوب یوسف
بن عمرو بن یسار ازرق و گفت خوانده ام بر ورش و گفت خوانده ام بر نافع
اسناد قرارت ابن کثیر فاما روایة قنبل پس خبر داد ما را بآن روایت [illegible]

محمد بن احمد بن علی بغدادی گفت خبر داد ما را ابن مجاهد گفت خوانده ام
بر قنبل و گفت خوانده ام بر ابو الحسن احمد بن محمد بن عون قواس
و گفت خوانده ام بر ابو الاخریط وهب بن واضح و گفت خوانده ام
بر اسماعیل بن عبد الله قسط و گفت خوانده ام بر شبل بن عباد
و معروف بن مشکان و گفت خوانده ام بر ابن کثیر و خوانده ام بآن قرارت
کل قرآن را بر فارس بن احمد حمصی المقری و گفت قرارت نموده ام
بر عبد الله بن حسین بغدادی و گفت قرارت نموده ام بر ابن مجاهد و گفت
قرارت نموده ام بر قنبل و اما روایة بزی پس خبر داد ما را بآن روایت
محمد بن احمد کاتب گفت خبر داد ما را محمد بن موسی گفت خبر داد ما را مضر بن
محمد ضبی گفت خبر داد ما را ابن ابی بزه گفت خوانده ام بر عکرمه بن سلیمان
بن عامر و گفت خوانده ام بر اسمعیل بن عبد الله قسط و گفت خوانده ام
بر ابن کثیر نفسه همچنین گفته است بزی و خوانده ام قرآن را بتمام بر ابو القاسم
عبد العزیز بن جعفر بن محمد بن المقری الفارسی و گفت خوانده ام بآن قرارت اهل قرآن را
بر ابو بکر محمد بن حسن نقاش و گفت خوانده ام بآن قرارت بر ابو ربیعه محمد بن اسحق ربعی

وکفت خوانده ام بر یزیدی نهاد قرارت ابا عمرو بن علا پس قرارت ابا عمرو بگ

پس خبر داد مارا محمد بن احمد بن علی کفت خبر داد مارا ابو عیسی محمد بن احمد بن قطن

در سنه سیصد و سیزده کفت خبر داد مارا ابو خلاد سلیمان بن خلاد کفت خبر داد مارا

یزیدی از ابو عمرو و خوانده ام بان قرارت کل قرانرا از طریق ابو عمرو روایة

بر شیخ ما عبد العزیز بن جعفر بن محمد بن اسحق بغدادی وکفت از برای من خوانده ام

بان قرارت بر ابو طاهر عبد الواحد بن عمر بن هاشم المقری ملا رحمه کرده

وکفت خوانده ام بر ابو بکر بن مجاهد وکفت خوانده ام بر ابو الزعرا عبد الرحمن

بن عبدوس وکفت خوانده ام بر ابو عمرو واما روایة ابو شعیب پس خبر داد مارا

ونه روایة خلف بن ابراهیم بن محمد مقری کفت خبر داد مارا ابو محمد حسن بن رشیق

معدل کفت خبر داد مارا ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی کفت خبر داد مارا

یزیدی از ابو عمرو خوانده ام همه قرآن بر فارس بن احمد مقری با ظهار الاول

من المثلین والمتقاربین وبادغامه کفت بعض خوانده ام بان قرارت همچنین

بر عبد الله بن حسین مقری وکفت بعض خوانده ام بان قرارت همچنین بر ابا عمران

موسی بن جریر نحوی وکفت خوانده ام بر ابو شعیب وکفت خوانده ام بر یزیدی

وکفت

وکفت خوانده ام بر ابو عمرو وکفت ابو عمرو خبر داد مارا با صول ادغام ابو محمد بن خوانده ام بر

احمد بن ابن مجاهد از عبد الرحمن بن عبدوس از ابو عمر الدوری از یزیدی

از ابو عمرو و خبر داد مارا به او نیز ابو الحسن شیخ ما کفت خبر داد مارا عبد الله

مبارک از جعفر بن سلیمان از ابو شعیب از یزیدی از ابو عمرو اسناد قرارت

ابن عامر فاما روایة ابن ذکوان پس خبر داد مارا ابو محمد بن احمد کفت

خبر داد مارا احمد بن موسی بن مجاهد کفت خبر داد مارا احمد بن محمد بن یوسف

ثعلبی کفت خبر داد مارا عبد الله بن ذکوان کفت خبر داد مارا ایوب

بن تمیم تمیمی کفت خبر داد مارا یحیی بن حارث ذماری کفت خواندم

بر ابن عامر کفت ابو عمرو خواندم با فاتحه قرانرا بر عبد العزیز جعفر فارسی قرارت

مقری وکفت بعض خواندم بان قرارت بر ابو بکر محمد بن حسن نقاش

وکفت خواندم بان قرارت دمشق بر ابو عبد الله هرون بن موسی

بن شریک اخفش وروایت کرده است او را اخفش واما روایة هشام

پس خبر داد مارا ابو محمد بن احمد کفت خبر داد مارا ابن مجاهد کفت

خبر داد مارا حسن بن ابو مهران جمال کفت خبر داد مارا احمد بن

یزید حلوانی و گفت خبر داد ما را هشام بن عمار گفت خبر داد ما را عراک بن خالد
مری گفت خواندم بر یحیی بن حارث ذماری و گفت خواندم بر عبد الله بن عامر
و خواندم بآن قرائت همه قرآن را بر ابو الفتح شیخ ما و گفت از برای من خواندم
بآن قرائت بر محمد بن احمد بن عبدان و گفت خواندم بر حلوانی و گفت خواندم
بر هشام باسناد قرائت عاصم فاما روایة ابو بکر پس خبر داد ما را بآن روایت
محمد بن احمد بن علی کاتب گفت خبر داد ما را ابن مجاهد گفت خبر داد ما را
ابو اسحق احمد بن عمر وکیعی گفت خبر داد ما را پدرم گفت خبر داد ما را یحیی بن
آدم گفت خبر داد ما را ابو بکر از عاصم و خواندم بآن قرائت همه قرآن را بر فارس
بن احمد مقری و گفت خواندم بآن قرائت بر ابو الحسن عبد الباقی بن الحسن المقری
و گفت خواندم بر ابراهیم بن عبد الرحمن بن احمد مقری بغدادی و گفت خواندم بر یوسف
بن یعقوب واسطی و گفت خواندم بر شعیب بن ایوب صریفینی و گفت خواندم
بآن قرائت بر یحیی بن آدم از ابو بکر از عاصم گفت بمن فارس بن احمد و خواندم
بآن قرائت نیز بر عبد الله بن حسین و خبر داد مرا بدرستی او خواندم بر احمد بن یوسف
قافلانی و خواند احمد بر صریفینی از یحیی از ابو بکر از عاصم و اما روایة ابو حفص

پس

پس خبر داد ما را بآن ابو الحسن طاهر بن غلبون مقری گفت خبر داد ما را ابو الحسن علی بن محمد بن صالح
هاشمی ضریر مقری در بصره گفت خبر داد ما را ابو العباس احمد بن سهل اشنانی گفت خواندم
بر ابو محمد عبید بن صباح و گفت خواندم بر حفص و گفت خواندم بر عاصم گفت ابو طاهر و خواندم
بآن قرائت همه قرآن را بر شیخ ما ابو الحسن و گفت بمن خواندم بآن قرائت بر هاشمی و گفت خواندم
بر اشنانی بر عبید از حفص از عاصم اسناد قرائت حمزه فاما روایة خلف پس خبر داد ما را
بآن روایة محمد بن احمد گفت خبر داد ما را ابن مجاهد گفت خبر داد ما را ادریس از عبد الکریم گفت
خبر داد ما را خلف از سلیم از حمزه و خواندم بآن قرائت همه قرآن را بر ابو الحسن شیخ ما
و گفت از برای من خواندم بآن قرائت بر ابو الحسن محمد بن یوسف بن نهار حرتکی
در بصره و گفت از برای من خواندم بآن قرائت بر ابو الحسن احمد بن عثمان بن جعفر بن بویان
و گفت از برای من خواندم بر ادریس بن عبد الکریم قبل ان یقرئ باختیار خلف و گفت قرائت نمودم
بر خلف و گفت قرائت نمودم بر سلیم و گفت قرائت نمودم بر حمزه و اما روایت خلاد پس خبر داد ما را
بآن روایت محمد بن احمد گفت خبر داد ما را احمد بن موسی گفت خبر داد ما را یحیی بن احمد بن هارون
مرزوق گفت خبر داد ما را احمد بن یزید حلوانی از خلاد از سلیم از حمزه و خواندم بآن
روایت همه قرآن را بر ابو الفتح ضریر شیخ ما و گفت از برای من خواندم بر عبد الله

بر حسین موسی و گفت خو ل
بن حسین مقری و گفت خواندم بان روایت بر محمد بن احمد بن مسعود و گفت خواندم بر ابوبکر محمد بن
شاذان جوهری مقری و گفت خواندم بر خلاد و گفت خواندم بر سلیم و خواند سلیم بر حمزه
اسناد قراءت کسائی فاما روایة ابو عمرو دوری پس خبر داد ما را بان روایت ابو محمد عبد الرحمن
بن عمر بن محمد مقری معدل گفت خبر داد ما را عبد الله بن احمد گفت خبر داد ما را جعفر بن محمد بن
ضبی گفت خبر داد ما را ابو عمرو دوری از کسائی و قراءت کردم بان روایت همه قرآن را
بر محمد بن حلف موصلی و گفت خواندم بر جعفر بن محمد و گفت خواندم بر ابو عمرو و گفت خواندم
بر کسائی و اما روایة ابو الحارث پس خبر داد ما را بان روایت محمد بن احمد گفت خبر داد ما را
ابن مجاهد گفت خبر داد ما را محمد بن یحیی از ابو الحارث از کسائی گفت ابو عمرو و گفت خواندم
بان روایت همه قرآن را بر فارس بن احمد و گفت از برای من خواندم بان روایت
بر ابو الحسن مقری و گفت خواندم بر زید بن علی و گفت خواندم بر احمد بن حسن معروف
ببطی و گفت خواندم بر محمد بن یحیی کسائی صغیر و گفت خواندم بر ابو الحارث و گفت خواندم
بر کسائی گفت ابو عمرو پس این مذکورات بعض اسانید است که رسیده است بما روایة
روایة و تقدمة و بالله التوفیق فصل چهارم در بیان اداب قرائة قرآن و
فضیلت آن

روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال افضل عبادة امتی قراءة
القرآن و ایضا روی اشرف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل و فی روایة اخری
اقرء القرآن و قوم اللیل و ایضا الحرف الواحد من القرآن خیر من الدنیا
و ما فیها و ایضا خیرکم من تعلم القرآن و علمه و ایضا القرآن حبل الله طرفه القده و
و طرفه بایدیکم فتمسکوا به و ایضا زینوا القرآن بصوت الحسن و ایضا
زینوا القرآن باصواتکم من علم ولده القرآن فکانما حج البیت عشر
مرات و ایضا من اراد ان یتکلم الله معه فیقرء القرآن و من اراد ان
یتکلم مع الله فلیصل و ایضا اذا مات حامل القرآن اوحی الله الی
الی الارض لا تاکل لحمه فتقول الارض رب کیف اکل لحمه و کلامک
فی جوفه و ایضا من قرء القرآن لحنا بغیر عذر و لا علة فکانما
قتل النبی صلعم و نیز روایت از جناب مقدس نبوی صلعم که میفرمود قرآن بخوانید
که قرآن روز قیامت شفاعت میکند خواننده خود را و نیز فرمود
که هر که قرآن را شفاعت کند رستگار خواهد بود و نیز فرمود که
هر که بخواند قرآن را و عمل کند بر آن که در قرآن است در روز قیامت

از واسطهٔ آن شخص پدر و مادر او را حلهٔ بهشت بپوشانند و آن حله از نور
بوده باشد و تاجی بر سر او گذارند از نور که روشنی آن تاج همچو روشنی آفتاب
و ماه تابان باشد در خانه‌های دنیا و حق قرآن محبت خصوصاً بمدح
رسول خدا صلعم و ائمه اثنی عشر و آنها که نبوت داشته بودند و آنها که بگرویدند
بخدا و رسول و بقرآن عمل کردند و ایضاً فرموده است که هر که ائمه اثنی عشر را
دوست دارد خدا او را دوست داشته باشد هر که ایشانرا بدشمنی اختیار
کرده خدا و رسول خدا را دشمن داشته و حق تعالی دفع کند بلاهای دنیا را
از خوانندهٔ قرآن و شنوندهٔ قرآن در امان خود محفوظ دارد و در آخرت
از عذابهای گوناگون برهانند و اجر میدهند حق تعالی در آخرت بعدد هر حرفی
ده حسنه دیگر روایت از آنحضرت که بخوانید قرآنرا در مصحف که روشنائی
چشم زیاده میشود و عذاب از پدر و مادر شما بردارند بدانکه در قرآن
خواندن بعد از تزکیهٔ باطن پانزده آداب بجای باید آورد تا باشد
که از او قبول کنند اول طهارت که وضو داشته باشد دوم در جای
پاک بنشیند در مسجد بهتر بود سیم استعاذه بگوید و دو نفس در میان

استعاذه

استعاذه و بسمله و قرائت بکشد چهارم اگر کاری داشته باشد یا خواهد سخن گوید
با کسی رو سلام کند آیه را باخر رساند و بعد از آن فعلی که خواهد بکند و بعد از آن
تعویذ بگوید و باز به تلاوت برود پنجم باید که فکر در معنی آن بکند در آیت
رحمت شاد شود و در آیهٔ عذاب ترسان و لرزان باشد و اگر گریه کند بهتر بود
ششم در حالت تلاوت پیش کسی برنخیزد تا آیه را تمام کند هفتم در میان
تلاوت فحش و هذیان نگوید هشتم حضور داشته باشد تا در اعراب غلط نکند
نهم اعتقاد کند بانچه میخوانند مرغ زرّی از بهشت بنام او نویسند دهم بتأنی
خوانند و حرفها را از مخرج خود ادا کنند و دل را بجز نگذارد و چون قرآن را
بترتیل خوانند با ان همراه باشد چون صیقلیست که زنگ گناه از آینهٔ
دل می برد یازدهم نقطه بجیب و دوات نکند دوازدهم در آیه سجده برپا
خیزد و بنیت سجده کند سیزدهم چون بادی از شکم بیرون خواهد آمد
قطع تلاوت بکند چهاردهم چون درس را تمام کند صدق الله بگوید و رو بقبله
نشیند و دعا کند و در دعا کردن گوشهٔ چشم باسمان کند و الحاح و تضرع و زاری
در دعا دوست دارد پانزدهم چون مصحف را بجای نهند روی در مصحف کرده

پشت پناه دوره کام برود تا پشت مصحف نکرده شده که بزرگان هرچه
یافته‌اند از ادب یافته‌اند خاصه ادب با قرآن مجید وبدان وفقک الله
فی الدارین که جناب مقدس نبوی صلعم فرموده انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی و فرمان قضا جریان در فرقان حکیم چنین صادر شده
که ورتل القرآن ترتیلا و نیز مرویست که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
والصلوة عمود الدین پس از برای بندگان ناچار است که سعی نمایند
در اسباب و موجبات صحت عبادت که اعظم آن صلوة است تا درجهٔ
قبول رسد و خوض در علم قرائت و غور رسی دقایق و قواعدی
که قراء بدور و سبعه و رواة ایشان بیان فرموده‌اند نمایند و ائمه
هدی صلوات الله علیهم نیز امر باتباع قرائت ایشان نموده‌اند از اظهار
و اخفاء و غنه و ادغام و سایر قواعد که انشاء الله بتفصیل مذکور میشود
تا قادر بر اخراج حروف از مخارج و مراعات صفات معینه گردیده
تا ورتل القرآن در شان ایشان باشد و از کثیرهٔ رب تال
القرآن والقرآن یلعنه مجتنب بوده باشند و قبولیت صلوة

که عمود

که عمود دین است و در شان پیروان دین مبین صادق آید و چون این
فن را خود از قرائت اولا باید اسامی قراء از بدور و غیر بدور و روات
راویان ذی شعور باید دانسته شود و اسئل الله تعالی عن الزلل والخطا
در ذکر اسامی قراء عشره و رواتهم اول نافع بن
ابی نعیم اللیثی المدنی پس دو راوی او یکی عیسی بن مینا بن وردان ملقب
بقالون و دیگری عثمان بن سعید بن عبد الله ملقب بورش دوم عبد الله بن
کثیر بن عمرو بن عبد الله مکی پس دو راوی او یکی احمد بن محمد بن عبد الله البزی
و دیگری محمد بن عبد الرحمن بن محمد ملقب بقنبل سیوم ابو عمرو بن العلاء بن عمار
البصری پس دو راوی او یکی حفص بن عمر الازدی الدوری و دیگری ابو شعیب
صالح بن زیاد السوسی چهارم عبد الله بن عامر الدمشقی پس دو راوی او
هشام بن عمار بن نصیر السلمی و عبد الله بن احمد بن بشیر بن ذکوان القرشی پنجم
عاصم بن ابی النجود الکوفی پس دو راوی او ابن عیاش ابو بکر الملقب بشعبه
و حفص بن سلیمان البزاز ششم حمزه بن حبیب الزیات الکوفی پس دو راوی
او خلف بن هشام البزار و خلاد بن خالد الاحول هفتم علی بن حمزه

ابن عبد الله کسائی پس دو راوی او ابو الحارث اللیث بن خالد والدوری المذکور
این هفت قاری را بدور می نامند تشبیه نموده اند به سبعه سیاره همچنانکه
سبعه سیاره عالم را روشن مینماید همچنین قاریان سبعه حجاب اختلاف از روی
الفاظ بر میدارند تا لفظ و معنی روشن گردد و اصحاب بدور پنج قسم است
بعضی از ایشان کسی است که اقتدا از بدور کرده و ایشان سه نفرند اصحاب نافع
و حمزه و کسائی و بعضی از ایشان کسی است که میانه او و میانه بدور یک واسطه است
و هم اصحاب ابو عمرو و حمزه و بعضی از ایشان کسی است که میانه و میان آن بدور
اکثر من واحد و هم اصحاب ابن کثیر و ابن عامر که سیاقه بیانه فی اول الکتاب
هشتم از قاریان ابو جعفر یزید بن قعقاع مخزومی مدنی پس دو راوی او
عیسی بن وردان مدنی و سلیمن مسلم بن جماز الزهری نهم یعقوب بن
اسحق بن زید بن عبد الحضرمی البصری پس دو راوی او محمد بن متوکل اللؤلؤی
البصری المعروف برویس و دیگری روح بن عبد المؤمن بن عبده البصری النحوی
و دهم خلف بن هشام بن ثعلب البزار پس دو راوی او یکی اسحق بن ابراهیم
بن عثمان بن عبد الله الوراق المروزی البغدادی و دیگری ادریس بن عبد الکریم

الحداد

الحداد

باب اول در بیان اسامی دندانها بدانکه اکثر آدمیرا سی و دو دندان میباشد
مجموعش بچهار قسم منقسم میشود اول ثنایا که جمع ثنیه است وان چهار دندان است
درپیش دو در زیر دو در بالا دوم رباعیات است که جمع رباعیه است انهم چهار است
از چهار جانب ثنایا دو در زیر و دو در بالا سیم انیاب است که جمع ناب است از چهار جانب
رباعیات انهم چهار دندان است دو از زیر و دو از بالا چهارم اضراس که جمع ضرس است
و این اطلاق مجازیست از قبیل تسمیه خاص باسم عام چه ضرس بحسب لغت مطلق دندان
انهم سه قسم است اول ضواحک که جمع ضاحک است انهم چهار دندان است از چهار
جانب انیاب دو از زیر و دو از بالا دوم طواحین است که جمع طاحونه است انهارا
دندان آسیا گویند و انها دوازده دندان است از چهار جانب ضواحک شش
از زیر و شش از بالا سیم نواجذ است که جمع ناجذ است و انهم چهار دندان است
از چهار جانب طواحین و این دندان عقل گویند قریب به بیست سالگی تا بسی سالگی
بیرون می آید و بعضی مردم را در صد سالگی چهار دندان دیگر بیرون می آید از چهار جانب
نواجذ دو از زیر و دو از بالا فایده بدانکه حروف تهجی بیست و هشت است

ولا خارج است زیرا که مرکب است از لام والف و کلام ما در بیان حروف
مفرده است و همزه داخل است و فرق میان الف و همزه آنست که الف
نه حرکت دارد و نه جزم مانند ما و همزه گاهی حرکت دارد مانند الله
و گاه جزم دارد مانند یأمر بنابر قول مشهور اما علما ارباب طبع مجزوم را همزه
نمیگویند بلکه او را الف میدانند در مخارج حروف علما اختلاف دارند بعضی
گفته که هر حرف را مخرجی باشد که از وی بیرون می آید و بعضی بر آنند
که مخارج حروف سه است حلق و فم و شفه و بعضی بر آنند که هشت است
حلق و لهاة و شجره و نطع و اسله و لثه و ذلق و شفه و تفصیلش در باب قیام
خواهد آمد بتیمنه بدانکه حرف صوتیست متکیف بکیفیتی که اعتماد بر مخرج
از مخارج و مواضع حلق و فم و شفه نماید باب دوم در بیان مخارج حروف
بعضی از علما بر آنند که هر حرف را مخرجی باشد و فرقه از علما بر آنند
مثل قطرب و جرمی و ابن دُرَید و از قراء جمعی تعیین مخارج بچهارده نموده اند
و مخرج لام و نون و را را یکی شمرده اند و حروف جوف را که الف و واو
و یا است اسقاط کرده اند الف را از اقصا گرفته اند و واو و یا ساکنین را

مخرج

بدانکه لا مرکب است از الف و لام و چون حروف تهجی را بعضی بیست و نه دانسته اند لاجرم الف را نیز در میان حروف تهجی شمرده است که بیست و نه باشد و چون الف ساکن میباشد او را تنها تلفظ نتوان کرد لهذا آنرا بلام چسبانیده در میان حروف تهجی آورده اند و حروف تهجی همه مبنی بر فتح اند گفته و علت آنکه الف را بلام مرکب کرده اند نه بحرف دیگر آنست که چون لام در ابتدای بینه او واقعست پس آن اوسط باشد از سایر حروف و سبب آنکه اکثر ایشان یا و بعد از واو ذکر کرده اند در اول یا در آخر یا در وسط ذکر نکرده اند آنست که چون الف از واو و یا منقلب میشود او را در میان واو و یا ذکر کرده اند پس و لای گفته اند

مخرج متحرکین گردانیده اند و بعضی مخرج فا را غیر از مخرج حروف شفوی
شمرده اند و بسیاری از نحاة و قرا بر آنند که شانزده است بنابر آنکه
مخرج حروف مد را اسقاط کرده اند اما اصح و مختار نزد علمای کبار
و نزد ائمه ما و متقدمین مثل خلیل بن احمد مکی جعفر ابن طالب و ابو القاسم
هذلی و ابو الحسن شریح هفده مخرج است و این وجه ظاهر است در اختیار
ابو علی بن سینا تصنیف کرده است در مخارج حروف و صفات همین
وجه گفته یعنی هفده مخرج گرفته و ضابطه در یافتن مخرج هر حرف
آنست که در اول حرفی که اراده تحقیق مخرج او دارند تلفظ کنند بهمزه
وصل مفتوحه و بعد از آن اتیان بدان حرف نمایند در حالتی که ساکن
باشد یا مشدد مضموم و نماند اظهر است که البته بموضعی از لب و از دهان
و از حلق قرار میگیرد و مخرجش استحکام میپذیرد و آن مخرج
آن حرف باشد مخرج اول اقصای حلق است متصل باول سینه
و آن قصبه شش است از برای همزه و ها و اختلاف در آنکه
هر دو یک مرتبه اند یا همزه اول است اصح آنست که مخرج همزه پیشتر است

مخرج دوم وسط حلق است که عین و حاء مهملتین ازان اخراج میشود لیکن

عین بر حاء مقدم است سیم اول حلق است یعنی از آخر حلق نزدیکتر بدهان

از برای غین و خاء معجمتین است که ازانجا بیرون می آیند بتقدیم اول

بر دوم و این شش حرف را اکثر قرا حروف حلق میگویند شاطبی الف مجزوم را

نیز از حروف حلق شمرده در مرتبه همزه وی قرار داده بنا بر رای او

حروف حلق هفت میشود و انها را سه مخرج میباشد چهارم اقصی لسان

با انچه برابر اوست از حنک اعلی ان مخرج قاف است و اورا غلصمی

گویند منسوب بغلصمه که طرف ملاذه است از جانب حلق مخرج پنجم اندکی

فروتر از مخرج قاف پهلوی دهن با انچه برابر اوست از کام بالا و آخر

علده ع

ملاذه که متصل است بکام بالا و انرا هیچ نکه علده میگویند عکره

از جانب دهن م

مهمله و سکون کاف و فتح ان هر دو جایز است و فتح رای مهمله و تاء

تانیث مثل عشره پس کاف لهوی عکری و علدی باشد و این هر دو حرف را

لهوی مینامند منسوب بلهات ششم از وسط زبان است با انچه محاذی اوست

از کام بالا ان مخرج سه حرف است یاء غیر مدی و شین و جیم معجمات به ترتیب

مذکور

وان مخرج کاف است م

مذکور از جانب حلق و حروف ثلثه مذکوره را شجریه گویند و شجر گشادگی

دهان است هفتم از اول پهلوی زبان است با انچه قریب باوست

از دندانهای بالا یعنی اضراس اعلی وان مخرج ضاد معجمه است وانرا حافه گویند

یعنی کناره زبان

و خروج او از هر دو جانب ممکن است لیکن از جانب چپ آسان تر است

مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع ضاد را از ایمن و ایسر

فرموده اول از اول و دوم از دوم و سوم از اول اول از دوم و امتیاز

ضاد از ظا بمخرج است و نزد خلیل این حرف نیز شجریست و جمهور

برانند که شجری همان سه حرفند هشتم آخر پهلوی کناره زبان است

تا منتهای آن بوجهی که مشتمل باشد بر ضاحک و ناب و رباعیه و ثنیه

علیا آن مخرج لام است نهم میان طرف لسان و ثنیه علیا فروتر اندکی

بعد از مخرج لام آن مخرج نون است دهم بعد از مخرج نون اندکی

فاصله آن مخرج رای مهمله است لیکن بحیثیتی که اورا در پشت

زبان مدخل دارد و این حروف ثلثه را که لام و نون و راست

ذلقیه گویند منسوب بمخرج خود که آن طرف لسان است از برای آنکه

زلق کناره است و زلق بفتح ذاء معجمه و سکون لام نازک و کناره هر چیز است
و اینجا مراد کناره زبان است و مخرج را با مخرج لام منطبق میشود الا آنکه
سر زبان منفصل میشود از لثه ثنایای بالا و حرف را از آنجا جاری میشود بخلاف لام
که در وی زبان متصل میشود بلثه ثنایای بالا و بعد از برداشتن سر زبان لام ظاهر میشود
و انحراف زبان در تلفظ را بیشتر باشد لهذا این حروف را منحرفه گویند و در وقت
تلفظ این حروف از جانب چپ یار است بجا دریت ثنایای بالا میل میکند
یازدهم تری سر زبان با اصول ثنایای علیا آن مخرج سه حرف است طا و دال
مهملتین و تا مثناة و این سه حرف را نطعیه گویند و نطع بمعنی غار است یعنی سقف
دهان بعضی از آنکه میان بیخ ثنایا و لثه سر زبان تکیه میکند و قدری از وسط زبان
موضع شکنهای کام بالا میشود دوازدهم تری تیزی سر زبان و اطراف ثنایای علیا
نه از اصول آن از برای ثاء مثلثه و ذال و ظاء معجمتین را لثوی گویند
منسوب بلثه و آن گوشتیست که دندانها را در گرفته است سیزدهم تیزی باریکی سر زبان
و اطراف ثنایای سفلی بر وجه اندک فرجه میان زبان و دندانها باز مانند
از برای سین و صاد مهملتین و زاء معجمه است و این حروف ثلثه مذکوره را

صفیر

صفیر نامیده اند و اسلیه نیز گویند و میان زبان نیز تکیه کند بکام بالا
باندک فاصله وسطی چنانچه اندک گشاده که میان زبان و دندانها
باقی ماند از برای خروج صفیر که صوتیست شبیه بصدای بعضی علات
چهاردهم اندرونه طن لب زیرین و اطراف ثنایای علیا آن مخرج
فا است بحیثیتی که ثنایا را در باطن شفه مذکوره قرار دهند پانزدهم
از میان شفتین است و آن مخرج واو غیر مدی و با و میم است لیکن با
از تری لب و میم از خشکی لب برون می آیند و در حین اخراج حرفین
شفتین منطبق میشود و در واو عدم انطباق لازم است و لهذا غنچه
وار میشود و این سه حرف را شفوی و شفهی گویند منسوب بموضع خروج خود
که آن شفتین است پس مخارج حروف بیست و شش است که پانزده شده
سه حلق و هشت وسطی و چهار شفوی و بعضی ده مخرج افزوده اند یکی خیشوم
و دیگری جوف دهان تا مخرج معدوده باشد شانزدهم خیشوم است از برای غنه
یعنی اندرون بینی که غنه از آنجا ظاهر میشود و غنه صوتیست که مسموع میگردد
از تلفظ کردن میم و نون ساکنتین مشدد و تنوین در حالتی که ایشان را ادغام یا اخفا

نمایند چه صواب آنست که این حروف در حالت مذکور باین موضع محمول میشوند
چنانچه حروف مد در حال مدیت از مخرج محو شوند که در حین تحرک داشت
از مخرج و بجوف می آیند و مراد سیبویه از آن سخن که گفته است که مخرج
نون ساکن از مخرج متحرک است نون ساکنی است که مظهر باشد نه مدغم
و مخفی مخرج الف هم جوف است یعنی هوای فضای دهن و آن مخرج
سه حرف است واو ساکن ماقبل مضموم و الف ساکن ماقبل مفتوح و یاء
ساکن ماقبل مکسور مثال هر سه مانند اوذینا فاتوحی و این حروف
ثلثه را حروف مد خوانند و هوائی و جوفی نیز گویند و سبب تسمیه
ایشان بجوفی و هوائی آنست که انقطاع مخرج ایشان بمجرد صوت است
و زبان گذاشتن بر موضعی از اجزای دهان اعتماد نکرده اند
و شاطبی حروف بیست و نه گانه را بترتیب مخارج از ابتدای حلق تا آخر
در دو بیت با تمام رسانیده

اهاع حشا غاو خلا قارع کما
جری شرط یسری ضارع لاح نوفلا

رعی طهر دین تمه ظل ذی ثنا
صفا سجل زهد فی وجوه بنی ملا

فایده بدانکه چند حرف باین حروف متفرع میشود اگرچه مستقل بشکل
مخصوص نگشته اند و قرا بطریق متواتره در مواضع متکثره بهار حرف
از آن قراءت نموده اند که صحیح است قرارت بآن از آنجمله همزه محققه
که فرع اوست همزه مخففه بتسهیل بین بین و تسهیل در لغت
بمعنی آسان گردانیدن است و در اصطلاح قرا فیما بین الف و همزه
و یا و همزه و واو و همزه نظر بحرکت ماقبل و یا خود کذلک الکسره
از این مبین میشود و دانستن تسهیل موقوفست از شنیدن قاری
دوم الف ممالة اماله کبری یا صغری که فرع الف مفخم است که غیر ممال
میگویند سیم صاد مشمه بزا که فرع صاد خالص است و همچنین زای
فرع زای خالص است چهارم لام مفخمه است یعنی مغلظه که فرع لام مرققه
و لام مفخمه دو نوع بود یکی در لفظ جلاله که مسبوق بضمه یا فتحه باشد
از جهت تعظیم است نحو رسل الله و قال الله و دیگری بعد از حروف مطبقه

مثل صلوة و طلق و ظلام و الضلال در جهت حروف مطبقه تفخیم لام نموده اند
باب سیم در بیان صفات حروف بدانکه صفات حروف را جماعتی از
علما گفته اند که ازین صفات آنقدر واجب است که حروف از یکدیگر ممتاز
گردند پس هر حرف را با صفات مقرره تکلم باید کرد تا بکمال از
مخرج خود ادا شود و صفات حروف ده است هر پنج ضد پنج دیگر
همس و شدت و استعلا و اطباق و ازلاق مقابل ایشان بترتیب لف
نشر مرتب جهر رخاوه و استفال و انفتاح و اصمات است
و چون هر یک ازین صفات که شدت و جهر و استعلا و اطباق
و اصمات که اضداد هر یک به ترتیب مذکور از صفات ضعف خواهد بود
و حروف مهموسه ده اند مجتمع در فحثه شخص سکت و معنی همس در لغت
نرم دادن آواز است و در حین سکون و اختیار نفس با این حروف
جاری میشود و بستگی بهم نمیرسد در محل تکلم باین حروف صوت
ضعفی بهم میرسد و اعتماد بر مخرج منع جریان نفس نمیکنند
و در تجربه ظاهر میشود و این حروف ده گانه ازین قبیلند
و هر گاه

و هر گاه که حروف ساکن از جهت قوت اعتماد بر روی جریان نفس را منع کنند
ازان مجهوره خوانند مثل حروف نوزده گانه باقی پس بنا برین
این دو صفت را همس و جهر خوانند و ضد مهموسه مجهوره است بحسب ترکیب
کلمات آیه ما شد ظَلِّ قَوِّ بِطَعْمٍ خَا رِضًا وَاِذْ يَجْمَعُ و حروف شدیده
هشت حرفند مجتمع در کلمات اجد قط بکت است و اینها را از آن جهت
شدیده میگویند که در حین سکون اعتماد بر مخرج آواز با ایشان جاری نمیشود
و معنی شدت امتناع صوت است از جریان در حروف و آن از صفات قوت است
و متوسطه میان شدت و رخاوه اند پنج حرفند مجتمع درین دو کلمه لن عمر
و معنی لم گفته اند و مشهور لم نزع است درین حروف پنجگانه را نوعی از رخاوه
است و نوعی از شدت یعنی جریان صوت و عدم جریان بآن معنی که هرگاه
تسکین کنی این حروف را بعد از همزه لازم در موضع و مخرج خود است محکم میگردند
لکن زبان ایشان را از مخرج و از مکان خود دور میاندازد همین سبب صوت
در ایشان جاری میشود مثل آنکه در عین صوت جاری میشود از جهت غنه است در
بها و در را از جهت تکرار صوت جاری میشود و در لام از جهت انحراف

و در نون و میم لسان ایشان را بمخرج غنه حایل اندازد و صوت در آن جاری
میشود بدین سبب و اهمه حروف مهموسه غیر از تا و کاف رخوه اند
و مجهوره رخوه غین و ضاد و ظا و ذال و زای معجمات و مجهوره شدیده — پنج حرفند
شش اند مجتمع در بدین کلمه طبق اجد پس شانزده حروف رخوه
خالصه اند و حروف مستعلیه هفت حرف است که مجتمع در کلمات قظ خص
ضغط و معنی کلمات مذکوره قظ بمعنی اقم است خص بمعنی خانه که از نی ساخته
باشند ضغط بمعنی تنگی یعنی باش در خانه از نی که تنگ باشد و مراد
آنست که لذت از دنیا کم بر و همت بزینت دنیا منه و وجه تسمیه ایشان
بمستعلیه آنکه لسان در حین تلفظ بایشان میل بجانب اعلی نموده
مرتفع میگردد و ماعدای آن حروف مستفلیه است که زبان در حین تلفظ
بآنها مرتفع نمیشود ازین جهت حروف مستعلیه مانع اماله اند که ضد مستعلیه است
و چهار حرف با وجود استعلا اطباق نیز دارند چنانچه خواهد آمد و اینها را
حروف مفخمه نیز خوانند بسبب منع اماله و ماعدای آن طایفه [illegible]
اسفل مستفلیه با الف پس بیست و دو حرف مستفلیه باشد و بعضی دیگر

از حروف

از حروف و حروف مطبقه است آن چهار حرفند ص ض ط ظ و ضد او منفتحه
است و اطباق از صفات قویه است و معنی اطباق برهم نهادن است و انطباق
قبول برهم نهادن است و ازین جهت این حروف چهارگانه منطبقه گویند
که در تلفظ بایشان لسان بر حنک اعلی نهاده میشود و در غیر ایشان که منفتحه اند
نه پس بیست و پنج حرف دیگر منفتحه باشند و شش حرف از حروف منذلقه
است و مذلقه نیز گویند مجتمع در کلمه مر بنفل است و فر من لب هم گفته اند
سه از طرف لسان و سه از طرف شفتین و آن سه که از طرف لسان است لام و نون و را است
و آن سه که از طرف شفتین است فا و میم و با و ماعدای حروف مذکوره از جهت
ثقل بر لسان حروف مصمته میگویند و یافت نشود کلمه رباعیه و خماسیه بنای تمام
از مصمته باشد الا نادر و ناچار باشد در آن از حروف مذلقه پس بیست و دو حرف
دیگر مصمته اند عسجد و عسطوس که مجموع حروف مصمته است مجمل است
خارج قاعده مذکوره نمیباشد اصمات بمعنی ثقل و منع است و چون
این حروف از مخرج خود بکراهت و ثقل اخراج میشوند ازین جهت
مصمته گفته اند و این ده صفت که گفته شد هر پنج ضد پنج دیگر است

دو ضد با هم جمع نمیشوند اما صفات متعدده غیر متضاد با هم جمع میشوند
مثل مجهوره با شدیده مجهوره با رخوه و مهموسه با رخوه و مهموسه
با شدیده بدین قیاس و بعضی صفات که ضدیت با صفات ما تقدم
ندارند شش صفتند اول صفیر دوم قلقله سیم تفشی چهارم لین
پنجم انحراف ششم استطاله و صفیر سه حرف است صاد و سین و زا معنی
صفیر آواز کردن است یعنی صدای که بر صوت طیور باشد چون در حال
تلفظ این حروف صوتی که مثل به صفیر گنجشک باشد از میان دندانها
ظاهر میشود از این جهت صفیر گفته اند دوم قلقله معنی قلقله جنبانیدن است
چون این حروف در محل سکون در مخرج خود میجنبند لذا آنها را
قلقله نامیده اند و حروف متصف بقلقله پنج مجتمع در ترکیب
قطب جد و بعضی همزه را باینها اضافه کرده از برای جهر
و شدت که دارد اما جمهور آنرا طرح کرده اند از جهت تخفیف
و اعلال که او را عارض میشود و بعضی گفته اند قلقله بدین جهت
میخوانند که چون ساکن میباشند در وقف و غیره ضعفی

بایشان

بایشان راه می یابد و مشتبه بغیر خود میشوند پس محتاج میشوند بظهور
اصوات که تمیز شود ایشان را و آن صوت در حالت سکون ایشان
ظاهرتر است از حالت حرکت و متاخران ائمه تا بر آنند که قلقله مخصوص است
بوقف بنا بر آنکه در عبارت متقدمان دیده اند که قلقله درین حروف
در حالت وقف ظاهر میشود و گمان برده اند که مراد متقدمان بوقف
ضد وصل است و حال آنکه مراد اعم است از آنکه در وقف باشد یا در وصل
از بهر آنکه متقدمان بسیار اطلاق کرده اند وقف را بر سکون و شبهه
متاخرانرا قوی ساخته اند که قلقله در وقف عرفا اشهر است
در تتمه خلیل میان قلقله و لقلقه فرق کرده است باین نحو که قلقله شدة صیحه
صیاح است و لقلقه شدة صوت است و دلیل آنکه قلقله مخصوص بوقف
نیست آنست که استاد ما هر ابو الحسن شریح بن امام ابو عبد الله محمد بن شریح
در کتاب تجوید خود که مسمی است بنهایة الاتقان گفته است بعد از ذکر
حروف قلقله پنجگانه که اینها متوسط میباشند همچون باء ابواب و جیم
النجدین و دال مددنا و قاف خلقنا و طاء اطوارا و متطرف میباشند

بهمچنان باء لم یتب وجیم یخرج ودال لقد وقاف ومن یشاقق
وطاء ولا یشطط سیم حروف وآن شین است باتفاق وتفشی بمعنی
منتشر وپراکنده وپهن شدن است چون این حروف در مخرج خود
پهن ومنتشر میگردد ازانجهت تفشی نامیده اند وبعضی از صفت آن
رخاوه است فشو وظهور تمام دارد تا غایتی که متصل میشود بمخرج
ظا ونزد بعضی فا نیز متفشی است از جهت فشو در صفت ومخرج
تا غایتی که متصل میشود بمخرج ثا واز اینجهت فا را بثا بدل
میکنند در مثل جدث وجدف وبعضی برانند که کلمهٔ شرف
جامع حروف اربعهٔ تفشی است بسبب انتشار و پهن شدن ایشان
در مخرج ظاهر است چهارم حروف لین است وآن واو ویاء
ساکنین ما قبلهما مفتوح است یوم وقوم واللیل وخیر پس لین
نرمی را گویند چون این حروف متصف بصفت لین اند بنرمی
از مخرج اخراج میشوند بنابران لین گفته اند پنجم انحراف
وحروف انحراف لام است وراء ومعنی انحراف کج شدن آن

بسبب

بسبب تسمیه ایشان بانحراف آنست که ایشان هردو از مخرج خود منحرف شده اند
وبمخرج غیر خود پیوسته از مخرج برگشته وبرمیگردند ومیل باندرون دهن میکنند
از آن سبب منحرفه نامیده اند ششم استطالت است وآن طلب درازی کردن
واین صفت مخصوص بحرف ضاد است چون این حرف در مخرج خود دراز میشود
در حالت نطق بوی چندان استطالت پیدا میشود که متصل میگردد بمخرج لام بسبب قوتی
که دارد بجهر واطباق واستعلا وبعضی معنی دیگر گفته اند که استطاله کردن کشش کردن است
یعنی ضاد کردن کشش است چنانکه میکشند از مخرج خود تا بمخرج لام وهمه کس
اورا نتوانند کرد مگر کسی که زحمت بسیار کشیده باشد فایده بدانکه
حروف مد سه اند وحروف هوائیه نیز گویند امکن واوسع ایشان
الف است وجمهور برانند که فتحه از الف است وضمه از واو وکسره از یا
پس برین قول حروف قبل از حرکات باشد وحروف خفیه چهار اند
ها وحروف مد وخفای ایشان ظاهر است وها را از جهت خفا بصله
تقویه کرده اند چنانکه انشاء الله در محلش خواهد آمد وحروف مد را
قبل از همزه وسکون با مد دراز نامیده اند وحروف لین

میمین اند بشرطیکه قبل از واو و یا مفتوح باشند توضیح بدانکه حروف حلق را
حلقی گویند و قاف و کاف را لهوی گویند قاف را غلصمی و کاف را علدی جیم
و شین و یاء غیر مدیرا شجری گویند و شین را تفشی گویند و ضاد را حافی گویند
لام و نون و راء را ذلقی گویند طا و دال مهملتین و تاء مثناة را نطعی گویند
ذال و ثاء مثلثه و ظاء معجمه را لثوی گویند صاد و سین مهملتین و زاء معجمه را
اسلوی و یا اسلی گویند واو و میم و باء موحده را شفوی گویند و واو مدی و یاء مدی و الف را
این حرکت ما قبل ایشان از جنس خود شان باشد مثل توفی و درین هنگام هوائیه
و جوفیه گویند میم و نون مشدد را غنوی و خیشومی گویند و میم و نون مخفف در حالت ادغام
و یا در حالت اخفا باز غنوی گویند و حاء مهمله را بحتی گویند و همزه را بزی گویند
و فارا بحتی و بعضی بحزی گویند و ثاء مثلثه را تفشی و فاء را نفخی گویند و دال را تکری گویند
باب چهارم در استعاذه و در وی چند مقدمات اول در شرح استعاذه بدان که چون
قرآن مشحون است بانواع حقایق و عرفان و الفاظ متزینه باصناف لطایف
که قاصرست از انها بیان واصفان بواسطه غفلت و عصیان غالب میشود
بر او شیطان و کور میگرداند بصر او را از ادراک فواید قرآن

وحکم زبد

و حکم زبد در فع و کر بعنایت رحمن امر الله ان نستعیذ به حین قراءة القران
تا دفع کند بید خداوند عالمیان بفضل و احسان لانه الجواد المنان قال الله تعالی
کان قرء النبی صلعم امر الله ان یستعیذ به فقال اذا قرءت القران فاستعذ بالله
لیلا یلقی الشیطان علیک ما لیس منه رواه ابن عباس اما فی
صیغتها بدانکه مختار در نزد ائمه قراءات من حیث الروایة
لفظ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم چنانکه در سوره نحل وارد شده
قال السخاوی و هو المجمع علیه عند الائمه و قال الدانی و هو المأخوذ به
عند عامة الفقهاء و وارد شده است در صحیحین نص نبی صلعم برین و قد روی
بالفاظ اخر منها اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ذکر نموده است
این را دانی فی جامعه از اهل حرمین و العراقین و شام و منها اعوذ بالله
العظیم من الشیطان الرجیم ذکر نموده است این را داود در جامع خود از اهل مصر
و سایر اهل بلاد المغرب و منها اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم
ذکر نموده است این را ابو معشر از اهل مصر و مغرب و در روایت شنبوذی
از اعمش ادغام ها در ها و منها اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم

روایت نموده مغیره عن حفص و ابو عدی از ورش و منها اعوذ بالله العظیم من الشیطان
الرجیم ان الله هو السمیع العلیم روایت نموده است این را زینبی از ابن کثیر
و منها اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم ذکر نموده است
اهوازی عن جماعة قال الشیخ و قرأت به فی قراءة الحسن البصری و منها اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و استفتح الله و هو خیر الفاتحین روایت نموده خلف از حمزه و گاه روایت شده
غیر این الفاظ و گفته است حلوانی در جامع خود و نیست در استعاذه حدی که منتهی شود
بر آن هر که خواهد زیاد کند و هر که خواهد کم نماید از جهت روایة پس ما را از تابع شدن کلام
نه را ابتداع کننده گان و گاهی ناقص گفته میشود از جهت آن حدیثی که وارد شده
از جبیر بن مطعم اعوذ بالله من الشیطان من غیر ذکر رجیم سیم در حکم جهر و اخفاء
شیخ فرموده مختار در نزد ائمه قرا جهر است از جمیع قرا خلافی نیست
در و از قرا مگر از حمزه پس از برای او دو وجه است یکی اخفا در همه جا
در اول فاتحه و غیر فاتحه دوم جهر به تعوذ در اول فاتحه فقط و اخفا
در سایر قرآن و از شیخ انکار نکرده کسی را که جهر و نه کسی را که اخفا کند
و منفرد است حلوانی در اخفای تعوذ در جمیع قرآن از قالون

و روایت

و روایت کرده است ابو بکر رودباری در جامع خود از یونس از ورش
از نافع اخفاء تعوذ را در کل قرآن و همچنین روایت کرده است اسحق
المسیبی از نافع گفته است ابو شامه و کسی که جهر کند به تعوذ پس جهر کرده است
وقتی که باشد در حضور او کسی که استماع قراءة او نماید از جهت آنکه مقصود
از جهر اسماع السامع است در اظهار شعایر قراءة است مثل جهر به تلبیه احرام و فرموده
شیخ وقتی که در حضور قاری مستمع نباشد اخفا باید خواند یا قاری در دور باشد
و یا تنها باشد مستحب است اخفا و اختلاف کرده است متأخرون در مراد
از خفا گفته است بسیاری از ایشان که مراد کتمان است که فرق است در ذکر
در نفس از غیر تلفظ و جمهور گفته است که مراد اسرار است و این
صواب است از جهت آنکه او ضد جهر است و بودن این ضد از برای جهر
تقاضا میکند اسرار را چهارم در وقف بر استعاذه بدانکه
جایز است وقف بر او و وصل بما بعد اش و از ابو عمرو دانی اولی
وصل به بسمله است و از جعفر بن البادش راجح وقف بر تعوذ است از برای
کسی که مذهب او ترتیل باشد و اما کسی که بسمله نگوید با تعوذ پس بهتر

آنست که وقف کند بر او و جایز است وصل نیز پس وقتی که وصل کند
واجب میشود ادغام در مثل الرحیم ما ننسخ از برای کسی که مذهب او
ادغام است همچنانکه واجب میشود حذف همزه وصل در مثل الرحیم
اعلموا والرحیم القارعه و از ابو عمرو اینکه اخفا میکرد میم الرحیم را
در نزد باء بسم الله و ذکر نموده است عراقیون الا در وصل الاستعاذه
به بسمله الخامس فی حکم الاستعاذه وجوبا و استحبابا رفته است
امام رازی بسوی وجوب استدلالا بظاهر امر و بملاحظة النبی صلعم
و باینکه شیطان را از خود میراند و چیزی که تمام نشود واجب مگر به او
پس او واجب است و گفته است ابن سیرین واجب است
در عمر یکمرتبه و قیل از واجبات جناب پیغمبر صلعم دون امته
و رفته است بعضی بسوی استحباب السادس وقتی که قرائت کنند
جماعتی جمله پس ظاهر آنست که هر یک استعاذه نمایند از جهت
اینکه مقصود از و اعتصام قاری است و التجا بخدا از شر شیطان پس
بجا شدن استعاذه یکی کافی از دیگری و وقتی که قطع نماید قاری

قرائت را

قرائت را از جهت عارضی از سوال یا کلام که متعلق بقرائت باشد
پس اعاده نکنند استعاذه را و اما وقتی که قطع کنند بکلام
لا بسوال و لو برد سلام او للاعراض عن القراءة پس باید استیناف نمایند
استعاذه را باب پنجم در بیان بسمله است بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین
که خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در اول هر سوره از سور قرآن از جمله لوازم است
بنا بر قرائت عاصم و جمعی که با او متفق اند که ایشان را اصحاب بسمله گویند
مثل قالون و کسائی و ابن کثیر الا در سوره توبه که هیچیک از قرا خواه در اول
و خواه در وسط بسمله گفتن را جایز نداشته اند بلکه تاکید و مبالغه در ترک
آن نموده اند زیرا که بسمله از برای امان است و در براءت امان نیست
چنانکه حضرت ملک جبار عز اسمه میفرماید فاقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم و نیز میفرماید و قاتلوا المشرکین کافة سوای سخاوی که گفته
جایز است بسمله در براءة وقتی که ابتدا شود باو و قیاسا از جهت اینکه
اسقاط بسمله یا از اینجهت است که نازل شده است بسیف پس این مخصوص
بکسی است که نازل شده است در او و ما بسمله میگوییم از جهت تبرک

ویا از جهت اینکه ما قطع ویقین نکرده ایم باینکه او سوره علیحده است پس
در ادای اجزا جایز است ودر کتاب برهان القاری مذکور شده است
که هرگاه در حال تلاوت بآیه یا کلمه شروع کند که اول آن آیه کلمهٔ جلاله باشد
یا در ان کلمه ضمیری باشد راجع بحضرت باری تعالی اگرچه در سورهٔ برائت باشد
سنت است که جهت رعایت ادب وتعظیم حضرت باری تعالی شروع به بسمله بکنند
امّا در اجزای سورهٔ برائت ترک اقوی واظهر است ودر گفتن بسمله در اول
هر سوره چهار صورت است یکی ممنوع وسه صورت جایز آنچه ممنوع است
است که بسمله را با آخر سورهٔ ماضیه وصل کند ووقف بر آخر بسمله نماید
وسه صورت جایزه وصل طرفین یعنی متصل نمودن اول بسمله با آخر سورهٔ
ماضیه وآخر بسمله باول سورهٔ آتیه وقطع طرفین یعنی اول بسمله را
از آخر سورهٔ ماضیه وآخر بسمله از اول سوره آتیه قطع نماید قطع اول بسمله
از آخر سورهٔ ماضیه ووصل آخر بسمله باول سورهٔ آتیه که او را وجه
وهمچنین اعوذ بالله با بسمله همین حکم دارد که چهار صورت ... جایز است
سه گانه جایزه است فایده علمای قرّاء گفته اند که شش سوره است
که بسمله را با ایشان وصل نباید کرد اول سورهٔ محمد دوم ویل للا قسمین

چهارم

چهارم عبس پنجم وششم در سورهٔ ویل الهٰکم التکاثر هفتم لم یکن نهم
تبت یدا و مستحب وصل کردن بسمله بده سوره پنج الحمد ششم الرحمن هفتم هشتم
اقتربت نهم الحاقه دهم القارعه فایده جایز است وصل بین السورتین در کل القرآن
مگر در چهار موضع که وصل بدون بسمله جایز نیست از جهت شناعت معنی اگرچه با سکت باشد
اول بین المدثر ولا اقسم بیوم القیمة دوم بین الانفطار و ویل للمطففین سیم بین الفجر
ولا اقسم بهذا البلد چهارم بین العصر و ویل لکل همزه اهل المغفرة لا جنتی لا ولله ویل
بالصبر ویل واختیار نموده است صاحب تذکره وصل از برای سکت نماید
بین السورتین در پنج موضع سورهٔ انفال را به برائة ودر احقاف را با الذین کفروا
واقتربت را با الرحمن وواقعه را بحدید وفیل را به لایلاف قریش از جهت حسن
... کلمه آخر با اول باب ششم در بیان احکام تنوین ونون ساکن بدانکه
تنوین عبارت است از نون ساکن که در لفظ باشد دون خط در حالت
وصل دون وقف در آخر کلمه میباشد نه در وسط ودر اسم میباشد
نه در فعل وحرف مثل عالیةٌ وجناتٍ ونحوها ونون ساکن عبارت است
از نونی که ثابت میشود در لفظ ودر خط ودر وصل ودر وقف ودر فعل متوسطه

و متطرفه مثل ولا تکن من الغافلین وانعمت ولا تکن ودر حروف متوسطه
مثل منك متطرفه مثل مِنْ اَنْ وایت ن را نزد حروف تهجی چهار حالت است
اظهار و ادغام و اخفا و قلب امّا اظهار در لغت جدا کردن است
و در اصطلاح قرّا جدا کردن حرفی است از حرف دیگر چنانکه اهل عربیت
گفته اند الاظهار هو کشف الحرکة مع التنوین و نون ساکن عند حروف
الحلق وهو حروف حلق یعنی اظهار ظاهر کرده شدن تنوین و نون
ساکن است نزد حروف حلق و حروف حلق بنا بر مشهور شش است
همزه و ها و عین و حا و غین و خا مثال نون ساکن در یک کلمه
و در دو کلمه میباشد و تنوین در دو کلمه میباشد مثال همزه ینئون
ومن امن و عذاب الیم مثال ها منهم من هاجر ومن هاد
و جرف هار مثال عین وانعمت ومن عمل وحکیم علیم
مثال حا وانحر ومن حاد الله وحکیم حمید مثال غین فسینغضون
ومن غل وعفو غفور مثال خا والمنخنقة ومن خلق وعلیم
خبیر واظهار نون و تنوین در این مقام جهت بعد مخرج است امّا

نسبت

نسبت بحروف حلق فایدهٔ اظهار نون ساکن و تنوین نزد ها و عین
و حا ضروریست و نزد همزه و غین و خا تفضلی است یعنی صنعت علما
و خلل در اظهار رحمت بنا بر آنکه اگر تفضل نکند حرکت همزه منقول میگردد مثل قراءت ورش
و نزد غین و خا مخفی شود مثل قراءت بعضی از جعفر و مسیبی از نافع امّا ادغام
بدانکه ادغام دو معنی دارد در لغت ادخال شی در شی دیگر مثل ادغمت اللجام
فی فم الدابة ای ادخلتها فیه و در اصطلاح ان تسکن الاول و تدرج فی الثانی یعنی ادغام
داشتن که اول را ساکن کنی و در ثانی درج کنی یعنی نون ساکن و تنوین در نزد حروف
یرملون ادغام میشود در یمون با غنه و در لام و را بی غنه مگر خلف از حمزه
که در واو و یا بترک غنه میکنند و بعضی سه وجه نقل کرده اند از ابو جعفر در را و لام
ادغام بلا غنه و مع الغنه و اظهار و غنه آوازیست که بعد از انضمام شفتین از بینی
دماغ شنیده میشود اگر کسی بینی را بگیرد بانکام داشته باشد غنه نمیتواند کرد
مثال ادغام مع الغنه مثال یا من یشآء و لجیّ یغشیه و برق یجعلون مثال میم من ما
مهین و صراط مستقیم مثال واو من واق من وال و جنات وعیون
مثال نون من ناصرین و ان نحن و عاملة ناصبة مثال ادغام بلا غنه مثال را

مثل فسینغضون [illegible] و ینئون [illegible]
[illegible] و المنخنقة [illegible]

من ربّك و غفور رحيم مثال لام من لدنّا و هدى للمتّقين و ادغام نون ساكن و تنوين
درين هنگام بجهت قرب مخرج ايشانست نسبت بحروف يرملون بنوعى كه در مدغم فيه
تشديد ظاهر ميشود در لام و را بى غنّه و در يا و واو نون با غنّه توضيح
در ميان قرّا اختلافست در اينكه غنّه از آن نون مدغم است يا در نون و ميم مدغم
فيهاست در نون اختلاف ثمره ندارد امّا در ميم اختلاف ثمره دارد و آن بيان
بر آنست كه غنّه از آن نون است و جمهور و حافظ ابو عمرو بر آنست كه از آن
ميم است زيرا كه آنكه گردند نون بميم منقلب شد پس غنّه از آن ميم شد
والله اعلم فايده ادغام دو قسم است كامل و ناقص كامل در لام و راست و ناقص
در يا و واو است از جهت اينكه درين چهار با غنّه [illegible] كامل است امّا در لام و را
ادغام كامل ميشود نون ساكن بنا بر قاعده مذكوره هرگاه بواو و يا رسد ادغام بايد كرد
مگر در چهار موضع كه اظهار بايد كرد و در دو موضع يكى صنوان و ديگرى قنوان و يا
نيز در دو كلمه يكى الدنيا و ديگرى بنيان كه اظهار واجب باشد اظهار اين كلمه چهارگانه
آنست كه اگر ادغام كنند مشتبه بمضاعف شود و وجه ديگر گفته اند كه چون نون ساكن
با واو و يا در يك كلمه واقع شده اظهار بايد كرد كه اگر ادغام كنند سه حرف علّه در يك كلمه

جمع

جمع شوند و اجتماع سه حرف علّه در يك كلمه ثقيل است بدانكه قلب در لغت بمعنى گردانيدن است
و در اصطلاح قرّا القلب جعل الحرف مكان غيره يعنى قلب آنست كه بگردانند حرفى را بجاى حرف
ديگر و در اينمقام بدل كردن نون ساكن و تنوين است بميم كه در تلفظ ظاهر گردد
به نزد با يعنى وقتى كه نون ساكن و تنوين بحرف با رسد قلب ميشود بميم
تنوين و نون ساكن بميم حكم آن دارد كه ميم بحرف با رسيده باشد يعنى بعد
از قلب بميم اخفا و غنّه ميشود و نون ساكن در يك كلمه هم ببا رسيده و در دو كلمه
مثل انبئهم و من بعد و تنوين ببا نمى رسد مگر در دو كلمه باعتبار اينكه
تنوين نمى باشد مگر در آخر كلمه مثل محيط بالكافرين علت ابدال نون و تنوين بميم
در نزد با آنست كه ميم مواخى نون است در غنّه و مشارك باست در مخرج يعنى
بهم مناسبت دارد امّا بعضى از استادان گفته اند كه چون نون و با
در جاى يكديگر واقع شدند بعد ايشان نه بمرتبه است كه اظهار
شوند و قرب ايشان نه بحدى است كه ادغام كردند از آن است كه بدل
بميم كرده اند اخفا و غنّه بايد نمود و مذكور شد كه ميم مواخى نون است
در غنّه و صفت بين بين يعنى بين رخاوه و جهر و استفال

انفتاح والذلاق ومشارک بالتست در مخرج وصفت جهر واستفال وانفتاح
والذلاق واما اخفا در لغت پوشیدن است ودر اصطلاح حالتیست
بین الادغام والاظهار وعاریست از تشدید در اخفای مذکور وقتیست که نون
ساکن وتنوین به پانزده حرف رسد تا ثا جیم دال ذال زاء
سین شین صاد ضاد طا ظا فا قاف کاف نون ساکن
در یک کلمه ودو کلمه هر دو باشد و تنوین در دو کلمه چنانکه گذشت
در بحث قلب مثال تا انتم ومن تاب وجنات تجری مثال ثا
انثی وان تبتاك ومن ظلمات ثلاث مثال جیم انجیناه
ومن جاء فصبر جمیل مثال دال انداد ومن دابة وکاسا
دهاقا مثال ذال لتنذر ومن ذریة وسیدا ذلك مثال
زاء انزل ومن زکاة ومبارکة زیتونة مثال سین تنسون
ومن سندس وقولا سدیدا مثال شین انشاء الله ومن شیء
وجبارا شکورا مثال صاد ینصرون ومن صلصال وعملا صالحا
مثال ضاد منضود ومن ضل وقوة ضعفا مثال طا
انطقنا

انطقنا الله ومن طین وحیوة طیبة مثال ظا سینظرون ومن ظهیر
وظلا ظلیلا مثال فا انفسکم ومن فضل ریح فاز مثال قاف
ینقذون ومن قوله ورزقا قالوا مثال کاف ینکم ومن کان ورسول کریم
واخفاء تنوین ونون ساکن نزد این حروف پانزده گانه بمقدار قرب
وبعد ایشان باشد بنسبت چون قاف وکاف اخفاء اینها کمتر شده
از حرفی که اقرب شده چون جیم وشین واخفای اقرب بیشتر است
واخفاء ابعد کمتر چون هرچه اقرب بود اخفی بود ودر اخفا در این مقام
جهت آنست که نون را با این حروف نه چنان بعد مخرج است که اظهار
کردند ونه چنان قرب مخرج است که ادغام کردند پس میان
اظهار وادغام باشند ودر باب اخفا وغنه لازم است چنانچه شیخ ابو القاسم
شاطبی گفته است فاما اخفا را غنه لازم باشد ودر هیچ احدی از قرا
ترک غنه در اخفا جایز نداشته اند وفرق میان ادغام واخفا
آنست که در ادغام تشدید هست ودر اخفا نیست ومخرج آن
از خیشوم است ومثال الفها ذکر نکرده اند بجهة آنکه الف همیشه

ساکن ماقبل مفتوح بباشد پس هرگاه نون ساکن مقارن او شود
التقاء ساکنین علی غیر حده لازم می اید نکته گفته اند که حرف منون را
دو حرکت در آخر برای آن داده اند یکی ازان حرکت باشد و دیگری
عوض نون ملفوظ و تنوین رفع و جر در حال وقف ساقط میگردد و نصب
در حال وقف بدل بالف میشود و گاه هست که تنوین را حرکت کسره میدهند
از جهة اجتماع ساکنین مانند نوح ابنه والیها الذین و بغلظم اسمه و هر دو نون
مشدده و میم مشدده مثل ان الله و الجنة والناس و عم و ثم و لما
هر جا واقع شود غنه باید داد اما میم ساکن در نزد حروف هجا سه حکم دارد
اخفا و ادغام و اظهار اخفای با غنه در نزد با مثل علیکم بما انبئهم
باسمائهم و در نزد میم ادغام میشود مثل ام علمتم ما فعلتم و یدخلون علیهم
من کل باب و اظهار در نزد باقی حروف اما در نزد واو و فا بشدة اظهار است
چنانکه بگفت خمه باید داد اما محافظه باید کرد تا متحرک نشود مثل علی قلوبهم
و علی ابصارهم و علی بانهم فهم غافلون و اصحاب الجنة هم فیها خالدون
و ادغام میم در میم اشد است از ادغام نون ساکن در میم الفصل
باب هفتم در بیان ادغام بدانکه ادغام بر دو نوع بود کبیر و صغیر

ادغام کبیر است که هر دو حرف متحرک باشد از مثلین یا متقاربین یا متجانسین
خواه در یک کلمه باشد و خواه در دو کلمه حرف اول را ساکن گردانند و در ثانی
ادغام نمایند و قطب این ادغام ابو عمرو بصری است و آنچه در یک کلمه واقع شده
در دو جا بلا خلاف ادغام نموده اند ما سلککم و مناسککم و در سایر جاها اظهار
از ابو عمرو نقل شده نحو با عینا و جباههم و وجوههم و بشرککم و اتقعد اننی و مثل اینها
اما بخلاف آنچه در دو کلمه واقع شده پس لابد است از ادغام اول در ثانی
مثل یعلم ما فیه هدی و طبع علی قلوبهم و العفو و امر ثم ازینکه حرف اول متکلم
یا مخاطب یا منون یا مثقل باشد مثل کنت ترابا انت تکره و اسع علیم
تحت سیقات از جهة اینکه تا کنایه است از فاعل یا شبیه اوست و تا علامت
نمیشود اما منون از جهة آنکه تنوین حاجز است میانه مثل اتا شده حالا
ادغام او بدون حذف احد حرفین و جایز نیست حذف او پس درین چهار
صورت ادغام جایز نیست و اکثر اظهار نموده در کاف یحزنک کفره تا اخفای
نون که قبل از کاف است بصورت خود باقی مانند و ادغام و اظهار هر دو وجه
جایز است در جزی که آخر او معلل باشد بحذف مثل یبتغ غیر الاسلام

[illegible]

ودانیک کما دنا و بمعنی لکم از جهة اینکه اصل ومن یبتغ غیر الاسلام دینا و یبتغی
بعد و یا را حذف کرده اند از جهة جزم و اصل ودانیک کما ذنا یکون بوده
نون ساکن شده است از جهة جزم پس حذف شده واو از جهة التقاء ساکنین
و اصل یملی لکم یملی بوده حذف شده است واو از جهة جزم جواب امر پس که
نظر باصل کلمه نموده اظهار کرده زیرا که در اصل دو مثل ملاقات نکرده است و آنکه
نظر بحالة موجوده نموده ادغام کرده است از جهة التقاء دو ساکن در لفظ
و در لفظ یا قوم مالی و یا قوم من ینصرنی دو میم را ادغام کرده اند بلا خلاف
از جهة اینکه لغت فصیح یا قوم است بدون یا و شاطبی ادغام را در مالیه هلک
ترجیح داده بر اظهار و اظهار را در اللفظ ترجیح داده بر ادغام
از جهة اینکه ادغام هم تغییر دیگر است پس تغییر بسیار میباشد از جهة اینکه اصل آل
اهل بوده ها را بدل به همزه نموده اند پس بدل کرده اند همزه را بالف
پس آل شده پس هرگاه ادغام شود اعلال جمع میشود پس اظهار اولی باشد
و واو هو که مضموم الهاء باشد در واو و من مثل هو و من و یاء یوم در ادغام
و در اظهار دو قول است هر که اظهار نموده دلیل او مد است و هر که ادغام نموده
مد مقدر را

مد مقدر را اعتبار نموده باعتبار اینکه مد اصلی معتبر است و اما وقتی که هاء کسره از
واو راست مضموم نباشد واو در رسم مرفوع است فهو ولیهم و هو ولیهم الیوم و هو واقع بهم
پس بدرستی که ساکن است در نزد ابوعمرو یا ساکن غیر که باشد صاحب تیسیر گفته است
خذ فی نیست در ادغام در یا ادغام است قرارات مانند خذ العفو وامر من
اللهو ومن التجارة خلاصه کلام در تحقیق ابن مجاهد که اظهار نموده در و هو و من یأمر
بالعدل را بعلت اینکه مد ادغام واو ساکن میشود پس مسکن دو حرف مد
دو حرف مد ادغام نمیشود مانند قالوا واقبلوا الکنه لیس بشیء یعنی دلیل
ابن مجاهد چیزی نیست از جهة اینکه مد در قالوا تحقیقی است و در اینجا
تقدیری است و لازم نمی آید از ترک ادغام در تحقیق ترک ادغام
در تقدیری و در کلمة اللائی یئسن ابوعمرو یا را اظهار نموده بلا خلاف
و علت آورده که یا عارضی است سکونا یا اصلا از جهة اینکه اللائی مد اصل
اللائی بوده پس حذف شده است یا لتطرفها و انکسار ما قبلها یعنی یا را حذف
کرده اند از جهة واقع شدن در اخر و مکسور بودن ماقبلش پس قلب شده است
همزه بیا و ساکن شده است یا للخفة و جواز ادغام در مثلین وقتیکه

اصلیین باشند پس در حینئذ دادغام وجایز نیست تا باشد صغیر یا کبیر

واز ادغام مثلین بهمین قدر اکتفا نمود در بیان ادغام متقاربین در یک کلمه

و در دو کلمه آنچه از متقاربین در یک کلمه ادغام میشود قاف است در کاف بدو شرط

ما قبل قاف متحرک باشد و بعد از کاف میم جمع باشد مثل یرزقکم واثقکم

وخلقکم و در بقای اثر استعلا در مدغم دو وجه است و عدم بقای اثر استعلا

اولی است و اگر احد شرطین مفقود شود مثل میثاقکم که ما قبل قاف ساکن است

و نرزقک که بعد از کاف میم جمع نیست اظهار باید نمود و ادغام طلقکن

در سورهٔ تحریم احق و اولی است از ادغام یرزقکم و معطوفات هر چند که مفقود است

احد شرطین که آن میم است از جهت آنکه ادغام با ثقل اولی است از جهت آنکه

ادغام از برای تخفیف است و ثقل در نون طلقکن اکثر است از جهت آنکه متحرک شده

دالهٔ بر تانیث است و میم ساکن خفیف دالهٔ بر تذکیر است پس احق با دغام شد

و بعضی قایل باظهار شده اند نون طلقکن را از ابو عمرو لیتوالی حروف شدده

یعنی اگر ادغام شود سه حرف مشدد پی در پی در یک کلمه جمع میشود پس باظهار خوانده

وفا ن
واز متقاربان در دو کلمه واقع شوند پس مدغم اوایل کلمهای این بیت است

که شاطبی

گر شاطبی ذکر فرموده شفا لم تضق نفسا بها رم دواضن

ثوی کان ذا حسن سا منه قد جلا ادغام میشود حروف

اول این بیت لا غیر یعنی مدغم غیر اینها نمیشود و مدغم فیه کا هی غیر اینحروف میباشد

و این ادغام چهار شرط دارد اول آنکه حرف مدغم منون نباشد و شرط دوم آنکه

تاء خاطب نباشد شرط سیم آنکه مجزوم نباشد شرط چهارم آنکه مثقل نباشد

یعنی مشدد نباشد پس وقتی که متصف باین صفات مذکوره باشد ادغام

نمیشود مثال منون نه ظلمات ثلث مثال تاء خاطب وما کنت ثاویا مثال مجزوم

ولم یؤت سعة مثال مشدد و رشدة ذکرا که در هیچ یک ازین چهار مثال ادغام

نمیشود مثال حروف شانزده گانه به ترتیب ذی العرش سبیلا

والعادیات ضبحا
لقول رسول والمؤمنات ثم زین له یعذب من یشاء النجوم ذلک

لبعض شأنهم حدیث ضیف کذلک قال ما تخذ صاحبة زحزح عن النار

واذا النفوس زوجت خلق لکم اخرج شطأه

و در ادغام قاف و کاف شرط دیگر هست که ما قبل این دو ساکن نباشد

که اگر ما قبل قاف و کاف ساکن باشد اظهار میشود و ادغام نمیشود مثل فوق کل

[illegible] ... الخلق ... [illegible]

در تلوک تا تما و ازبرای دال کلمها هر چند بیت هست که با انها ادغام میشود و آنها

ده حرفند مجتمع در اوایل کلمهای این بیت است که شاطبی در یک بیت از قصیده ذکر نموده

اذ دال کلم ترب سهل ذکا شذا

ضفا ثم زهد صدقه ظاهر جلا

ادغام شدن دال در این حروف مشروط است بانکه دال مفتوحه نباشد بعد از ساکن که اگر

دال مفتوحه باشد بعد از حرف ساکن ادغام نمیشود مگر تا بغایت قرب المخرج

پس گویا که مثلان است نحو کاد تزیغ بعد توکیدها والدار لهما اما مکسوره

و مضمومه پس ادغام میشود مثل من بعد ذلک داود جالوت امثله حروف مذکوره در بیت

مانند فی المساجد تلک والقلائد ذلک ویشهد شاهد ومن بعد ضراء

یرید ثواب یرید زینة نفقد صواع من بعد ظلمه داود جالوت

و تا منقوطه نیز در حروف که دال ادغام میشود ادغام میشود و در خود شش

ادغام مثلین میشود سوای خود سه تا می باشد و بعض منقوطه با ادغام

میشود یازده حرف میشود که با نها ادغام میشود و امثله تا در تا ساعة

سعیرا والذاریات ذروا باربعة شهداء والعادیات ضبحا والنبوة

تم

ثم الی الجنة زمرا والملائکة صفا والملائکة ظالمی وعملوا الصالحات جناح

والملائکة طیبین و در حملوا التوریة ثم لم یحملوها واتی الزکوة ثم والت طائفة

ولتات طائفة اختلاف است بهر وجه خوانده اند اظهار و در تا ی اولا

بودن تا مفتوحه بعد از ساکن و در تای اخری حقیقة تا بجلا و ط

نسیده از جهت انکه در اصل وات ذا القربی ولتات طائفه نقد و انکه ادغام

نموده نظر تای اولا حقیقة را لحاظ نموده که در توریة و زکوة

فی الحقیقة ما قبل تا متحرک است و در تای اخری نظر ورا لحاظ نموده

که در تلفظ تا به ذال و طا ملاقات کرده است و در جئت شیئا

بجمیع تا دو وجه جایز است ادغام و اظهار علت اظهار خطاب

و نقصان کلمه در خطاب تا بمنزله فاعل و ادغام بمنزله حذف

و فاعل حذف نمیشود پس ادغام روا نباشد و نقصان کلمه باعتبار

اجوف بودن است و علت ادغام کسر تا است از اینجا است

که در جئت شیئا فریا و جئت شیئا نکرا بلا خلاف

ادغام نموده اند بسبب انکه شرط ادغام تا و ثم که

مفتوح باشد حرکت ما قبل است و در این مثال ما قبل ساکن است

قاعدهٔ دیگر تاء مثلثه به پنج حرف ادغام میشود که پنج کلمه از آیات گذشته
باشند مع ترتب سهل ذکا شد [illegible] خفا مانند حیث تؤمرون وورث سلیمان
والحرث ذلك وحیث شئتم وحدیث ضیف قاعدهٔ دیگر حرف ذال
ادغام میشود در صاد و سین نحو ما اتخذ صاحبة فاتخذ سبیله قاعدهٔ دیگر را در لام
مانند اطهر لکم و کمثل ریح
راء را بلام و بالعکس ادغام نموده اند اگر مفتوح باشند بعد از ساکن اظهار
مینمایند مانند اطهر لکم و کمثل ریح فعصوا رسول ربهم ان الابرار
نفی تفخیم سوای لفظ قال با وجود مفتوح بودن ما قبل ساکن شدن
باز ادغام نموده اند از جهت کثرت دوران او نحو قال ربکم که (ادغام)
نموده اند و حرف نون را نیز ادغام مینمایند در لام و راء وقتیکه
متحرک باشد ما قبل نون مانند واذ تاذن ربکم و لن نؤمن لك
بخلاف نونی که قبلش متحرک نباشد مثل بنا نون ربهم الا
یکون له ولد پس ادغام ننموده اند سوای نحن مطلق فی جمیع
القرآن پس بدرستی نون او هرچند که متحرک نباشد ما قبل او را
ادغام کرده اند در لام مثل وما نحن لك در ده موضع و نحن له
قاعده ساکن گردانیده میشود میم را نزد ابو عمرو وقتیکه پیش از با

واقع

واقع شود و بعد از حرف متحرک پس اخفا مینمایند در او مانند
اعلم بالشاکرین اگر بعد از حرف ساکن واقع شود ساکن گردانیده نمیشود
مانند ابراهیم بنیه در خلاف نموده اند در اینکه این اسکان
ادغام است چنانکه گفته میشود بر نون ساکن نزد واو و یا
و هرچند غنه است اولا از جهت موجود بودن غنه و با بعد
ادغام شده است در میم من یشاء در همه جا از کلام مجید وارد در پنج موضع است
سوره البقره پس با در نزد ابو عمرو ساکن است و ادغام صفات نزد ابو عمرو
ما عدای کلمه یعذب ادغام نشده است مثل ضرب مثل و سنکتب ما قالوا بعد از
از تفصیل حروف مدغم در باب متقاربین و متجانسین سه قاعده است
که یاد گرفتنی است جا دارد متذکر بودن که بجمیع باب ادغام کبیر علاقه دارد
قاعدهٔ اول ادغام مانع اماله نمیشود مانند و توفنا مع الابرار ان کتاب الابرار
لفی علیین فقنا عذاب النار ربنا از جهت اینکه کسره که موجب اماله است هرچند که
بسبب ادغام زایل میگردد لکن اماله جایز است از جهت اینکه ادغام عارض است
پس کسره مقدر و در حکم موجود است پس اد مثل ... وقف است در حرکت

وبودن حرکت مراد قاعده پنجم روم و اشمام و اختلاس نیز با ادغام جمع میشود

مانند فیه هدی قال لهم یقول ربنا و من قوم موسی کیف فعل حرف پنجم در با و میم

با با و میم مثل یضرب [illegible] یعذب من یشاء یعلم ما انتم علیه اعلم بالشاکرین

قاعده ششم ادغام نمودن حرفی که پیش او حرف صحیح ساکن باشد عسیر است

و با خفا مطابق میشود مثل خذ العفو وامر و من العلم ما لک من بعد ظلمه و المهد صبیا

باب هشتم در بیان ادغام صغیر و این هم دو قسم بود متفق علیه در نزد جمیع قرا و مختلف فیه

در نخست متفق علیه است ایراد میشود اولا و این شش حرف است ذال اذ و دال قد

و تاء تانیث ساکنه و لام هل و بل و قل و ذال اذ در نزد دو حرف ادغام میشود

یکی ذال که اذ ذهب و دیگری ظاء که اذ ظلم و دال قد نیز به دو حرف ادغام میشود

دال مانند قد دخلوا و تا مانند قد تبین و تاء تانیث ساکنه که متصل بفعل باشد

در نزد تا و دال و طا مانند کانت تاتیهم و اثقلت دعوا الله و قالت طائفه

و لام هل و بل و قل در نزد لام و راء مثل قل لو قل رب بل لما بل ربکم هل لک

و لفظ هل در قران مجید بحرف را نرسیده و همچنین ادغام جمع علیه هر گاه دو مثل

بهم رسد اول ساکن و دوم متحرک باشد در یک کلمه یا دو کلمه مانند یدرککم الموت

وادغام

و ادغام بعصاک الحجر ربحت تجارتهم مگر اینکه حرف اول حرف مد باشد درین هنگام

ادغام جایز نیست زیرا که در حروف مد مد طبیعی لازم است و مد در ادغام فوت

میگردد مانند فی یوسف و امنوا و عملوا و قالوا و هم و اگر حرف اول حرف لین

باشد باز ادغام واجب است مثل عصوا و کانوا و مثال یاء لین در قران عظیم

نیامده است ولی در کلام عرب آمده است و از جمله مدغمات واجبه میم و نون مشدده است

مثل ثم و ان قاعده در بیان ادغام و اظهار الف لام تعریف که در چهارده حرف

ادغام میشود مجتمع درین کلمات است صض طظ که و مف طبق انه ذ رس

د ت ن ش لثنة و این را الف لام شمسی میگویند و در نزد باقی حروف

چهارده گانه اظهار میشود و این لام را لام قمری میگویند مانند مثلا الشمس

التایب الثمرات الدنیا الذکر الرسول الزکوة السلیم الشمس

الصالحین الضالین الطارق الظالم اللیل النهار الاثم

الباب الجنة الانسان البحر الحسنة الخلد العالم الغفار والفجر

والقمر الکبیر المومن الهادی الیقین علت ادغام حرف لام شمسی

قرب المخرج بودن است بلام و علت اظهار حرف لام قمری بعد المخرج

بود آنچه مذکور شد متفق علیه بود و اکنون مختلف فیه بود ازین پس ذکر خواهد شد
باب نهم در مختلف فیه ادغام صغیر پنج لفظ است که حرف آخر آنها بچند حرف ادغام
میشود اول ذال اذ در شش حرف ادغام میشود نزد بعضی از قرا تاء منقوط زاء منقوط
و دال و سین مهملات جیم منقوط مثال هر یک اذ تبرؤا اذ زین اذ صرفنا اذ دخلوا
اذ سمعتموه اذ جعلنا پس نافع و ابن کثیر و عاصم در همه جا باظهار خوانده و کسائی
و خلاد در جیم اظهار خوانده و در باقی بادغام خوانده و خلف در تا و دال
بادغام و در باقی باظهار و ابن ذکوان در دال تنها ادغام نموده و در باقی باظهار خوانده
دوم دال قد در هشت حرف ادغام میشود باختلاف جیم و ذال و زاء
سین و شین و صاد و ضاد و ظاء مثال و لقد جعلنا و لقد ذرأنا و لقد زینا
و قد سمع الله قد شغفها و لقد صرفنا و لقد ضل و لقد ظلمک عاصم قالون ابن کثیر
در همه باظهار خوانده اند و ورش در ضاد و ظاء بادغام خوانده و در باقی باظهار
خوانده و ابن ذکوان در ضاد و ذال و زاء و ظاء بادغام خوانده و در باقی باظهار
و در حرف و لقد زینا اختلاف نموده در سوره ملک بادغام و هم باظهار خوانده
و هشام لفظ و لقد ظلمک در سوره ص فقط باظهار خوانده و در باقی مواضع بادغام

خوانده

خوانده و باقی قراء ابو عمرو و هشام و حمزه و کسائی بادغام خوانده اند در هشت تا
سیم تاء تأنیث ساکنه در نزد شش حرف که عبارت از سین و ثاء و صاد و زاء
و ظاء و جیم نحو کذبت ثمود و مضت سنة لهدمت صوامع خبت زدناهم
کانت ظالمة وجبت جنوبها پس ابن کثیر عاصم قالون در همه شش حرف باظهار
خوانده اند و ورش در ظاء فقط ادغام نموده و در حرف باقی اظهار نموده و ابن عامر
در نزد سین و جیم و زاء اظهار نموده و در باقی بادغام هشام که راوی ابن عامر است
در لهدمت صوامع اظهار نموده و ابن ذکوان که راوی دیگر ابن عامر است در وجبت جنوبها
خلاف نموده و مشهور آنست که اظهار خوانده است چنانکه در تیسیر ذکر کرده است بخلاف
باقی مواضع جیم مانند نضجت جلودهم که اظهار خوانده بنا بر قاعده خود بلا خلاف و باقی
که ابو عمرو و حمزه و کسائی اند بادغام خوانده اند در جمیع حروف سته چهارم و پنجم لام هل و بل
اما لام هل تاء و ثاء و نون مختص است و پنج حرف مختص است به بل طاء و ظاء و سین
و زاء و ضاد و بل و هل در لام مشترک کنند در تاء و نون مانند هل ثوب بل ظننتم
بل زین بل سولت بل طبع بل ضلوا هل ترى بل تأتیهم هل ننبئکم
بل نحن پس کسائی بادغام خوانده در همه حروف ثمانیه و حمزه در ادغام کرده

در ثاء شعثة و در تاء و ... و در بقیه باظهار خوانده‌اند و جلاد و در لام بل سولت
حذف کرده باشند بل طبع الله یعنی با دغام و اظهار هر دو خوانده و در هل ترى فطور
در سوره ملک و هل ترى لهم ذ الحاقه ابو عمرو با دغام خوانده و هشام در نزد نون و ضاد
مطلقا با اظهار خوانده و در سوره رعد لام هل نزد تا باظهار خوانده‌اند و قوله تعالى هل
تستوی الظلمات والنور و در بقیه حروف با دغام خوانده و بقیه قراء که نافع و ابن کثیر
و ابن ذکوان و عاصم در جمیع باظهار خوانده‌اند باب سیم در بیان حرفهای دیگر که قریب
المخرج‌اند و در ادغام و اظهار آن حروف خلاف است و آن هفده حرف است از جمله باء
مجزومه است در نزد فا فقط که ابو عمرو ادغام نموده‌اند و آن در پنج موضع در کلام مجید
یغلب فسوف در سوره نساء و ان تعجب فعجب در سوره رعد قال اذهب فمن در سوره اسرا
فاذهب فان لک در طه و من لم یتب فاولئک در حجرات و خلاد که راوی حمزه است تخیر قایل شده
در و من لم یتب فاولئک ادغام بسبب تقارب و اظهار بسبب احتیاج ...
و بقیه قراء با اظهار خوانده‌اند و دیگر باء مجزومه پیش میم در سوره بقره یعذب من یشاء
در نزد همه قراء سوای عاصم و ابن عامر و در ارکب معنا در سوره هود نزد ... و قالون
و خلاد با اظهار خوانده‌اند و ابن عامر بخلف و خلف و ورش با اظهار خوانده‌اند با خلاف عاصم

وازجمله

و از جمله لام یفعل مجزوم که به ذال رسد ابو الحارث ادغام نموده است و آن در شش موضع است
و من یفعل ذلک فقد ظلم در سوره بقره و من یفعل ذلک عدوانا و من یفعل ذلک ابتغاء در سوره
و من یفعل ذلک در سوره فرقان و من یفعل ذلک در منافقین و هرگاه لام یفعل مجزوم باشد
اظهار واجب است که قوله تعالى فما جزاء من یفعل ذلک و از جمله حروف مدغمه فاء در نزد باء
که کسائی ادغام نموده و آن در یک جا است از کلام مجید و آن نخسف بهم در سوره سبا و بقیه
در من یفعل ذلک و نخسف بهم با ظهار خوانده‌اند علت ادغام در این دو موضع تقارب مخرجین
و علت اظهار ثقیل بودن این دو کلمه در نزد ادغام و از جمله حروف مدغمه ذال است
در نزد تاء در عذت در سوره غافر و دخان و نبذتها در سوره طه حمزه
که ابو عمرو با دغام خوانده‌اند و بقیه قراء با ظهار و از جمله ثاء مثلثه در نزد تاء مثناه
اورثتموها در اعراف و زخرف و از جمله راء مجزومه در لام نغفر لکم ... ادغام
کرده است دوری بخلاف در اظهار و ادغام و سوسی بلا خلاف و از جمله حروف مدغمه
نون یس و نون ن در نزد واو حفص حمزه ابو عمرو قالون با ظهار خوانده‌اند
و در نون ن از ورش که راوی نافع است خلاف است و بقیه قراء با دغام خوانده
و از جمله حروف مدغمه دال است در نزد ذال در سوره مریم اول نافع و ابن کثیر عاصم با ظهار

خوانده اند و در صاد در سورهٔ مبارکهٔ ص والقرآن خلافی نیست ز راهی از قرا جمله اظهار
خوانده اند و دال را در نزد ثا اظهار خوانده و در هر جا که باشد چه در متن یرد ثواب الدنیا
نموده اند ثا را در نزد تا در لبثت موضع ولبثتم جمع بخلاف لبثنا و باقی قرا با دغام خوانده
و نون طسم که در نزد میم حمزه با ظهار خوانده و باقی قرا با دغام خوانده
در پنج حرف مدغم ذال است در نزد تا [illegible] اتخذتم [illegible] اخذت موضع واتخذت موضع
حفص وابن کثیر با ظهار خوانده و باقی با دغام و در ثا یلهث به ذال ذلک هشام وابن کثیر
ورش با ظهار خوانده واین در دو موضع است خلاف در موضع ثانی از آن است واول
خلافی در اظهار ندارد و قالون در ثانی و هشام خلاف نموده در اظهار و ادغام
و در باء بعد از باء [illegible] ابن کثیر اختلاف نموده در ادغام و اظهار و ورش
با ظهار خوانده بلا خلاف باب یازدهم در بیان مد و قصر مد در لغت
بمعنی کشیدن است و در اصطلاح قرا کشیدن صوت است در وقتی که حرف مد
و سبب مد جمع شوند بمقداری که بعد از این مذکور خواهد شد بدانکه حروف مد سه حرف است
الف و واو و یا وقتی که ساکن باشند و حرکت ما قبل ایشان از جنس
خود شان مثال هر سه اوتینا واوذینا ومثال هر یک قال وقیل

ویا نوح و در این حال اینها را حروف مد و لین گویند و ذاتی واصلی
نیز نامند و [illegible] و در طبیعت دیگر حروف نیست و امتداد این حروف
به کار به قدر یک الف بیا شد آن را در عرف قرا واهل ادا قصر خوانند و گاه شده
که امتداد ایشان زیاده شود تا بمرتبه چهار مقدار و پنج مقدار مد اصلی برسد
و در این هنگام آن را مد فرعی گویند واین وقتی متصور میشود که سببی پیدا شود
زیادتی مد را و سبب یا لفظی باشد یا معنوی و سبب لفظی دو چیز خواهد بود یکی همزه
و دیگر ساکن اما همزه از دو حال بیرون نیست یا متصل باشد بحرف مد در یک کلمه
(و در هر دو صورت)
یا منفصل اگر متصل باشد خالی از آن نیست که همزه سابق باشد مثل آدم و اوتوا
[illegible]
~~ایمان [illegible] مذهب عاصم غیر از قصر نمیباشد بلکه مد این نوع از منفردات~~
پس از ملاحظه حرف مد یا سبب [illegible] شش قسم حاصل شود اول
نافع است بروایت ورش از طریق ازرق اگر حرف مد سابق باشد
مثل جاءکم و عن سوء و هنیئا آن را مد متصل و واجب گویند الا که همزه [illegible]
از حروف مد منفصل باشد مثل بما انزل و قوا انفسکم و فی انفسهم
آن را مد منفصل خوانند و جایز نیز گویند یعنی اگر باشد حرف مد در آخر کلمه
و همزه در کلمه دیگر پس قصر است نزد قالون و دوری بخلاف عنهما

[illegible]

از برای آمدن مد از ان روا باشد و در نزد سوسی و ابن کثیر بلا خلاف و مد هست نزد باقین

بدان بدرستی که در مد منفصل بر پنج مراتب است بقدر یک الف است نزد

قالون و دوری فی روایة عنهما و سوسی و ابن کثیر بلا خلاف و بقدر دو الف است

نزد قالون و دوری فی روایة و بقدر سه الف نزد ابن عامر و کسائی و چهار الف

نزد عاصم و پنج الف نزد ورش و حمزه و در مد متصل بر چهار مرتبه است

بقدر دو الف نزد قالون و بقدر دو سوسی و ابن کثیر و ابا که مثل منفصل است

و نیست در متصل مد بقدر یک الف اما قسم سیم [illegible] آنکه همزه پیش

از حرف مد باشد متصل باهم در یک کلمه باشند خواه همزه بر صورت خود باقی

باشد مثل اوتی و لایلاف و آتی و خواه همزه بر صورت اصل خود باقی

نباشد بلکه بسبب ابدال تغییر یافته باشد نحو هؤلاء آلهة که همزه آلهة را قلب بیا در حقیقت

میکند در حال وصل هؤلاء یالهة می خوانند و یا بعد از نقل حرکه او بما قبلش

حذف شده باشد مثل همزه ایمان که بعد از ان داخل شدن الف و لام تعریف بر سر

آن کسره همزه را بلام تعریف می دهند لِلایمان می خوانند و یا بسبب تسهیل تغییر

یافته باشد مثل آلوطه که ورش همزه آل را تسهیل بین بین می کند پس در هر انها

از برای قرائی

از برای

ورش سه مذهب است اول قصر مانند سایر قراء از جهة آنکه باعث مد تغیر

دوم مد طول بجهة قیاس کردن بصورتی که حرف مد مقدم باشد بر همزه در

یک کلمه سیم مد متوسط تا آنکه فرق باشد میانه آن که همزه از حرف مد مؤخر باشد

کما قال الشاطبی وما بعد همز ثابت او مغیر فقصر وقد یروی لورش مطولا

و وسطه قوم کآمن هؤلا ءالهة آتی للایمان مثلا

و ورش شش موضع را از حکم این قسم استثنا کرده که در ان شش بقصر تنها قایل شده

و توسط و طول را در آنها جایز نداشته از انجمله یک یاء اسرائیل که در انجا با وجود آنکه حرف مد

بعد از همزه واقع شده بقصر تنها خوانده دوم آنکه همزه بعد از حرف صحیح ساکن باشد

مثل قرآن و مسؤلا سیم آنکه حرف مد بعد از همزه وصل باشد مثل ایت بجهة

آنکه حرف مد در انجا از همزه بدل شده و در حقیقت حکم همزه دارد و همزه وصل که

عارضیت اعتباری ندارد چهارم در لفظ یواخذکم بجهة آنکه حرف مد بعد از همزه

مغیره واقع شده که واو باشد و آنرا بواو خوانده و قصر نموده است پنجم در لفظ آلآن

در دو جا از سوره یونس با وجود آنکه الف که حرف مد است بعد از همزه سیم واقع شده

همزه سیم را که اصل کلمه است انداخته و بقصر خوانده بطریق استفهام یعنی اصل آن

اَلآنَ بوده بعد از ان همزه استفهام باول او آمده ءَ اَلآنَ شده پس همزه وصل

قلب بالف گردیده آلآن شده پس حرکت همزه سیم را نقل کرده بلام تعریف

برای رفع التقای ساکنین میانه همزه وصل و لام تعریف و از جهة رفع التقای ساکنین

همزه وصل را بینداخته از برای آنکه ملتبس میشود بغیر الاستفهام یعنی باخبار بعد از ان

همزهٔ سیم را انداخته آلآن شده ششم در عاداً الاولی با وجود آنکه حرف مد
که واو است بعد از همزه واقع شده است عاداً الولی بقصر وادغام خوانده
باین معنی که حرکت همزهٔ اصلی را که همزهٔ دوم باشد نقل کرده است بلام تعریف
پس همزه را انداخته است و بعد ازان تنوین را ادغام کرده است بلام از جهت
قرب مخرج ما بین نون ساکن و لام چنانکه در باب ادغام متقاربین معلوم شده
و بروایت ابن غلبون که طاهر باشد ورش جمیع این باب یعنی قسم سیم را که
حرف مد بعد از همزه باشد در یک کلمه بقصر خوانده و اما قسم چهارم که همزه در آخر
کلمهٔ اول باشد و حرف مد در اول کلمه دوم بجهت محال بودن ابتدا بسکون
تحقق ندارد و اما قسم پنجم که سبب مد سکون اصلی باشد مؤخر از
حرف مد و هر دو در یک کلمه باشند باتفاق جمیع قرا مد مطول باید کرد مثل
دابة و در وقت سکون عارضی که بسبب ایستادن قاری حاصل شود مانند نستعین
دران سه وجه جایز است ولکن طول و توسط بهتر اند از قصر و اگر قاری وقف بسکون نکند
بلکه وقف بروم نماید قصر است بجهت آنکه ثلث حرکت ظاهر است پس سبب
مد بعمل نیامده است و اگر وقف باشمام نماید باز سه وجه جایز است از جهت
آنکه اشمام عبارتست از ساکن کردن حرف با ضم شفتین چنانکه در محل
خود بیان شده و بدانکه حروف مقطعه که در ابتدای بعضی از سورهای
قرانی واقع است سه قسم است یکی آنکه باتفاق جمیع قراء طول دران باید کرد

وان

وان هر حرفیست که در وقت تلفظ بان سه حرف حاصل شود که حرف دوم آن حرف مد باشد
مثل لام و نون و میم قسم دوم آنکه باتفاق قراء دران قصر باید کرد وان هر حرفیست که در
وقت تلفظ بان دو حرف حاصل شود مانند طا و ها و یا و را و حا بجهت آنکه سبب مد در آنها
نیست یا سه حرف حاصل شود ولکن حرف دوم حرف مد باشد و نه حرف لین مثل الف که
بسبب نبودن حرف مد و حرف لین دران قصر باید کرد قسم سیم آنکه در وقت تلفظ سه حرف
ازان بعمل آید ولکن حرف دوم حرف لین باشد نه حرف مد مانند عین در اول سوره
مریم و سوره شوری دران دو وجه جایز است طول و توسط ولکن طول اولیست کما قال الشاطبی

وَمُدَّ لَهُ عِنْدَ الْفَوَاتِحِ مُشْبَعًا   وَفِي عَيْنٍ الْوَجْهَانِ وَالطُّولُ فُضِّلَا
وَفِي نَحْوِ طه الْقَصْرُ إِذْ لَيْسَ سَاكِنٌ   وَمَا فِي أَلِفْ مِنْ حَرْفِ مَدٍّ فَيُمْطَلَا

و باید دانست که هرگاه سکون حروف مقطعهٔ فواتح سور بسبب وصل زایل شود مانند
سکون میم در اول سوره آل عمران باتفاق قراء و در اول سورهٔ عنکبوت بروایت ورش
دو وجه جایز است طول و قصر اما طول بواسطه قیاس کردن بحالت سکون و قصر بجهت زوال
سبب مد و بدانکه حرف علت و حرف لین و حرف مد هر سه عبارتست از واو و یا و
الفی که منقلب شده باشد از انها ولکن آنها را حرف علت میگویند بدون شرط خواه ساکن
باشند و خواه متحرک و خواه حرکت ماقبل شان از جنس خود باشد و خواه نه وانها را حرف
لین در وقتی میگویند که ساکن باشند و حرکت ماقبل شان از جنس خود باشد مثل جاء و قیل و سوله و حوله
مثل هیئة و سوءة وانها را حرف مد در وقتی گویند که دو شرط داشته باشند یکی آنکه
ساکن باشند دوم آنکه حرکت ماقبل ایشان از جنس ایشان باشد مثل شاء و سیء و سوء

پس هر حرف مد حرف لین و حرف علت است و هر حرف لین حرف علت است و حرف مد نیست
و هر حرف علت حرف مد و حرف لین نیست و اما قسم ششم که حرف مد در آخر کلمه باشد
و ساکنی غیر مدغم یا مدغم در کلمه دیگر باشد چون واذا الجبال واذا الشمس مد نمی‌کنند
بلکه حرف مد را حذف می‌کنند و بدانکه هرگاه ما قبل یا و ساکن یا واو ساکن حرف
مفتوح باشد و بعد از آنها همزه و هر دو در یک کلمه باشند چون هیئة و سوءة و شیء
و سوء در آن از ورش در وصل و وقف دو وجه است مد مشبع و متوسط و هرگاه
بعد از یا و واو ساکن ما قبل مفتوح حرف متحرک بوده باشد و بسبب وقف قاری
ساکن شود در آن از جمیع قراء غیر ورش سه وجه روایت شده ترک مد و مد مشبع
و مد متوسط اما ورش در هر جا که ساکن غیر همزه باشد چون فلا فوت و احدی الحسنیین
با قراء متفق است در ترک مد و اگر همزه باشد چون شیء و سوء از و در آن سه
وجه است که مذکور شد و در واو سوءات از ورش دو روایت است در یکی از آن
دو روایت طول و توسط و در دیگری ترک مد پس ورش را در آن سه وجه است طول
و توسط و قصر و در واو الموءودة و موئلا با وجود آنکه بعد از واو ساکن ما قبل مفتوح
همزه واقع شده باتفاق روات ورش قصر است در موئلا برای رسم کلمه و در واصل آیات
زیرا که بعد از آن آیه موعدا است که در آن مد نیست و در موءودة بجهة آنکه
واو ثانی او ممدود است و اتصال دو مد با یکدیگر ثقیل است

باب دوازدهم

بدان بدرستی که بحث همزه در پنج باب است سوای آنکه در باب ورش ذکر کرده است یکی
آنکه همزه یا یک همزه است یا دو همزه و وقتیکه دو همزه باشد یا هر دو در یک کلمه اند یا در

و همزه مفرده در ... متوالیا مذکور میشود

دو کلمه

دو کلمه و جمیع آنکه در یک کلمه باشند اول آنها همزه استفهام است مگر در یک کلمه از قرآن
و آن لفظ ائمة است و همزه استفهام مفتوح میباشد همیشه و بآن حکم تعلق نمیگیرد مگر در لفظ ءامنتم
که در آن ابدال است و معظم خلاف در همزه ثانیه است و آن یا مفتوح است یا مکسور و بحث
مفتوح ...
در آن بحسب تسهیل است یا بحسب نقل حرکت یا بحسب ابدال و این سه عمل در بسیار جا از
وقف حمزه جمع میشوند و از برای نقل باب علیحده ایست که مختص است بآن و از برای
ابدال باب همزه مفرده است و آن ابدال واقع میشود هم در همزه متحرکه هم در همزه ساکنه
و اما نقل و تسهیل بین بین در همزه متحرکه میباشند نه در همزه ساکنه و در باب اول و دوم
تسهیل بسیار واقع میشود و در آن دو باب ذکر ابدال و نقل کم اتفاق می‌افتد و تسهیل
در همزه ثانیه باین نحو است که هرگاه آن مفتوح باشد گردانیده شود آن همزه در تلفظ
کردن بآن ما بین الف و همزه و گردانیده شود ما بین واو و همزه هرگاه آن همزه مضموم باشد
و ما بین یا و همزه هرگاه مکسور باشد چنانکه بر اهل ادا ظاهر و معلوم است و عمل آن بر وجه
صواب بی تعلیم استاد قاری و بدون تمرین درست نمیشود و کلام با بهای همزه که در کتاب شاطبی
بنا نهاده شده فصلها نهاده شده که نظام با بهای رساله مختل نشود قال ابو القاسم الشاطبی

۱۳ باب سیزدهم در بیان احوال دو همزه که در یک کلمه باشند

وَتَسْهِيلُ اُخْرَى الهَمْزَتَيْنِ بِكِلْمَةٍ سما وَبِذَاتِ الفَتْحِ خُلْفٌ لِتَجْمُلَا

یعنی تسهیل می‌کنند همزه ثانیه را از دو همزه که در یک کلمه باشند نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
با هر حرکتی که باشد و اگر همزه ثانیه مفتوح باشد هشام را در آن دو قول است تسهیل
و تحقیق و از برای ورش در همزه ثانیه مفتوحه دو روایت است یکی ابدال آن بالف

چنان که اهل مصر روایت کرده اند و دیگری تسهیل که بروایت اهل بغداد است و قسمی که
ابدال شود باید در مانند ءانذرتهم مد داده شود تا فاصله شود ما بین دو ساکن که یکی الف
مبدل از همزهٔ ثانیه باشد و دیگری نون و این قاعده ها که از اول فصل تا اینجا مذکور شد
از تحقیق و تسهیل و ابدال در جمیع مواضع جاریست مگر در بعضی از مواضع که بعد ازین مذکور میشود و بدانکه
مابعد همزتین در یک کلمه در دو جای از قران مُحرّک است و در غیر آن دو جا ساکن است
یکی ازان دو موضع قوله تعالی ءألد و انا عجوز و دیگری ءامنتم در سورهٔ تبارک پس حاصل شد
از برای قراء در دو همزهٔ مفتوحه در یک کلمه پنج طریقه از برای قالون و ابی عمرو و هشام در
یک روایت تسهیل با مد فصل و در روایت دیگر از هشام مد و تحقیق و از برای ابن کثیر
و ورش در روایت بغدادیون تسهیل همزه بغیر مد و در روایت اهل مصر از ورش بدل
کردن همزه بالف و باقی قراء بتحقیق بدون مد و می آید ذکر مد در قول شاطبی که و مد که قبل
الفتح و فی الکلمة سته الی آخره و از جملهٔ کسانی که همزهٔ ثانیه را تحقیق میکنند حمزه و کسائی و ابوبکر
است که همزهٔ ثانیه را در سورهٔ [illegible] در لفظ ءاعجمی تحقیق کرده اند و تسهیل و ابدال نکرده اند و
هشام همزهٔ اولی را دران انداخته اعجمی خوانده بجهت سهولت تلفظ بآن و حفص و ابن ذکوان
مخالفت اینها نموده و تسهیل همزهٔ ثانیه کرده اند مانند سایر قراء که قایلند بتسهیل فقال الشاطبی

وهمزة اذهبتم فی الاحقاف شفعت — باخری کما دامت وصالا موصلا

یعنی همزهٔ اذهبتم طیباتکم را در سورهٔ احقاف ابن عامر و ابن کثیر جفت کرده اند بهمزهٔ دیگری یعنی
ازان دو همزه ثانیه هر کدام بقاعدهٔ خود از تحقیق و تسهیل عمل نموده‌اند ابن ذکوان برا اول [illegible]

کثیر

کثیر بر ثانی و هشام بر خلاف بجهت آنکه همزه مفتوح است چنانکه قبل ازین مذکور شد و باقی قراء
بیک همزه خوانده اند بدون زیاد کردن همزهٔ استفهام و هم چنین بدو همزه خوانده اند
ابوبکر و حمزه ءان کان ذا مال را در سورهٔ ن والقلم و ابن عامر هم بدو همزه خوانده و لکن همزهٔ
ثانیه را بلاخلاف تسهیل کرده و باقی قراء بیک همزه خوانده اند و ابن کثیر در سورهٔ
آل عمران ءان یؤتی را بدو همزه خوانده و همزهٔ ثانیه را تسهیل کرده و جمیع قراء در سورهٔ
طه و اعراف و شعرا همزهٔ سیم ءأامنتم را بدل بالف کرده از جهت آنکه اصل ءأأمن ءأامن
بوده بسکون همزهٔ دوم پس بدل کرده اند همزهٔ ثانیه را بالف ءامن شده چنانکه قاعدهٔ صرفیین
است که در وقت جمع شدن دو همزه هرگاه همزهٔ اول مفتوح باشد همزهٔ ثانیه را بالف قلب
میکنند و بعد ازان همزهٔ استفهام بر سرش آمده ءأامنتم شده و بدانکه کسائی و ابوبکر و حمزه
از جملهٔ قرائی که بدو همزه خوانده اند همزهٔ ثانیه را تحقیق میکنند و بحال خود میگذارند و باقی ایشان
همزهٔ ثانیه را تسهیل میکنند و قنبل در سورهٔ طه همزهٔ اولی را می اندازد در اسقاط آن [illegible] همزه
میخواند و حفص در هر سه سورهٔ مسطوره بیک همزه خوانده و همزهٔ اولی را انداخته و قنبل در
سورهٔ اعراف ازان سه سوره و در سورهٔ تبارک همزهٔ اولی را قلب بواو میکند در حالت
وصل بسبب ضمهٔ قبل پس در سورهٔ اعراف قال فرعون وءامنتم و در سورهٔ تبارک والیه النشور و
ءامنتم خوانده و در حالت غیر وصل همزهٔ اولی را تحقیق کرده و همزهٔ ثانیه را تسهیل نموده است
و در سورهٔ شعرا در حالت وقف و وصل تحقیق همزهٔ اولی و تسهیل همزهٔ ثانیه نموده و قال

وان همز وصل بین لام مسکن — وهمزة الاستفهام فامدده مبدلا

یعنی هرگاه واقع شود همزهٔ وصل درمابین همزهٔ استفهام و لام تعریف قلب میکنند همزهٔ
وصل را بالف جمیع قراء و مد میدهند همزهٔ استفهام را تا فاصل باشد میانه دو ساکن
که یکی از آن دو ساکن الف منقلب از همزهٔ وصل باشد و دیگری لام و آن در شش جا از قرآن
واقع است ءالذکرین در دو جای سوره انعام و ءالآن در دو جای یونس و ءالله در سوره
یونس و نمل و حذف نکرده اند همزهٔ وصل را از جهة دفع التباس بخبر زانکه حرکة آن دو همزه
مختلف باشد نحو أستغفرت و أصطفی البنات که در اینجا همزهٔ وصل را حذف میکنند
از جهة عدم التباس و این ابدال و مد اولیست از قصر و تسهیل همزه وصل بقول جمیع قراء
از جهة آنکه تسهیل بدون تحریک ممکن نیست و تحریک همزه وصل در حالت درج خلاف قاعدهٔ
درج است و هرگاه بجهة رفع محذور التقاء ساکنین همزهٔ وصل را تسهیل نمایند باتفاق جمیع قراء در همزه وصل
مد ضرورت نیست زیرا که مد جهة رفع التقاء ساکنین بود و در صورت تسهیل التقاء ساکنین نیست
و در وقت تسهیل چنانکه در همزهٔ وصل مد نبود در همزهٔ استفهام نیز مد نیست از جهة آنکه
همزهٔ وصل را در ثانی استقرار و دوام نیست و حقش در وقت وصل حذف است ولکن
بجهة رفع التقاء ساکنین تسهیل کرده اند بیفتاده است بخلاف آنکه همزهٔ دوم همزهٔ قطع
باشد مانند ءأنذرتهم که بجهة ثقل اجتماع دو همزه در همزهٔ استفهام مد جایز است بقدر یک الف و
همچنین جایز نیست مد در همزهٔ استفهام وقتی که با دو همزهٔ دیگر در یک کلمه جمع شده بهم مانند
ءألهتنا در سورهٔ زخرف و ءألهتنا خیر بجهة آنکه کلمه بسبب دو مدی که در میان ایشان
همزه باشد ثقیل میشود و تلفظ بآن کلمه دشوار میشود و قال الشاطبی دیغا

واضرب

واضرب جمع الهمزتین ثلثة ءأنذرتهم أم لم أئنا أءنزل

یعنی جمع شدن دو همزه در جمیع قرآن سه قسم اتفاق افتاده است زیرا که اول
همزتین مفتوح است از جهة آنکه همزهٔ استفهام است در هر جا مگر در لفظ أئمة چنانکه گذشت
و همزهٔ دوم یا مفتوح است مثل ءأنذرتهم أم لم تنذرهم یا مکسور است نحو أئنا لتارکوا آلهتنا
یا مضموم است نحو أءنزل علیه الذکر پس در دو قسم اول ابو عمرو و قالون و هشام بمد
خوانده اند همزهٔ اول را تا فاصل باشد در مابین دو همزه زیرا که تلفظ بدو همزهٔ متوالی
دشوار است ولکن هشام پیش از همزهٔ مکسوره خلاف کرده است بقصر هم خوانده مگر در
در هفت کلمه که در آنها خلاف نکرده و بقصر نخوانده بلکه بمد تنها أئنکم و أئن لنا لأجرا
خوانده مثل باقی قراء و آن هفت کلمه اینهاست
در سوره اعراف و أئذا ما مت در سورهٔ مریم و أئن لنا در شعرا و أئفکا أئنک در
صافات و أئنکم لتکفرون در حم سجده و در کلمهٔ اخیر هشام بتحقیق و تسهیل هم خوانده و در
آن همزهٔ مکسوره را تسهیل کرده است و در لفظ أئمة در پنج جای از قرآن هشام تنها بمد و بغیر مد هم
خوانده و کوفیون و ابن عامر تحقیق میکنند همزه را و دیگران تسهیل میکنند و نحاة بدل
میکنند همزه را بیا و أئمة جمع امام است و اصل آن أأممة بوده بر وزن أفعلة کسرهٔ
میم اول را نقل کرده اند بهمزهٔ ثانیه و میم را در میم ادغام کرده اند و بعد از آن
قراء بعضی همزه را تحقیق میکنند و بعضی چنانکه گفته شد و نحویون قلب بیا میکنند
و اما حکم همزهٔ ثانیه مضمومه اول بدانکه همزهٔ مضمومه بعد از همزهٔ مفتوحه در سه جای از
قرآن وارد است در آل عمران أؤنبئکم و در صاد أءنزل علیه الذکر و در قمر ألقی

الذکر علیه پس قرآء ار حرف آل عمران یعنی در ءانتکم از هشام وحفص قصر وتحقیق روایت
کرده اند و در دو حرف باقی از و واز قالون تسهیل و مد نقل کرده اند و در حرف
آل عمران ابن ذکوان و باقی کوفیین نیز بقصر و تحقیق خوانده [illegible] در بیان
احکام دو همزه که هر دو در یک کلمه نباشد بلکه هر یک در کلمه علیحده بشرکه در پهلوی هم
واقع شده باشند یا بکه همزه اول در آخر کلمه اول باشد و همزه دوم در اول کلمه دوم
قال الشاطبی وَاَسْقَطَ الاُولیٰ فی اتِّفاقِهِما مَعًا اِذا کانَتا مِن کِلْمَتَیْنِ فَتَی العَلا
یعنی انداخته است همزه اولی را ابو عمرو در وقتی که همزتین متفق باشند در حرکت
یعنی هر دو مفتوح باشند مثل قوله تعالی فلما جاء امرنا و این قسم در قرآن بسیار است
یا هر دو مکسور باشند نحو قوله تعالی کسفا من السماء ان فی ذلک در سوره سبا یا هر دو
مضموم باشند نحو قوله تعالی اولیاء اولئک در سوره احقاف و در قرآن غیر این نیامده
وسبب این که ابو عمرو حذف میکند همزه اولی را انست که ادغام مثلین بمذهب او
واجبست ولکن در همزتین بجهت ثقل ادغام ممکن نیست پس تخفیف داده است
بحذف کردن همزه اولی نه بحذف کردن همزه ثانیه از جهت انکه همزه اولی آخر کلمات است
و اکثر اوقات تغیر و تبدیل در آخر کلمه واقع میشود و بدانکه ابو عمرو که قایل شده
بحذف همزه اولی در صورتیست که همزه ثانیه همزه قطع باشد و اگر همزه ثانیه همزه
وصل باشد بالاتفاق همزه ثانیه ساقط میشود چنانکه ضابطه کلی است در ساقط شدن
همزه وصل در وقت اتصال او بما قبل خودش نحو ولو شاء الله و مانند آن از الفاظ

وقالون

وقالون و بزی موافقت کرده اند ابو عمرو را در همزتین مفتوحتین بحذف کردن
همزه اولی و در همزتین مکسورتین و مضمومتین تسهیل کرده اند همزه اولی را بجهت
انکه آخر کلمه است و تسهیل چنانکه سابقا معلوم شد انست که همزه مضمومه در
وقت تلفظ مابین همزه و واو گفته شود و مکسوره مابین همزه و یا گفته شود و
قالون و بزی در کلمه بالسوء الا در سوره یوسف بخلاف قاعده خودشان عمل نموده
که تسهیل بود در همزتین مکسورتین و مضمومتین
همزه را بدل کرده اند بواو و در واو ادغام کرده اند و بتسهیل همزه هم خوانده اند
و باقی قرآء سوای ابو عمرو و قالون و بزی بتحقیق هر دو همزه نموده حذف و تسهیل نکرده اند
و آنچه مذکور شد از حکم همزتین در صورتیست که وصل کنند و هرگاه وقف کنند همزه
اول حکم آن در فرش سوره بقره می آید و اینها که مذکور شد حکم تخفیف همزه
اولی بود و اما حکم تخفیف همزه ثانیه انست که ناظم قصیده ابو القاسم شاطبی رح گوید
وَالاُخْریٰ کَمَدٍّ عِنْدَ وَرْشٍ وَقُنْبُلٍ وَقَدْ قیلَ مَحْضُ المَدِّ عَنْهُ تَبَدَّلا
یعنی قنبل و ورش تسهیل میکنند همزه ثانیه را میان همزه و الف در مفتوحه و میان همزه و واو
در همزه مضمومه و میان همزه و یاء در مکسوره و بعضی از قرآء از ایشان نقل کرده اند
که ایشان همزه مفتوحه دوم را قلب بالف میکنند و مضمومه را بواو و مکسوره را بیاء که
مکر در مانند جاء آل لوط که در ان قلب همزه بالف ممتنع است زیرا که هرگاه همزه آل را
که همزه دوم باشد قلب بالف کنند اجتماع دو الف لازم آید و تلفظ ممکن نشود و بعضی
رواة قرآء در هؤلاء ان کنتم در سوره بقره و علی البغاء ان اردن در سوره نور از

ورش نقل کرده اند که بقلب کردن همزه تا بهای حقیق

ورش نقل کرده اند که بقلب کردن همزه ثانیه بیای خفیف الکسر قراءة نموده پس بنا
بر این روایات ورش را سه وجه سابق عامه است بهم جا دو وجه آخر مختص است بلفظ
مذکوره و مذهب باقی قراء در همزهٔ ثانیه تحقیق است فقط و قلب و تسهیل نمی کنند
و بدانکه هرگاه واقع شود حرف مد پیش از همزهٔ که تغیر یافته باشد بانداختن یا تسهیل
کردن پس مذهب بعض قرا قصر است بجهة آنکه مد بواسطه همزه بود و چون همزه تغیر یافته
بحذف کردن یا تسهیل نمودن مد جایز نیست و بعضی دیگر از قراء بمد می خوانند
هر چند همزه تغیر یافته باشد زیرا که حذف و تسهیل امری عارض اند و امر عارضی
اعتبار ندارد یا از جهة آنکه همزهٔ مسهله مثل همزهٔ محققه است و همزهٔ ثانیه قایم مقام اولی
است پس راجح است و باید دانست که این خلاف بنا بر مذهب شخصی است که در مد
منفصل قصر می کند اما بنا بر مذهب کسی که مطلقا مد می کند خواه متصل باشد و خواه منفصل
این خلاف جاری نیست زیرا که واقع شدن حرف مد پیش از همزهٔ مغیره خالی از دو
وجه نیست متصل است یا منفصل پس بنا برین مذهب لا محاله مد باید کرد و چون
ناظم از حکم همزتین متفقتین در حرکت فارغ شد شروع کرد بحکم همزتین مختلفتین و گفته
وتسهیل الاخری فی اختلافهما سما تفیء الی مع جاء امة انزلا
بدانکه قراء اول همزتین مختلفتین را محقق می کنند و باصل خود می گذارند بلا خلاف
ولکن بقیه قراء تسهیل میکنند و اما همزهٔ دوم در صورت اختلاف حرکت آنها پس
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو تسهیل میکنند از برای تخفیف و باقی قراء تحقیق می کنند

واختلاف حرکه بحسب قسمة شش قسم میشود لکن مضمومه بعد از مکسوره کهؤلاء اصول
در قرآن نیامده است پس پنج قسم باقی در قرآن آمده مانند حتی تفیء الی امر الله
جاء امة نشاء اصبنا من السماء او ائتنا یشاء الی پس ابن کثیر و نافع و ابو عمرو در
قسم اول همزهٔ ثانیه را تسهیل میکنند مضمومه را مابین همزه و واو می کنند و مکسوره را
مابین همزه و یاء و در دو قسم دیگر که قسم سیم و چهارم باشد همزه ثانیه را در قسم سیم
قلب میکنند بواو بجهة ضمه همزهٔ اولی و در قسم چهارم بیا بدل می کنند از برای کسرهٔ همزهٔ
اولی و در قسم پنجم که یشاء الی باشد تسهیل همزهٔ ثانیه مابین همزه و یا بهتر است از
بدل کردن او بواو و از تسهیل کردن او مابین همزه و واو چنانکه در بیت آینده می گوید
و بسیاری از قراء در پنجم همزهٔ ثانیه را بدل میکنند بواو یشاء ولی و بعضی تسهیل میکنند مابین همزه
و واو بدانکه هر چه تا اینجا گفته شد از احوال و احکام همزتین متفقتین و مختلفتین در حرکت
از ابدال و اسقاط و تسهیل همه در حال وصل بود و اما در حال وقف و فصل جمیع قراء
در هر دو قسم همزهٔ ثانیه را تحقیق میکنند از برای آنکه حذف و ابدال و تسهیل از جهة
ثقل اجتماع همزتین بود و در صورت فصل آن ثقل نیست زیرا که وقف بهمزهٔ اولی میشود
و ابتدا بهمزهٔ ثانیه میشود و چون ذکر ابدال و تسهیل در احکام همزتین مکرر مذکور شد
قراء پس تعریف هر دو را در بیت ذکر کرده می گوید والابدال محض والمسهل بینما
هو الهمز والحرف الذی منه اشکلا یعنی در حال ابدال همزه محض حرف مد میشود
پس هرگاه همزه مضموم باشد در وقت ابدال محض واو میشود و اگر مکسور باشد محض یا و اگر مفتوح الف

اینها احتیاج افاده بیان کردن معنی آنها در اصطلاح

وتسهیل عبارتست از گردانیدن همزه در تلفظ مابین آن و ما بین حرفی که حرکت
همزه از جنس آن حرف باشد مثلاً همزهٔ مضمومه را بنوعی تلفظ می کنند که واو ازو
فهمیده میشود و از همزهٔ مکسوره یا و از همزهٔ مفتوحه الف فهمیده میشود و شائبهٔ همزه
نیز باقی می ماند و بعین حرف مد تلفظ نمیشود و در صورت ابدال بعین حرف مد
تلفظ میشود کما لا یخفی علی من له دربة و ملکة فی علم القراءة باب ۱۵ در بیان همزه مفرده

اذا سکنت فاء من الفعل همزة فورش یریها حرف مد مبدلا

یعنی زمانی که واقع شود در فاء الفعل کلمه خواه فعل باشد و خواه اسم همزهٔ ساکنه پس ورش
قلب می کند آن همزه را بحرف مد از جنس حرکت ما قبل آن همزه یعنی بدل می کند همزه را
بواو هرگاه بعد از ضمه باشد مثل یؤمنون و بیا بدل می کند اگر بعد از کسره باشد
مانند الذی اؤتمن و بالف بدل می کند اگر بعد از فتحه باشد نحو یأکل و ماتیا مگر در
لفظهایی که مشتق باشند از لفظ ایواء مانند تؤوی و المأوی که در آن الفاظ ورش
همزه را تحقیق می کند و باصل خود میگذارد و اگر همزهٔ مفتوحه بعد از حرف مضموم واقع
شود در فاء الفعل پس ورش آن همزه را بواو بدل می کند نحو مؤجلا و یؤلف
والمؤلفة و یؤاخذکم و اگر در فاء الفعل واقع نشود مثل فؤاد و سؤال یا مفتوح نباشد
نحو ولا یؤده یا بعد از مضموم نباشد مانند مآب و تأخر پس ورش همزه را در همهٔ
اینها تحقیق می کند

ویبدل للسوسی کل مسکن من الهمز مدا غیر مجزوم اهملا

[illegible]ل کرده اند قراء بطریق روایت سوسی هر همزهٔ ساکنی را خواه در فاء الفعل واقع

شود

شود نحو یؤمنون یا در عین الفعل مانند بئر یا در لام الفعل مثل فادّارأتم مگر همزه که سکون آن
بسبب جزم باشد در لام الفعل که آنرا بدل نمی کنند بلکه باصل خود می گذارند و آن در
نوزده کلمه آمده مانند تسؤهم در سه جای از قرآن تسؤهم در آل عمران و توبه و تسؤکم در مائده
و مثل نشأ آن نیز در سه جای از قرآن و ان نشأ ننزل در شعرا و ان نشأ نخسف در سبا
و ان نشأ نغرقهم در یس و یشأ در ده جای از قرآن که ان یشأ یذهبکم در نسا و انعام و
ابراهیم و فاطر و من یشأ الله و من یشأ یجعله هر دو در سورهٔ انعام و ان یشأ یرحمکم
او ان یشأ یعذبکم در سورهٔ اسراء و ان یشأ یسکن الریح و فان یشأ الله یختم هر دو
در سورهٔ شوری و یهیئ لکم فی الکهف او ننسأها در سورهٔ بقره او لم ینبأ در سورهٔ
النجم و نیز قراء در چند جای دیگر سوای این نوزده جای مذکور بروایت سوسی همزه را با
وجود آنکه سکونش اصلی است بحرف مد بدل نکرده اند از انجمله در کلمه هیئ لنا فی سورهٔ الکهف
و انبئهم در سورهٔ بقره و در کلمه نبئ در چهار موضع نبئنا بتأویله در سوره یوسف و نبئ عبادی
و نبئهم عن ضیف در سورهٔ حجر و نبئهم ان الماء در سورهٔ قمر و ارجئ در دو جای از اعراف
و شعرا و اقرأ در سه کلمه اقرأ کتابک در سبحان و در دو موضع از سورهٔ علق و هم چنین
بروایت سوسی بدل نکرده اند همزه را در لفظ تؤوی در سوره احزاب و تؤویه در سورهٔ معارج
از برای آنکه باهمزه خواندن آن دو لفظ آسان تر است از بدل کردن و هم چنین بدل
نکرده همزهٔ رئیا را فی قوله تعالی هم احسن اثاثا و رئیا بجهة آنکه هرگاه بدل کرده همزه بیا لازم
آید ادغام و بسبب ادغام ملتبس شود بری که بمعنی سیرابیست و حال آنکه مراد از آن حسن صورت

ولباس است نه سیراب و همچنین بدل کرده اند همزهٔ مؤصده را در سورهٔ بلد و سورهٔ همزه
بجهت آنکه مؤصده مشتق است از آصدت مهموز الفاء بمعنی اطبقت در نزد سوسی پس
هرگاه همزه بدل کرده شود بواو ملتبس شود با وصدت معتل الفا چنانکه بعضی نحاة بآن قایل
شده و پسندیده اند قراءة سوسی را چند نفر از قراء مانند ابن مجاهد و ابن غلبون
والنقاش والمکی والمهدوی و ابن شریح پس استثنا کرده اند پنج جای مذکوره بسبب علتهای
که گفته شد پس مواضعی که استثنا کرده شد پنج قسم است مجزوم است بسبب جازم و قسم
دوم مبنی است بعلامت جزم سیم آنکه قراءة او با همزه آسان تر است چهارم آنکه بسبب ابدال
مشتبه شود بلفظ دیگر قسم پنجم آنکه بسبب ابدال داخل در لغت دیگر شود و باز استثنا کرده است
سوسی لفظ بارئکم را در حالتیکه همزه ساکن شود چنانکه قراءة سوسیست در دو جای از
سورهٔ بقره زیراکه سکونش عارضیست و ابن غلبون همزه را بیا بدل میکند زیراکه در نزد او
میان سکون اصلی و عارضی فرقی نیست و بدانکه ورش تابع سوسی شده است در ابدال همزهٔ
بئر و بئس در بئسما و بئس و ورش و کسائی هر دو تابع سوسی شده اند در ابدال همزه ذئب پس بدل
کرده اند همزه ذئب را بیا و این ابدال خلاف قاعده است از جهة آنکه مذهب ورش
آن بود که همزهٔ ساکنی که در فاء الفعل واقع شود بدل میکند و این همزها عین الفعل اند و باقی
قراء این همزها را تحقیق میکنند در اصل خود گذارند و باز تابع سوسی شده ابو بکر در ابدال همزهٔ
اولی لفظ لؤلؤ خواه معرفه باشد نحو یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان و خواه نکره باشد مثل من
ذهب ولؤلؤ و باقی از قراء همزهٔ او را تحقیق میکنند و باید دانست که در وی همزه یالتکم را

فی قوله لا یالتکم

لا یالتکم اثبات کرده بروایت ابو عمرو و سوسی همزه را ابدال نموده بنا بر قاعده خودش چنانکه
گذشت و باقی از قراء همزه را اسقاط نموده لا یلتکم خوانده و مخفی نماند که ورش همزه لئلا را
در هر جای از قرآن که باشد و همزهٔ النسیء در قوله تعالی انما النسیء زیادة در سوره توبه قلب بیا
کرده و یاء مبدله را در النسیء ادغام نموده در یائی که پیش از همزهٔ مبدله بود پس النسیّ
شده والا جز خوانده و ابدال در هر یک از این دو لفظ بقاعده شده اما در لئلا بجهة آنکه
همزهٔ مفتوحه بعد از کسره است و اما در النسیء برای آنکه پیش از همزه یای ساکنه زایده است
مثل خطیئة و باقی از قراء همزه هر دو لفظ را تحقیق نموده اند و النسیء با همزه و با ادغام در لغت
اند بمعنی النقص و ابدال الاخری الهمزتین لکلمة اذا سکنت عزم کآدم اوهلا
یعنی ابدال همزهٔ ثانیه دو همزهٔ که مجتمع شده باشند در یک کلمه بحرف مدی که از جنس حرکه
همزه اولی باشد واجب در نزد جمیع قراء وقتی که همزهٔ ثانیه ساکن باشد پس همزهٔ
ثانیه بالف قلب میشود وقتی که همزهٔ اولی مفتوح باشد نحو آدم و آمن و بواو بدل
میشود وقتی که همزهٔ اولی مضموم باشد مانند اوتی و اوذی و بیا بدل میشود زمانیکه
همزهٔ اولی مکسور باشد مثل لایلاف و ایلافهم و مخفی نماند که ذکر این مسئله در این باب
که باب همزهٔ مفرده است مناسب نبود بلکه مناسب آن بود که در باب اول که باب
ذکر دو همزه در یک کلمه بود ذکر کرده شود لکن چون همزهٔ ثانیه ساکن بود مانند همزه
یؤمنون بآن مناسبت در اینجا ذکر کرد

باب ششم فصل چهارم

در بیان ذکر همزهٔ که حرکه
او نقل کرده شود بحرف ساکنی که پیش از او باشد و بعد از آن همزه انداخته شود

وَحَرِّكْ لِوَرْشٍ كُلَّ سَاكِنٍ آخِرٍ   صَحِيحٍ بِشَكْلِ الْهَمْزِ وَاحْذِفْهُ مُسْهِلَا

بطریق ورش ؟
ساکن ؟

یعنی حرکت بده هر حرف ساکن را که در آخر کلمه باشد و آن حرف حرف مد نباشد بحرکت
همزه که در اول کلمهٔ دیگر باشد که بعد از آن واقع شده باشد و بعد از ان همزه را
حذف کن برای تخفیف از جهت انکه همزه ساکن سنگین ترست از همزهٔ متحرکه نحو وقالت
اخریهم ومن آمن ومن استبرق اما اگر آن حرف ساکن نباشد مثل فیه آیات یا در
آخر نباشد نحو قرآن یا حرف صحیح نباشد بلکه حرف مد باشد نه مطلق حرف علت از جهت
انکه حرکت همزه را در مانند قوله تعالی تعالوا اتل و نبا ابنی آدم بما قبل میدهند بسبب مشابهت
آن بحرف صحیح در قبول کردن حرکت زیرا که حرکت ما قبلش از جنس او نیست حرکت همزه را بما قبل
نمیدهند و همزه را باقی گذارند و در تلفظ حذف نمیکنند و داخل شد درین ضابطه لام
تعریف در وقتی که داخل شود بر سر کلمه که اول آن همزه باشد نحو الارض و نیز داخل شد
تنوین زیرا که آن عبارتست از نون ساکن در صورتی که بعد از تنوین کلمه باشد که همزه الفاء
باشد مثل کفوا احد پس درین دو ماده حرکت همزه را نقل بما قبل میکنند و میم جمع ازین قبیل
نیست وقتی که بعد از ان همزه باشد در سر کلمه دیگر از برای انکه ورش آنرا بواو وصل
میکند پس بنا برین پیش از همزه حرف ثابت میباشد نه حرف صحیح که میم باشد نحو ومنهموا
امیون که در ان حرکت همزه را بواو نقل نمیکنند زیرا که واو حرف مد است زیرا که حرکت ما قبلش
از جنس اوست وَعَنْ حَمْزَةَ فِي الْوَقْفِ خُلْفٌ وَعِنْدَهُ   رَوَى خَلَفٌ فِي الْوَصْلِ سَكْتًا مُقَلَّلَا
یعنی وقتیکه حمزه وقف میکرد بر کلمه که بقول ورش حرکت همزهٔ او نقل شده بسوی حرف ساکن که پیش

ازانست

ازانست پس از حمزه خلاف نقل شده درین نقل و تحقیق همزه و در وقتیکه وصل کرده
خلف از سلیم و سلیم از حمزه خلاف نقل کرده که بدرستی او در حرف ساکن که پیش از همزه است
سکوت اندک میکرد تا راحت شود و قدرت پیدا کند بر تحقیق همزه و خلاد از سلیم و او
از حمزه نقل کرده که بدرستی حمزه سکته را ترک میکرد و بدون آن وصل میکرد پس از برای
حمزه سه وجه است یکی در حال وقف که نقل حرکه و تحقیق همزه بشود و وجه در حال وصل
که سکته و ترک سکته باشد و باقی قراء بوصل ساکن با همزه بدون سکته قراءة کرده اند
و اگر ساکن و همزه هر دو در یک کلمه باشند مانند شیء و شیئا در حالت جر و نصب نیز روایت
خلف حمزه در ساکن سکته لطیفه کرده است و در غیر این دو لفظ سکته نکرده است و همچنین
بعضی از رواة مانند طاهر بن غلبون بروایت خلف و خلاد از حمزه سکته در لام تعریف و
در هر جای که واقع شوند نموده و در سوای اینها که ساکن و همزه در یک کلمه باشند سکته
نکرده پس حاصل شد از برای خلف دو مذهب اول سکته کردن در هر ساکنی که در آخر
کلمه باشد خواه لام تعریف و خواه غیر آن و بعد از ان همزه باشد در اول کلمه دیگر چنانکه
از بیت اول معلوم شد و در شیء و شیئا دوم انکه سکته مختص است بلام تعریف و شیء
و شیئا پس میباشد سکته حمزه در شیء و شیئا بلا خلاف از خلف از جهت طرق همراه
روایت در ان جمع شد و در غیر آن خلاف است و همچنین حاصل شد از برای
دو مذهب یکی سکته در لام تعریف و شیء و شیئا فقط مثل مذهب ثانی خلف و مذهب
دوم انکه سکته نیست در هیچ جا اصلا و چون فارغ شد ناظم از بیان سکته

در وقت وصل ؟
در شیء و شیئا ؟

که بعنوان جمله معترض در اثنای این باب ذکر کرده رجوع کرد بتتمه باب نقل پس ذکر کرد
مسئلهٔ الآن در دو جای از سورهٔ یونس با نکه روایت شده از نافع نقل کردن حرکت
همزه بسوی لام تعریف پس موافقت کرده قالون با ورش درین نقل ولکن نقل کردن حرکت
همزه بنا بر قاعدهٔ خودش است و نقل کردن قالون بخلاف قاعدهٔ خود اوش است

وَقُلْ عَادًا الْأُولَى بِإِسْكَانِ لَامِهِ وَتَنْوِينِهِ بِالْكَسْرِ كَاسِيهِ ظَلَّلَا

یعنی بگوای قاری وانه اهلک عادًا الاولی در سورهٔ النجم باسکان لام التعریف و کسره
دادن بتنوین عادًا برای التقای ساکنین بدون نقل کردن حرکت همزهٔ قطع واین قراءة
بنا بر مذهب ابن عامر وابن کثیر و کوفیین است که بنا بر اصل است که اصل در قاعده
عدم نقل است و نقل خلاف اصل است کورایت زید الافضل ازین جهت ناظم این
مذهب را مدح و تعریف کرده که کاسیه آن در سایهٔ استراحة است یعنی دلیل و قوت

وَأَدْغَمَ بَاقِيهِمْ وَبِالنَّقْلِ وَصْلُهُمْ وَبَدْؤُهُمْ وَالْبَدْءُ بِالْأَصْلِ فُضِّلَا

لِقَالُونَ وَالْبَصْرِي وَهَمْزُ وَاوِهِ لِقَالُونَ حَالَ النَّقْلِ بَدْءًا وَمَوْصِلَا

یعنی ادغام کرده است نافع وابو عمرو و باقی از قراء تنوین عادًا را در لام اولی بنقل
کردن حرکت همزهٔ قطع بسوی لامی که پیش از آنست و انداختن آن همزه کو عادًا الّولی و اگر
وصل کنند عادًا را بالاولی مانند مثال مذکور یا اضطرارًا وقف کنند در عادًا وابتدا کنند
بالاولی هر دو را بنقل و حذف کنند وابتدا کردن باصل که آن اثبات همزهٔ قطع و اسکان

لام

پس کلام همزهٔ وصل درین همزه مذکور نشود که با الابتدا بهمزهٔ وصل کنند الاولی گویند و یا بحذف نقل کو عارضی کرده از همزه قطع نقل همزه کنند و وصل را از اعتداد نبوده کو بشنوی

لام تعریف است یعنی بدون نقل و حذف راجح واولی است از ترک همزه و تحریک لام تعریف
در نزد قالون و ابی عمرو واما در نزد ورش پس معین است ابتدا کردن بنقل و حذف
و قالون همز نماید که نقل و حذف کرد همزهٔ قطع را واو الاولی را بدل میکند بهمزه کو الؤلی خواه در حال ابتدا ؟
و لؤلی و خواه در وقت وصل کو عادًا الؤلی و هرگاه ابتدا کند باصل پس واو را بهمزه بدل
نمیکند لئلا یجتمع همزتان و اینست معنی قول ناظم که حال النقل پس ناظم شروع کرد ببیان کیفیة الابتداء
در حال نقل فقال

وَتَبْدَأُ بِهَمْزِ الْوَصْلِ فِي النَّقْلِ كُلِّهِ وَإِنْ كُنْتَ مُعْتَدًّا بِعَارِضِهِ فَلَا

یعنی وقتی که نقل کرده شد حرکت همزهٔ قطع بسوی لام تعریف ابتدا میکنی بهمزهٔ وصل کو
الؤلی الآخرة الانسان الارض الحمر بجهة آنکه حرکة عارضه لام که از همزهٔ قطع نقل شده بود
اعتبار نیست پس باقی می‌ماند همزهٔ وصل بحال خود و می‌افتد مگر در وقت درج که متصل بما قبلش
شود و هرگاه همزهٔ عارضه لام را اعتبار کنی پس ابتدا نمیکنی بهمزهٔ وصل بلکه بلام تعریف ابتدا
کنی کو لولی لاخرة لنسان لرض لحمر پس حاصل میشود از برای ابو عمرو و قالون در ابتدا
سه وجه اول آن بنا بر اصل که اثبات همزهٔ قطع و عدم نقل حرکت آن و اثبات همزهٔ وصل باشد
کو الاولی دوم بنقل و اثبات همزهٔ وصل مانند الؤلی سیم نقل کردن حرکهٔ همزهٔ وصل بلام
و حذف آن با همزهٔ وصل مثل لؤلی لکن قالون در دو وجه اخیر واو را بهمزه بدل میکند
و از برای ورش دو وجه اخیر و باقی قراء بوجه اول قراءة کرده اند و آن بهتر است از
سایر وجوه چنانکه در بیت سابق ناظم بآن تصریح نموده بقوله والبدء بالاصل فضلا

وَنَقْلُ رِدًا عَنْ نَافِعٍ وَكِتَابِيَهْ بِالْإِسْكَانِ عَنْ وَرْشٍ أَصَحُّ تَقَبُّلَا

یعنی نقل حرکهٔ همزه بسوی دال و حذف کردن همزه در ردأ یصدقنی در سورهٔ قصص روایت شده از
نافع و باقی قراء بهمزه خوانده اند و این روایت برخلاف اصل است در نزد قالون زیرا که
نقل کردن حرکت همزه مذهب او نیست و خلاف قاعده است در نزد ورش نیز زیرا که نقل
در نزد او در صورتیست که ساکن و همزه هر کدام در کلمهٔ علیحده باشد و در اینجا در یک کلمه است
و اما کتابیه انی ظننت در سورهٔ الحاقه پس اصح النقلین از ورش اسکان ها است
بدون نقل حرکت همزهٔ انی بسوی ها از جهة آنکه آن ها سکت است در هیچ حال حرکت
داده نشود و اما در روایت غیر اصح از ورش نقل حرکت همزه است بسوی ها سکت زیرا که
آن ساکن است در آخر کلمه و حرف صحیح هم هست لکن روایت اول صحیح تر است از جهت دلیل

باب هفتم

در بیان وقف کردن حمزه و هشام بر همزه که در وسط کلمه باشد یا در آخر آن

وَحَمْزَةُ عِنْدَ الْوَقْفِ سَهَّلَ هَمْزَهُ ... إِذَا كَانَ وَسْطًا أَوْ تَطَرَّفَ مَنْزِلَا

فَأَبْدِلْهُ عَنْهُ حَرْفَ مَدٍّ مُسَكَّنًا ... وَمِنْ قَبْلِهِ تَحْرِيكُهُ قَدْ تَنَزَّلَا

بدانکه مراد از تسهیل درین باب تغییر همزه است یا تسهیل کردن بین بین یا ببدل کردن
بحرف مد یا بحذف کردن و چون ناظم ذکر کرد مذهب حمزه را در همزه که در اول کلمه باشد
پس به تبعیت آن ذکر کرد مذهب او را در همزه که در وسط کلمه باشد یا در آخر آن و هشام
موافق حمزه است در همزهٔ متطرفه نه در متوسطه چنانکه می آید در کلام ناظم و ان غیر هذا
اما مراد ناظم ازین دو بیت آنست که تسهیل کرده است حمزه در نزد وقف همزهٔ متوسطه و متطرفه را

بدل کردن همزه بحرف مدی که از جنس حرکت ما قبل آن همزه باشد در حالتی که ساکن کننده
باشد آن همزه را اگر ساکن نباشد نحو تومنون و ان نشأ و نبئ و امرئ و تبوأ
و قال الملأ و گفت که و من قبله تحریکه قد تنزلا یعنی بشرطی ما قبل آن همزه متحرک باشد تا حذراز
کند از مانند شاء و قروء و هنیئا و شیء و سوء و احکام آنها می آید ان شاء الله تعالی

وَحَرِّكْ بِهِ مَا قَبْلَهُ مُتَسَكِّنًا ... وَأَسْقِطْهُ حَتَّى يَرْجِعَ اللَّفْظُ أَسْهَلَا

یعنی وقتی که متحرک باشد همزهٔ متوسط یا متطرفه و ما قبل آن ساکن باشد نقل بکن حرکت
همزه را بسوی ما قبلش و حذف بکن همزه را تا لفظ سهل الادا شود مثل یسئلون مذؤما و موئلا
در همزهٔ متوسط و الخبء و شیء و دفء و سوء و چرا که همزه را با قبل نقل می کنند
در مانند قد افلح نه بما بعد تا باب بباب دیگر ملتبس نشود نحو قد افلح که مزید مجرد ملتبس میشود
در تلفظ و این تسهیل در وقتی است که پیش از همزه الف نباشد پس اگر پیش از همزه الف باشد
تسهیل بطریق مذکور که نقل حرکت همزه باشد بما قبلش ممکن نیست از جهة آنکه الف قبول حرکت
نمیکند نحو دعاء و ندا بلکه هر گاه این همزه در وسط کلمه باشد حمزه تسهیل بین بین میکند
و اگر در آخر کلمه واقع شود مثل سماء و دعاء بدل میکند آن همزه را با الف در حالت وقف از
جهة فتحه ما قبلش زیرا که الف اول را حاجز و مانع حساب نمیکند لان الساکن لا یکون حاجزا حصینا
پس جمع میشود دو الف پس الف اول را حذف میکند و قصر میکند یا هر دو را باقی گذارد
زیرا که در حالت وقف اجتماع دو ساکن ممکن است پس مد دراز می خواند زیاده از مدی
که در یک الف بعمل آید و اگر این نوع تسهیل در همزهٔ متوسط بکند و الف اول را حذف کند دیگر مد نمی دهند

بوقف کردن ...

وَيُدْغِمُ فِيهِ الْوَاوَ وَالْيَاءَ مُبْدِلاً　　إِذَا زِيدَتَا مِنْ قَبْلُ حَتَّى يُفَصَّلاَ

یعنی ادغام می‌کند حمزه واو و یاء زایده را وقتی که واقع شوند پیش از همزه در همزه بعد از
آنکه قلب کرده باشد همزه را بحرفی که از جنس حرکت ما قبل باشد تا ادغام ممکن شود مانند
خطیئة و قروء و اصل ایشان خطیئة و قروء قلب شده است همزه بیا در اول و بواو
در ثانی و ادغام شده یا در یا و واو در واو و سبب ادغام فرق میشود میان زایده
و اصلی از جهة آنکه واو و یا وقتیکه اصلی باشند حرکت همزه را نقل می‌کنند بسوی اینها
و همزه را حذف می‌کنند چنانکه در موئلا و دف و سوء و شیء کرده اند و پیش ازین دانستی
و چون ناظم فارغ شد از بیان احکام همزه متحرکه که ما قبلش ساکن باشد شروع کرد در
ذکر احکام همزه متحرکه که ما قبلش نیز متحرک باشد و آن نه قسم است زیرا که حرکات
سه است و هر یک از حرکات که در همزه باشد یکی از حرکات ثلث هم در ما قبلش میباشد
و از آن نه قسم حاصل شود از جهة آنکه چون سه را در سه ضرب کنند نه حاصل میشود

وَيُسْمِعُ بَعْدَ الْكَسْرِ وَالضَّمِّ هَمْزَهُ　　لَدَى فَتْحِهِ يَاءً وَوَاوًا مُحَوَّلاَ

یعنی حمزه میشنواند در حال قراءة همزه مفتوحه را بعد از کسره یای که بدل شده باشد از همزه
و بعد از ضمه واو یعنی همزه را بعد از کسره یا میخواند و بعد از ضمه واو مانند مائة و لئلا
و یؤده و مؤجلا بدان بدرستی که قاعده عربیه در هر همزه که متحرک باشد الا و ما قبلش است
که تخفیف داده شود تسهیل کردن بین بین مگر همزه مفتوحه که بعد از کسره یا ضمه باشد بدرستیکه
همزه درین دو صورت قلب میشود بیا و بوا چنانکه ناظم درین بیت فرموده و علت آنکه

درین

درین دو قسم تخفیف را بقلب می‌کنند نه بتسهیل بین بین آنست که اگر تخفیف بتسهیل بین بین
شود همزه حرفی میشود نزدیک بالف و ما قبل الف نمیباشد مگر مفتوح و درین دو صورت
ما قبل همزه مضموم و مکسور است پس تسهیل ممکن نشود و مخفی نماند که ناظم درین بیت احکام
دو قسم از آن نه قسم را بیان کرده و حکم هفت قسم باقی را در بیت آینده می‌گوید

وَفِي غَيْرِ هَذَا بَيْنَ بَيْنَ وَمِثْلُهُ　　يَقُولُ هِشَامٌ مَا تَطَرَّفَ مُسْهِلاَ

یعنی در غیر این دو قسم که هفت قسم باقی باشد تخفیف میکند حمزه همزه متحرکه را بتسهیل بین بین
یکی از آن هفت قسم همزه مفتوحه است بعد از مفتوح نحو سأل و دیگری مضمومه بعد از مفتوح مثل
رؤف یا بعد از مضموم مثل رؤسکم یا بعد از مکسور مانند فالئون و دیگری مکسوره بعد از
مفتوح نحو یئس یا مضموم نحو سئلوا یا بعد از مکسور مثل خاسئین پس اینها اصول مذهب حمزه
است در تخفیف همزه پس ناظم بعد از این ذکر کرده فرعهای چند و گفته که مذهب هشام
مثل مذهب حمزه است در همزه متطرفه که حکمش سابقا مذکور شد نه در همزه متوسط

وَرِءْياً عَلَى إِظْهَارِهِ وَادِّغَامِهِ　　وَبَعْضٌ بِكَسْرِ الْهَاءِ لِلْيَاءِ تَحَوَّلاَ
كَقَوْلِكَ أَنْبِئْهُمْ وَنَبِّئْهُمْ وَقَدْ　　رَوَوْا أَنَّهُ بِالْخَطِّ كَانَ مُسَهَّلاَ

یعنی در لفظ رئیا از قوله تعالی هم احسن اثاثا و رئیا در سوره مریم و مانند آن مثل تؤوی
و تؤویه قراءة از طریق حمزه باظهار یاء که بدل شده از همزه و بادغام آن در یاء اصلی
وارد شده یعنی وقتی که تخفیف داده شود همزه بتبدیل کردن همزه بیا برای ساکن بودن
همزه و مکسور بودن ما قبل آن چنانکه سابقا گذشت پس بعضی از قراء ادغام می‌کند یای را

[redacted] ه درباه اصح نحو ریّا برای تابع شدن برسم خط مصحف و بعضی از رواة
یاء مبدله را بر حال خود گذارد و قلب نمی کند از جهة انکه یای عارضیست گویا همزه ثابت
نحو رِءیاً و تُوْوِی و تُوْوِیه و بعضی از رواة حمزه دفتی که همزه را تخفیف دهند بقلب کرده
کسره میدهند هاء ضمیر را که بعد از انست مثل انْبِئْهِم باسمائهم فی البقرة و نبئهم فی الحجر و القمر
برای مناسبة یای که پیش از انست چنانکه در انبیهم و نبیهم و بعضی ضمه میدهند ها را از جهة
انکه یا عارضیست گویا در معنی همزه است زیراکه از و بدل شده و آن بمذهب حمزه نزدیکتر
و شبیه از ین جهة حمزه ضمه داده است ها را در علیهم و الیهم و لدیهم که یای آنها بدل
شده است از الف و بعضی از اهل اداء روایت کرده که حمزه تسهیل همزه نموده در حال
وقف تبعا لرسم الخط بقلب کردن همزه بحرف و بحذف کردن همزه چنانکه ناظم گوید

فَفِی الْیَا یَلِی وَالْوَاوِ وَالْحَذْفِ رَسْمَهُ   وَالاَخْفَشُ بَعْدَ الْکَسْرِ ذَا الضَّمِّ اَبْدَلاَ

یعنی حمزه زمانیکه تتبع کرده رسم خط مصحف را تابع گرده است همزه را در جای که بصورت یا نوشته
شده بیا در حالت وقف یعنی همزه را در انجا بیا خوانده مانند نَبّیء و در جای که همزه را
بصورت نوشته اند بواو خوانده نحو تفتؤا و در لفظی که همزه را بصورت الف یافته بالف
خوانده مثل سال و سالتم و در جای که همزه را بصورت حرفی نوشته اند بلکه صورت
خود همزه را نوشته اند همزه را انداخته است نحو دفء و مالئون و نساکم و ناظم حکم
همزه را که بالف نوشته میشود ذکر نکرده برای بقیاس کردن با خوانش که واو و یا بر معلوم شود
و اخفش نحوی بدل کرده است همزه مضمومه را که بعد از کسره بیا نحو سنقرئک و مستهزءون

وبدل

بدل کرده است همزه مکسوره را بعد از ضم بواو نحو سُئِلوا و اکثر از نحاة [illegible] حکایت
از اخفش که او همزه را تسهیل بین الهمزة و الواو در مانند سُئِل پس بتحقیق آورده است امر
مشکل و نا ملایم برای انکه لازم آید تسهیل همزه بحرفی که از جنس حرکة او نباشد و حال انکه
قاعده در تسهیل همزه انست که همزه را تسهیل کند بحرفی که از جنس حرکت او باشد و قید بر

و بین الهمزة والیاء در نحو مستهزءون ۲

وَمُسْتَهْزِءُونَ الْحَذْفُ فِیهِ وَنَحْوِهِ   وَضَمٌّ وَکَسْرٌ قَبْلُ قِیلَ وَاُخْمِلاَ

یعنی وقتیکه تسهیل کرده شود همزه مستهزءون برسم خط مصحف انداخته شود همزه او و
همچنین تسهیل همزه مانند او از الفاظی که همزه مضمومه بعد از کسره باشد در آن
مثل خاطئون و مالئون و متکئون و لیستنبئونک و بدانکه ناظم این قسم را از ان ف
نکانه دوباره تنها ذکر کرده برای انکه متفرع کند بر او خلافی را که بعد از حذف همزه در آن
نموده اند بدرستی که بعد از حذف همزه بعضی از قراء ضمه میدهند ما قبل واو را در ان نه از
جهة نقل کردن ضم همزه بما قبلش بلکه بنا کرده شود کلمه بر فعل خود برای انکه بعضی از عرب بدل
میکنند همزه را در فعل پس میگویند استهزیت مثل استقصیت پس هرکه وقف کند بر
مستهزءون میکرداند او را مثل استقصون و بعضی از رواة با تای کذا از نکسره را بر حال خود
وامیدهند واو را و این لغة ضعیفه است برای انکه نیست در لغة عربیه واو ساکنی که
ما قبل آن کسره باشد و این لغة نسبت داده شد بمجهول و متروک شده است

وَمَا فِیهِ یُلْفَی وَاسِطًا بِزَوَائِدٍ   دَخَلْنَ عَلَیْهِ فِیهِ وَجْهَانِ اُعْمِلاَ

یعنی هر لفظی که اول آن همزه باشد و یکی از زوائدی که ذکر کرده میشود بر سر آن در آید شود

وهمزه بحسب ظاهر در وسط واقع شود حمزه را دران همزه دو رای است یکی آنکه زواید را
منفصل کرده و همزه را در حکم همزهٔ مبتداة کیرد وان تحقیق می کند و دیکری آنکه زواید را
متصل حساب میکند و همزه را متوسط شارد و تسهیل میکند چنانکه قاعدهٔ تسهیل است
و زوایدی که در اینجا مراد است مانند لامهای تعریف و هاء تنبیه در هؤلاء و یای ندا
در یا ایها و لام در لأنتم و لأبویه و باء جاره مانند بأنکم و بآخرین و فا در فآنوهن
و فأووا و کاف جاره در کأنهم و امثال اینها و بدانکه حروف مضارعه حکم این زواید
ندارد و همزهٔ یؤمن و یؤید حکم وسط دارد باتفاق جمیع قراء برای آنکه بحذف کردن
آن کلمه مختل میشود بخلاف زواید مذکوره که بحذف آنها اصل کلمه تغییر نمی یابد
وَأَشْمِمْ وَرُمْ فِيمَا سِوَى مُتَبَدِّلٍ   بِهَا حَرْفَ مَدٍّ وَاعْرِفِ الْبَابَ مَحْفِلَا
بدانکه بمذهب حمزه و هشام اشمام و روم در حالت وقف بر هر کلمه که در و تسهیل یا ابدال
یا نقل میکنند جایز است مکر در کلمه که همزه در آخرش باشد و ما قبل همزه مفتوح باشد یا مضموم
یا مکسور که همزه در آنها بدل میشود بحرف مد مانند الملأ و لؤلؤ و البارئ برای آنکه این حروف
ساکن اند و حرکات ما قبلشان از جنس آنهاست پس کردیده اند آنها مثل یخشی و یدعو و یجب
که حرکات اواخرشان اصلا ندارد پس ضابطهٔ روم و اشمام در همزه آنست که همزه متحرک
در آخر کلمه واقع باشد و پیش متحرک باشد از جنس حرکت غیر ما پیش از غیر الف باشد
بر ضابطهٔ عدم روم و اشمام دران هر همزهٔ متطرفیست که ما قبل آن متحرک
باشد یا الف باشد و اما سوای آنچه ذکر شد از ان جزمای که حرکت همزه داده شود دران

بساکنی

بساکنی که پیش از آنست نحو دفء و خبء و سوء و شیء یا بدل کرده شود همزه بحرف
واو و ادغام کرده شود ما قبل همزه دران مانند قروء پس صحیح است روم و اشمام هرکاه مضموم باشد
و روم تنها جایز است هرکاه مکسور باشد و ضابطهٔ کلیهٔ اشمام و روم دران هر همزهٔ متطرفه
که پیش از ان ساکنی بغیر الف پس میسر بشود دران هرکاه مضموم باشد سه وجه روم و
اشمام و سکون و هرکاه مکسور باشد دو وجه روم و سکون و اکر مفتوح باشد یک وجه که سکون باشد
و جای که واقع شود دران واو و یا اصلی ساکن قبل از همزهٔ متوسط یا متطرفه پس نقل شده
از بعض رواة حمزه بدل کردن همزه بحرف مدی که از جنس حرکت ما قبل واو و یا باشد و ادغام
کردن ما قبل همزه دران مانند سوء و شیء و استیئسوا و هیئة و سوءة و جاری کرده است ناظم
واو و یای اصلی را در مجرای زاید نیز چنانکه ذکر شد در واو و یاء زاید نیز لکن مشهور در تسهیل
که بعد از اصلیین نیز نقل حرکت است بسوی آنها چنانکه کذشت در قول ناظم که و یدغم الا آخره مثل سوء و شیء
وَمَا قَبْلَهُ التَّحْرِيكُ أَوْ أَلِفٌ مُحَرْ   رَكًا طَرَفًا فَالْبَعْضُ بِالرَّوْمِ سَهَّلَا
یعنی همزه که متحرک باشد و پیش از ان نیز حرف متحرک باشد یا الف و آن همزه در آخر
کلمه واقع باشد آنچه که کذشت در قول ناظم و اشمم آه آنست که روم و اشمام دران ممتنع
لکن بعض رواة حمزه دران تسهیل بین بین در روم نقل کرده است و چرا تسهیل کرده
و بدل نکرده اند بنا بر قاعده کلیه چنانکه در اول باب در قول ناظم و یبدله الا آخره کذشت
تا ممکن شود روم مسنون برای جمیع قراء ~~در هر جای که خواهند از کلمات که در منظومه~~
وَمَنْ لَمْ يَرُمْ وَاعْتَدَّ مَحْضًا سُكُونَهُ   وَأَلْحَقَ مَفْتُوحًا فَقَدْ شَذَّ مُوغِلَا

بعضی کسانیکه از قراء روم نکرده اند در جای که روم در انجا جایز است و آن هر همزه است
که در طرف واقع شود و ماقبل آن ساکن باشد غیر الف پس گویی که سکون آنرا سکون محض
انگارد که دران شایبه روم روا ندارد و لاحق کرداند مضموم و مکسور را بمفتوح در عدم
روم و تسهیل پس روم نکند در قول خدای تعالی لکم فیها دفء چنانکه روم نکرده در
یخرج الخبء کتحقیق شاذ است مذهب او و دور افتاده است از کرده قراء و قواعد
ایشان برای آنکه از مذهب حمزه است که روم و اشمام جایز است مگر در همزه متطرفه
که ماقبل آن متحرک باشد یا الف و ممکن است توجیه کلام آنکس که روم را ترک کرده است
مطلقا باینکه بنای آن بر آنست که حمزه وقف برسم خط نموده پس اسقاط کرده است همزه را
بجهة تصور همزه نوشته نشده در مانند دفء و خبء و شیء و سوء و قروء پس ماقبل
همزه دران کلمها حرف ساکن است نصیبی از حرکت ندارد پس روم دران روا نیست
و مخفی نماند که در همزه اقسام و احکام دیگر است که در علم صرف مبین شده است

باب ۱۸ باب هیجدهم در بیان فتح و اماله تام و اماله بین بین یعنی حالتی که مابین
فتح و اماله باشد بدانکه فتح ضد اماله است و اماله عبارتست از نزدیک کردن تلفظ
فتحه بکسره و الف بیا برای مناسبت کسره یا یای که بعد از الف باشد نحو فی الغار
و رای واصل در آنها فتح است برای آنکه هر جای که اماله جایز باشد فتح هم جایز
است بدون عکس کلی و برای آنکه مفتوح از خالص مخرج است بخلاف اماله چنانکه
دانسته شد و مراد از بین اللفظین حالتی است که مابین فتح و اماله باشد

دتی

وحمزة منهم والکسائی بعده

و تسمی الصغری و اماله در سه حرف واقع شود در الف و در ها و در را پس باب
اماله مشتمل بر سه فصل است فصل اول در بیان اماله که در الف بعض کلمات باشد قال الناظم

وحمزة منهم والکسائی بعده … امال ذوات الیاء حیث تأصلا

یعنی حمزه از زمره قراء و کسائی که قراءت را از حمزه اخذ کرده بعد از حمزه اماله کرده اند از نافص
الفهای را که اصل آن یا باشد نحو هدی و هوی نه الفهای را که اصل آن واو باشد
مانند دعا و سجا و نه الفهای که جوف را خواه واوی باشد و خواه یائی نحو باع و سار پس حمزه
و کسائی اینها اماله نمی کنند و مخفی نماند که حمزه و کسائی در اماله اکثر الفاظ متفق اند و
بعضی از الفاظ است که یکی اماله میکند و دیگری نمی کند و دوری از کسائی در چند لفظ اماله
میکند که لیث نمی کند و بدانکه قاعده در دانستن اینکه الف از یا منقلب شده
یا از واو پس هرگاه آن الف در اسم باشد و اراده بکنی که اصل آنرا بدانی برای
اماله پس تثنیه بستن آن اسم بیان می کند که اصل آن الف یا بوده یا واو بجهة آنکه تثنیه
بستن اسم را با صل خود رد می کند مانند فتیان و عصیان در تثنیه فتی و عصی و عصوان
در عصا و هرگاه آن الف در فعل باشد دانستن اصل الف آن باین طریق است
که آن فعل را از برای متکلم بنا کنی یا از برای مخاطب نحو رمیت و سعیت در رمی
و سعی و دعوت در دعی و بمضارع و بمصدر نیز معلوم میشود مانند یدعو و الدعوة
در دعی و الرمی و یرمی در رمی پس هرگاه الف منقلب شده باشد از یا اماله
میکنی و الا نمی کنی پس ناظم شروع ببیان ذوات الیاء نموده از افعال و اسماء فقال

هُدَی واشتراهُ والهوَیٰ وهُداهم ومثلاً وفی الفِ التأنیثِ فی الکلّ

مثال آورد بدو فعل و دو اسم پس گفت هدی واشتری پس هرگاه نسبت دهی آنهارا
بر نفس خود میگوئی هدیت و اشتریت والهوی والهدی برای آنکه هرگاه تثنیه
کنی آنهارا گوئی هویان و هدیان و نیز اماله کرده اند حمزه و کسائی جمیع الفهای تأنیث را
در قرآن مانند الف حبلی و حمراء و سبب آنکه الف تأنیث را علیحده شمرده و اکتفا
بذوات الیاء ننموده آنست که اصل آن یا نیست بلکه شبیه است بذوات الیاء
برای قلب شدن آن بیا در تثنیه مانند ذوات الیاء مانند سلیمان و ذکریا و ذکریاه
پس الف هر اسمی که بروزن فعلی باشد خواه مفتوح الفا که دعوی یا مکسور الفا که ذکری اماله میشود هم
یا مضموم الفاء که بشری و اما اسمهائی که بروزن فعالی باشد الف آنها در دو صورت
اماله میشود و قتیکه مضموم الفاء باشد که سکاری و اساری و کسالی یا مفتوح الفا که نصاری
و حوایا و زوایا پس ناظم ذکر نموده که حمزه و کسائی اماله کرده اند در چیزهای چند دیگر
که داخل در ضابطه سابقه که الفات ذوات الیاء والفهای تأنیث باشد
نیستند لکن چون بسبب رسم خط بصورت یا نوشته میشوند لهذا در آنها اماله کرده اند
مانند انّی و متی که هر دو اسم استفهام اند و عسی که از افعال مقاربه است و بلی که
و نیز اماله کرده اند از حروف الف یکه بعد از ... در هر اسمی دو حرف که بیا نوشته شود در رسم خط سوای لدی که در سوره
یوسف بالف نوشته شده و در سوره غافر بیا نوشته شده پس اصلش معلوم نمیشود
و اماله خلاف اصل است مرتکب آن نشده اند و سوای ما زکی که اصل آن واو

دران اماله نکرده اند و بعضی کلمه زکی بیا نوشته شده و سوای الی و حتی و علی که در آنها اماله نکرده اند
برای آنکه جامد اند و بسبب منقلب بودن الف آنها در علیک و الیک بصورت
یا در سایر او قات نیز الف آنها بصورت یا نوشته میشود و حتی حمل شده بالی
آنکه بر یک معنی اند پس الف آنها هم بصورت یا نوشته اند و همچنین حمزه و کسائی اماله
کرده اند هر فعل ثلاثی ناقص واوی که مزید فیه شده باشد خواه بحرف در زیاده شده
باشد و خواه زیاده مانند زکیها فانجاه الله و اذا ابتلی و امثال آنها زیرا که واو بیا گردد چرا که در
مرتبه چهارم واقع شده و از برای آنکه یا ظاهر میشود در ماضی مثل زکیت و انجیت و ابتلیت
و لکن در احیاه حمزه و کسائی هردو اماله کنند هرگاه بعد از واو واقع گو امات و احیا شود
و اگر بعد از واو واقع نشود کسائی تنها در آن اماله میکند نحو احیاکم فاحیاکم ثم احیاهم
و حمزه در آن اماله نکرده برای تابع شدن برای اثر و جمع کردن مابین دو لغت بعد از این
ناظم در پنج بیت بیان کرده است جمیع آنچه که کسائی تنها در آن اماله کرده و گفته که
از جمله الفاظی که کسائی تنها در آن اماله کرده است رؤیای و الرؤیا است در هر جا
قرآن که واقع شوند بخلاف رؤیاک که در آن اماله نکرده است مگر دوری چنانکه می آید
و همچنین کسائی تنها اماله کرده در لفظ مرضات در هر جا که باشد منصوبا و مجرورا مضافا الی المضمر او
مظهر نحو مرضات الله و ابتغاء مرضاتی و مرضات ازواجک و همچنین در لفظ خطایا
و خطایاکم و خطایاهم برای قلب شدن الف آنها بیا در ماضی نحو رضیت بجهت آنکه
یا اصل است و همچنین کسائی تنها اماله کرده در محیاهم و مماتهم در سوره جاثیه و در لفظ

حق تقاته در سورهٔ آل عمران اما در قوله تعالی الا ان تتقوا منهم تقیة پس حمزه نیز موافق کسائی
اماله کرده است و همچنین کسائی تنها اماله کرده در لفظ قد هدان در اول الانعام و متفق
اند باهم در اماله انی هدانی و لو ان الله هدانی و باز کسائی تنها اماله کرده در قوله تعالی
و ما انسانیه الا الشیطان در سورهٔ کهف و در لفظ من عصانی در سورهٔ ابراهیم و در
اوصانی در سورهٔ مریم و در آتانی الکتاب در سورهٔ مریم و در ما آتانی در النمل بخلاف
آنچه در سورهٔ هود است که در آن هر دو اماله کرده است و فرق و تفاوت نیست بگر
تابع شدن بروایت و اثر و همچنین کسائی تنها اماله کرده در تلاها و طحاها در سورهٔ
والشمس و در سجی در والضحی و در دحاها در والنازعات و اماله کسائی برای مناسبت فواصل
آیها است که بعض آنها ذوات الیا است و بعضی دیگر با هذه الالفاظ مذکوره بتبعیت ذوات
الیاء و حمزه در آنها اماله نکرده بواسطه آنکه منقلب است از واو نه از یا تا تمام شد اماله که تنها

و اما ضحاها والضحی والربا مع الـ   قوی فاما لاها و بالواو تختلا

موافقت کرده حمزه با کسائی در اماله ضحی و ضحیها و الربا و شدید القوی زیرا که آنها
هر دو کوفی اند و مذهب کوفیین آنست که ثبت کنند چیزی را از ذوات الواو که
مضموم الفا یا مکسور الفا باشد بیا و اینها را علیحده ذکر کرد با وجود آنکه داخل بود در قول
ناظم که و مما امالاه اواخر آی ما چنانکه میآید برای آنکه ازین کلمات بعضی هستند
که راس آیه نیست و آن الربوا است و مخفی نماند که حفص گاه از کبیر بیرون روایت کند
از اصحاب که نیست و گاه از زوده عاصم است و در هر جا که غیر ازین جا باشد حفص مذکور شود

او

او راوی عاصم است و ناظم درین بیت اماله که حفص در وی منفرد است با آن طریق که مذکور شد

و رؤیاک مع مثوای عنه لحفصهم   و محیای مشکاة هدای قد انجلا

یعنی اماله کرده است حفص که دوری لقب اوست از طریق کسائی لفظ رؤیاک را که مضاف
باشد بکاف خطاب در اول سورهٔ یوسف و در لفظ مثوای نیز در آن سوره در قوله تعالی
انه ربی احسن مثوای و اما مثویهم و مثویکم پس حمزه و کسائی در اماله آنها متفق اند و همچنین اماله
کرده است دوری محیای را در انعام و در هدای در سورهٔ طه و اما هدیهم و هدای بعد
پس حمزه و کسائی هر دو در آنها اماله کرده اند چنانکه گذشت و دوری در لفظ مشکوة نیز اماله کرده
و اماله کرده است حمزه و کسائی در اواخر آیات که در سوره طه و النجم است خواه الف آنها از
یا بدل شده باشد و خواه از واو مگر آن آیات که بعد ازین استثنا شد که حمزه در آن
اماله نکرده است که فواصل آیات بریک نسق باشد و نیز اماله کرده اند حمزه و کسائی در سورهٔ
والشمس تا آخر سورهٔ معارج و مجموعش یازده سوره است از آنجمله چهار سوره است که در مجموع
آیات آنها اماله شده برای آنکه قابل اماله است و آن چهار سوره والنجم و سبح اسم
والشمس واللیل است و در باقی از آن یازده سوره که هفت سوره باشد بعض آیاتش
که قابل است اماله شده و بعضی که قابل نیست اماله نشده و باید دانست که
از اول باب اماله تا اینجا بیان اماله حمزه و کسائی بود بعد ازین شروع بمواضعی نموده
که غیر حمزه و کسائی از قراء با آنها موافقت نموده اماله کرده باشند فقال

رمی صحبة اعمی فی الاسراء ثانیا   سوی و سدی فی الوقف عنهم تسبلا

از سر دو بیت

بغیر اماله کرده است ابو بکر و حمزه و کسائی در رمی فی قوله تعالی ولکن الله رمی و در اعمی دوم
در سورهٔ اسراء و در مکانا فی سورة طه و در سدی فی قوله تعالی ان یترک سدی در سورة
القیمة وقتی که وقف کنند در دو لفظ اخیر که مکانا و سدی باشد اما هرگاه در ان دو لفظ وقف
نکنند و با تنوین بخوانند دران خلاف است چنانکه بعد ازین می آید و چرا اعمی دوم
گفت برای انکه در اعمی اول از قراء ابو عمرو نیز موافق آنهاست در اماله کرده در آنها
و در اواخر آی الجهان را حمزه تنها اماله کرده در سورة سئوا بخلاف فلما تراءت الفئتان
در سورهٔ انفال که آن مفتوح می ماند باتفاق جمیع قراء برای انکه الف آن از یا منقلب نشده
و اما اماله رای تراء در حال وقف برای تسهیل همزه است در حالت وقف و در حال وصل فاصله
اماله نیست و اما اعمی اول فی قوله تعالی و من کان فی هذه اعمی در سورة اسراء پس اماله کرده است
او را ابو عمرو و حمزه و کسائی و ابو بکر ولکن ابو بکر اعمی ثانی را اماله نکرده نیز انکه اعمی اول وصف
است و اعمی ثانی افعل تفضیل و معنی تمام شده پس می باشد الف بمنزله وسط کلمه و
اماله کرده است حمزه و کسائی و ابو عمرو جمیع الفات را که منقلب شده باشند از واو و یا
و بعد از را واقع شده باشند خواه در فعل باشند و خواه در اسم و خواه در وسط باشند
و خواه در اخر نحو ذکری و بشری و اسری و تری و ادریک و اریکهم و حفص بطریق عاصم با
ایشان موافق است در لفظ مجریها فی قوله تعالی بسم الله مجریها در سورهٔ هود و اماله کرده
حمزه و کسائی و سوسی بخلاف عن السوسی الف نأی را در سورهٔ اسراء و حم سجده برای انکه الف نأی
قلب شده و اماله کرده ورش نون مذکور و شعبه الف نأی را در سورة سبحان تنها نه در فصلت

و اماله کرده نون را از نأی در دو موضع خلف و ابو الحارث و دوری به تبعیت اماله الف
پس دران سه قراءة است نأی نأی نأی خلف و کسائی در هر دو موضع نأی باماله هر دو
دران دو موضع و ابو بکر نأی فی الاسراء و خلاد فی فصلت نأی و السوسی در هر دو جا نأی
و نأی و نافع و ابن کثیر و دوری از ابو عمرو و ابن عامر و حفص در هر دو موضع نأی بلا اماله
و اماله کرده است الف اناه را در سورهٔ احزاب هشام و حمزه و کسائی برای انکه منقلب او
قلب شده است از یا و حمزه و کسائی اماله کرده اند الف کلاهما را در سورة سبحان برای
یا بمناسبت کسره سابق
مناسبت کسره سابق که در کاف است یا برای انکه الف آن قلب شده است از یا
بدانکه ناظم شروع کرده است که بیان کند مذهب ورش را از قبیل نافع که اماله او در
هر جای قران اماله تام نیست بلکه بین بین است مگر در ها طه که دران اماله تامه کرده است
چنانکه زود می آید در اول یونس و قال   وذو الراء ورش بین بین وفی اراً
کهم و ذوات الیا له الخلف جملا   یعنی اماله می کند ورش در هر الفی را که قلب شده
باشد از واو و یا و واقع شده باشد بعد از را اماله بین بین ای بین الفتح و الاماله
نحو بشری و ذکرا اما و ادریک و اما در و لو اریکهم در سورهٔ انفال پس از برای ورش
دران دو وجه است اماله بین بین و الفتح و همچنین از برای ورش دو وجه است در الفی که
منقلب شده باشد از یا و بعد از را نباشد و در رؤس آی نباشد و نیز اماله بین بین
کرده است ورش در اواخر آیهای سورهای یازده گانه مذکوره را خواه واوی باشند و خواه
یائی و ذوات الراء باشند یا غیر آن مگر اواخر سورهای که دران ها کنایه از مونث باشد

وذوالرا نباشد واز یا قلب شده باشد پس در آنها دو وجه است و ذوات الواوی که
ذوالرا نباشد و رؤس آی هم نباشد یا آنکه رؤس آی باشد لکن با ها پس در آنها برای
ورش فتح است پس ذوالرا مقید نیست بجزی بلکه مطلق است و باقی از ذوات الیاء و الواو
در رؤس الآی بالهاء وغیره مقید است پس درست بفهم اینها را که از مشکلات قصیده است
باز اماله بین بین شده برای ابوعمرو الف وزن فعلی خواه مفتوح الفاء باشد نحو دعوی
و یحیی و خواه مضموم الفاء مانند حسنی و موسی و خواه مکسور باشد مثل احدی و عیسی و نحو این
اماله بین بین شده برای ابوعمرو او اواخر آیهای سورهای یازده گانه مذکوره سوای فعلی
و اواخر آیی که اواخر آنها را باشد مانند ذکری و ما تحت الثری و مآرب اخری که
ابوعمرو در آنها اماله تام میکند و نیز اماله بین بین کرده دوری از ابوعمرو در چهار
کلمه که آن یا ویلتی و انی و یا حسرتی و یا اسفی باشد برای آنکه الفات آنها منقلب اند
از یای اضافت که یاء متکلم باشد چنانکه میگوئی یا غلاما در یا غلامی و از غیر دوری قیاس
بکن بقواعد آنها در اماله پس اماله میکند حمزه و کسائی اماله محضه تامه برای آنکه جمیع آنها از
ذوات الیا است و از برای ورش دو وجه است و از برای باقی قراء غیر مذکورات فتح است
و اماله کرده است حمزه در ماضی خاب و خاف و طاب و زاغ و حاق و جاء و شاء
و زاد و ضاق خواه متصل شوند بضمیر و بتاء تانیث و خواه نشوند سوای زاغت بتاء
نه در مضارع آنها و نه در ماضی مزید آنها
تانیث در سوره احزاب و صاد اتباعا للاثر و هو قوله تعالی اذ زاغت الابصار و ام
زاغت عنهم الابصار و ابن ذکوان بموافقت حمزه اماله تامه کرده است در جاء و شاء

در هرجا

در هرجایی از قرآن که واقع شود و موافقت کرده در اماله تامه زاد نیز در قوله تعالی فزادهم
الله مرضا در سوره بقره و مخالفت کرده در غیر این آیه در اماله کردن زاد و فتح
آن بهر نحوی که در قرآن آمده باشد نحو فزادتهم رجسا الی رجسهم و زادکم فی الخلق بسطة
و سبب اماله در این افعال آنست که همه آنها ذوات الیا است سوای خاف که از
ذوات الواو است لان مصدره الخوف و اماله آن بسبب کسره ما قبل است در متکلم تا و
و بسبب کسره واوش پیش از قلب کردن بالف و بسبب قلب شدن الف او بیا
در ماضی مجهول مانند خیف و اماله کرده است حمزه و کسائی و ابوبکر بل ران اماله تام
از برای آنکه الف او قلب شده از یا زیرا که آن مشتق است از رین و
ایضا اماله کرده دوری از کسائی و ابوعمرو اماله تامه هر الفی را که متوسط باشد و واقع شده
باشد پیش از رای متطرفه مکسوره کالابصار هم و الدار و الحمار و حمارک و الکفار و بکفارهم متطرفه
احتراز کرد از غیر متطرفه مثل نمارق و لا تمار الا فمارق پس ظاهر است که رای آن در طرف نیست
و اما لا تمار زیرا که لام الفعل آن یا بوده است که بسبب جزم دادن لای ناهیه افتاده است
و بکفارهم مکسوره احتراز کرده از رای متطرفه غیر مکسوره مانند استغفارا که رای آن مفتوح است
و از جمله چیزهای که اماله تامه کرده است دوری از کسائی و ابوعمرو لفظ الکافرین و
کافرین است در حالت نصب و جر نه در حالت رفع زیرا که در حالت نصب و جر رای
در او مکسور است و بجای واو یا است و آنها هم سبب قوة اماله است و ایضا اماله تامه کرده حمزه الف هار را در سوره توبه و
کسائی و ابن ذکوان و بروایت دیگر فتح کرده اماله بین بین از ابن ذکوان هم آمده است
و ابوبکر و ابوعمرو

وسبب امالهٔ کسره راست و نیز امالهٔ تامه کرده است دوری لفظ جبارین را در دو
جای از مایده و شعرا و لفظ الجار را در دو جای از سورهٔ نسا برای کسرهٔ را و ورش امالهٔ
بین بین کرده است از الفات پیش از راء متطرفه تا اینجا و در دو کلمهٔ آخر که جبارین
و الجار باشد اختلاف از ورش نقل شده پس ابن غلبون اختیار کرده است فتح را
و غیر آن امالهٔ بین بین کرده است و موافقت کرده حمزه ورش را در لفظ البوار در
سورهٔ ابراهیم و در لفظ القهار در جمیع القرآن که هر دو امالهٔ بین بین کرده است و باقی
قرّا در جمیع این باب فتح را اختیار کرده اند و ایضا امالهٔ تامه کرده ابو عمرو و کسائی
هر لفظی را که دو را داشته باشد که یکی از آنها مکسور باشد در آخر کلمه نحو من الاشرار و من
الابرار و دار القرار بخلاف ان الابرار زیرا که راء دوم مفتوح است اماله نمیشود چنانکه
خلق اللیل و النهار را اماله نمیشود و اما ورش و حمزه امالهٔ بین بین کرده در فواصل این بنا بر
قاعدهٔ ورش و باقی قرّاء بفتح خوانده اند و نیز اماله کرده است دوری از کسائی من انصاری
الی الله در دو جای آل عمران و سورهٔ الصف و این اماله در لغت تمیم است و اماله شده است
از برای دوری در سارعوا الی مغفرة و نسارع لهم فی الخیرات و الخالق و البارئ و بارئکم در
دو جای از سورهٔ بقره برای کسره را و باقی قرّا بفتح خوانده یعنی اماله نکرده و ایضا امالهٔ تامه
کرده است دوری از کسائی طغیانهم و آذانهم و یسارعون و اذانا و الجوار از برای کسره را بعد
الف در همهٔ آنها و در طغیانهم بعلاوهٔ مجاورهٔ یا با الف و کسرهٔ را در الجوار و یسارعون و باقی
اماله نکرده اند و لفظ آذانهم و یسارعون در هفت جا از قرآن است و الجوار در سه جای قرآن

وایضا

و ایضا امالهٔ تامه کرده است دوری از کسائی یواری فاواری را در سورهٔ مائده برای کسرهٔ
را بعد از الف و لذا و فتح هم نقل شده و اما ذریة ضعافا و انا آتیک به قبل ان تقوم
من مقامک و قبل ان یرتد الیک طرفک در دو جای از سورهٔ نمل پس در اینها امالهٔ تامه
کرده است خلاد از حمزه برای کسرهٔ ضاد در ضعافا و کسرهٔ بعد الیاء در آتیک و در این
از خلاد نیز عدم اماله نقل شده و اماله کرده است هشام مشارب را در یس و عین آنیة را
فی الاصل آتیک برای کسرهٔ بعد از الف در هر دو و بسبب بودن کسره در رانه مشارب را تقدم
یا بعد از کسره اماله قوی میشود و یطاف علیهم بآنیة در سورهٔ هل اتی اماله نمیشود و باقی قرّا
در مذکورات اماله نکرده اند و ایضا امالهٔ تامه کرده است در سورهٔ کافرون عابدون را در دو
موضع و عابد را در یک موضع و در سورهٔ الناس قرّا روایت مختلف کرده اند از ابو عمرو در
لفظ الناس فی حالة الجر بروایت دوری اماله مشهور است و بروایت سوسی عدم اماله شهرت
دارد لکن اماله بطریق مد در حال وقف و عدم اماله در حال الوصل که قصر است از او وارد آمده
و بسبب امالهٔ کسرهٔ بعد از الف است و بدانکه اماله کرده است ابن ذکوان و انظر الی
حمارک در بقره کمثل الحمار فی جمعه و من بعد اکراههن فی النور و عمران و المحراب در هر جا
که باشد و الاکرام در دو موضع الرحمن و علت اماله در الحمار و حمارک همان است که
مذکور شد و در بواقی کسرهٔ قبل از الف و لاعبرة بالفصل و بدانکه بطریق ابن ذکوان
در ورش لفظ مذکور اختلاف نقل شده باماله و بعدم اماله بکر در لفظ محراب وقتی که
مجرور باشد که در الوقت در وخلاف نیست یا دیگران معلم برای عمل نیز برای کتب و مجلد و

ولا يمنع الاسكانُ في الوقف عارضاً ... امالةَ ما للكسر في الوصل ميّلا

یعنی سکونی که عارض میشود در حالت وقف منع نمی‌کند امالهٔ الفاظی را که در حال وصل
بسبب کسرهٔ ما بعد الف باشد نحو کتاب الابرار و من الناس پس هرگاه در آنها وقف
کنی نیز اماله باید کرد مانند حال وصل برای آنکه سکون عارضیست و امر عارض حکم اصلی را
تغییر نمیدهد در نزد اکثر اهل اداء و ناظم هم از جملهٔ آنهاست و لکن بعضی قلیلی از قراء اماله نمیکنند
در حال وقف اینچنان الفاظ برای زایل شدن سبب اماله که کسره باشد و هرگاه در وقف
بروم باشد در امالهٔ آن خلاف نیست برای آنکه کسره بالمرّه زایل نشده است

وقبل سكونٍ قف بما في اصولهم ... وذو الراء فيه الخلف في الوصل يُجتلا

یعنی هر الفی که بسبب کسری که بعد از آن بود امالهٔ آن جایز نبود در حال وصل و وقف بکنی
در آن الف بطریقی که در قاعدهٔ قراء ثابت شده پس اماله بکن آن الف را بنا بر قاعدهٔ
کسی که اماله می‌کرد آن را هرگاه آن سکون ما بعد نمی‌بود و اماله بکن بنا بر قاعده کسی که چنان الف را
اماله می‌کرد و اماله بین بین بکن بنا بر مذهب کسی که باماله بین بین قایل است و لکن از
سوسی خلاف است در اماله و عدم امالهٔ الفی که پیش از آن را باشد در حال وصل نیز
و در امالهٔ آن در حال وصل کسره در را ظاهر شود و آنچه سوسی از این باب اماله کرده
شرطش آنست که آن ساکن ما بعد تنوین نباشد پس اگر تنوین باشد اماله نمیکند در وصل
بلا خلاف چنانکه در بیت آینده معلوم میشود نحو قری و مفتری پس ناظم مثال ضابطه که گذشته
را که در بیت سابق گفت در بیت آینده می‌گوید که ضابطه درست فهمیده شود

کموسی الهدی

كموسى الهدى عيسى ابن مريم والقرى ... التي مع ذكرى الدار فافهم مُحصّلا

یعنی وقتی که وقف کنی بر الف موسی و عیسی در قوله تعالی و لقد آتینا موسی الهدی و آتینا عیسی ابن مریم
الف را اماله میکنی بنا بر مذهب حمزه و کسائی و اماله بین بین میکنی برای ابی عمرو بقوله و کیف
اتت فعلی و برای ورش در دو وجه است چنانکه دانسته شد که ذوات الیاء المنقلب جملا
و فتح است برای باقی قراء و هرگاه که وقف کنی علی قوله القری التی و ذکری الدار اماله میکنی برای
ابی عمرو و حمزه و کسائی چنانکه دانسته شد از قول او که و ما بعد راء شاع حکما و اماله بین بین
میکنی برای ورش کما علم از قوله و ذو الراء ورش بین بین پس بدان ای متعلم حاصل کلام را به اوراک و فهم خود نه برای بحث و مجادله

وقد فخّموا التنوين وقفاً ورقّقوا ... وتفخيمهم في النصب اجمع اشملا

یعنی هر کلمه که جایز باشد امالهٔ آن در حال وقف و جایز نباشد امالهٔ آن در حال وصل
برای الفی که ملاقی تنوین کرده باشد و الف حذف شده باشد برای تنوین پس هرگاه
وقف کنند بر چنین کلمه و الف عود کند نحو مسمّی و مولی و هدی و مصفّی و ضحی و مفتری
و الاقصی الذی و طغی الماء و جنی الجنتین و النصاری المسیح پس بعضی قراء بفتح میخوانند یعنی اماله
نمیکنند زیرا که الف عوض تنوین است در احوال ثلثه در نزد قراء و این قول ضعیف‌ترین
قولهاست و بعضی از قراء ترقیق میکنند الف را یعنی اماله میکنند بسبب شدن تنوین
که مانع اماله بود و برای عود کردن الف و الف مبدل از تنوین نیست در نزد این بعض
بلکه اصلی است و از یا قلب شده است و باقی گذاشتن اصل اولیست از باقی گذاشتن
عارضی که آن تنوین باشد و این قول صحیح‌تر است و قوله و تفخیمهم فی النصب اشاره بوجه ثالث

که بعضی با فتح خوانده‌اند الف را نیز اماله نکرده‌اند در حالت نصب با آنکه الف بدل است
از تنوین و اماله کرده‌اند در حالت رفع و جر با آنکه الف اصلیه است و این متوسط است از قول اول
و تفخیم در نصب اجمع اشمل است زیراکه در حالت نصب در هر دو قول با فتح خوانده‌اند نه با اماله
و در یک قول اماله شده است پس ناظم برای توضیح این ضابطه در بیت آینده مثال آورده گوید

مُسَمًّى وَمَوْلًى رَفْعُهُ مَعْ جَرِّهِ ... وَمَنْصُوبُهُ غُزًّى وَتَتْرًى تَزَيَّلَا

یعنی لفظ مسمی و مولی در قرآن هم مرفوع و هم مجرور واقع شده نحو اجل مسمی عنده و الی اجل مسمی
یوم لا یغنی مولی عن مولی اول مرفوع است بفاعلیة و اما غزی و تتری پس واقع نشده اند
در قرآن مگر منصوب نحو او کانوا غزی در سورة آل عمران و منصوب بودنش بسبب خبریة
کان است و ثم ارسلنا رسلنا تتری با فتح است بنابر قراءة ابو عمرو زیراکه او تنوین خوانده
و اما حمزه و کسائی پس تنوین نمیدهند آنرا زیراکه با اماله خوانده‌اند بلا خلاف و در نزد ورش
اماله آن بین بین است نه فتح است کما علم من قوله و ذوات الیاء له الخلف جملا و با فتح است
در نزد باقی قراء و معنی تزیل در قول ناظم تمیز است ای تمیز ذو التنوین بعضها من بعض لا شکله
یعنی ظاهر شد اقسام آن باب بیستم در بیان مذهب کسائی در اماله هاء تانیث در حال وقف

وَفِي هَاءِ تَأْنِيثِ الْوُقُوفِ وَقَبْلَهَا ... مُمَالُ الْكِسَائِي غَيْرَ عَشْرٍ لِيَعْدِلَا

یعنی اماله کرده است کسائی در هاء تانیث و در حروف که پیش از آنست در وقت وقف
کردن بر ها و در وقتی که پیش از آن یکی از حروف ده گانه که در بیت آینده مذکور میشود نباشد
و نه چهار حرف دیگر که ذکر آنها هم در بیت آینده میشود خواه بتا نوشته شود و خواه بها

زیراکه

زیراکه مذهب کسائی آنست که بر جمیع آنها وقف باید کرد چنانچه می آید نحو خلیفة و نعمت

وَيَجْمَعُهَا حَقٌّ ضِغَاطُ عَصٍ خَظَا ... وَأَكْهَرُ بَعْدَ الْيَاءِ يَسْكُنُ مُيِّلَا

یعنی جمع میکند حروف عشره را هذه الکلمات و مثالها از آنها النطیحة و الحاقة و قبضة
بالغة و الصلوة و بسطة و القارعة و خصاصة و الصاخة و موعظة پس اماله نشود آنها در نزد اکثر
قراء و الف در کلمات که حروف عشره را جمع کرده مکرر است و معنی حقیق و ضغاط و [illegible]
عذاب کردن نافرمانان که فربه شده باشد از خوردن حرام بفشار قبر و تنگی آن و قوله و اکهر لا اکره
یعنی حروف اربعه وقتی که بعد از یای ساکنه باشد یا بعد از کسره باشد اماله کرده میشود برای کسائی
مانند خطیئة و ایکة و [illegible] بعد از یای ساکنه باشد مثال در قرآن نیست و کبیرة و خاطئة
و الملائکة و فاکهة و الآخرة بعد از اینها ناظم گفته و الاسکان لیس بحاجز یعنی وقتیکه واقع شود ساکن
نحو لعبرة ثم در میان کسره و میان یکی ازین حروف چهارگانه ضرر نمیکند باماله یعنی از اماله مانع نشود پس
گفته است ناظم و یضعف بعد الفتح و الضم ارجلا یعنی ضعیف میشود حروف اکهر از قبول کردن
اماله و اماله نمیشود هرگاه بعد از ضمه یا فتحه واقع شوند مانند النشاة و شوکة و سفاهة و بررة و التهلکة
و محشورة و اگر واقع شود ساکنی ما بین فتح و ضم و ما بین حروف اکهر [illegible] باشد آن ساکن
غیر الف با اماله ضرر نمیرساند در نزد بعض قراء مانند مثالهای مذکوره و اگر آن ساکن الف باشد
در نزد جمیع قراء با اماله ضرر میرساند چنانکه از بیت آینده معلوم میشود پس مثال آورد بحروف اکهر فقال

لَعِبْرَهْ مِائَهْ وِجْهَهْ وَلَيْكَهْ وَبَعْضُهُمْ ... سِوَى أَلِفٍ عِنْدَ الْكِسَائِي مَيَّلَا

مثال آورد چهار مثال از برای حروف اکهر دو تای آن متوسط شده است در آنها ساکن

تا بین کسره و حرفی که اماله کرده میشود و آنها لعبرة دو وجه است قوله فقال ان فی ذلک لعبرة
ولیکل وجهة و دو مثال بدون ساکن آورده و آنها مائة و الائکة در سوره شعرا و ص پس
گفت ناظم وبعضهم سوی الالف عند الکل میلا یعنی بعض اهل ادا اماله کرده است از کسائی
در جمیع حروف ده گانه و حروف چهارگانه مگر در الف نحو صلوة زیرا که هرگاه اماله کرده
شود ما قبل الف هر اینه میباشد اماله برای الف نه برای ها زیرا که الف اصلست
در اماله و ها فرع است مر یعنی که بدرستی مانند کمشکوة معدود است در باب اماله الف
نوشته شده نه در باب اماله ها

باب بیست یکم فصل

در اماله رات یعنی این باب
بیان مذاهب قرات است در اماله رات و مراد از اماله را ترقیق است قال الناظم

ورقق ورش کل راء وقبلها ... مسکنة یاء او الکسر موصلا

یعنی ترقیق کرده است ورش هر راء ساکنه و متحرکه سوای آنچه استثنا شده خواه راء ساکنه
و متحرکه در وسط کلمه باشد یا در آخر آن و خواه تنوین داشته باشد یا نداشته باشد
و پیش از راء مکسوره خواه حرف استعلا باشد و خواه نباشد پس ورش ترقیق میکند
راء را هم در حال وصل و هم در حال وقف بشرط آنکه پیش از راء یای ساکنه موصله باشد
خواه پیش از یا حرف مفتوح باشد یا مکسور مانند غیر و المغیرات بشرط ان یکون قبل
الراء کسره موصل بالراء فی کلمة واحدة مانند الاخرة و موصل احتراز است از یای که ذکر
آن بعد ازین میشود و هو الکسر العارض او المنفصل عن الراء نحو بربهم زیرا که کسره و راء هر کدام
در کلمه علحده است پس موصل نیست مانند مقنعی رؤسهم که یای ساکن پیش از را واقع شده

ولم

ولم یر فصلا ساکنا بعد کسرة ... سوی حرف الاستعلا سوی الخا فکملا

یعنی ورش حرف ساکن که فاصله باشد مابین کسره و را فاصله حساب نمیکند پس ترقیق میکند
راء را در امثال مانند رای که مابین او و کسره فاصله نباشد نحو اکرام و سدره مگر وقتی که آن
حرف ساکن که فاصله شده یکی از حروف استعلا باشد و حروف استعلا بعد ازین مذکور میشود
پس هرگاه آن ساکن از حروف استعلا بغیر از خا فاصله حساب میکند و ترقیق را نمیکند
مانند قطرا و اصرا و وقرا سوای خا از حروف استعلا که هرگاه آن فاصله شود میان کسره و را
آنرا نیز حساب نمیکند باز ترقیق را میکند مانند اخراجا و باخ قراء در جمیع صور ترهای مذکوره
که ساکن فاصله باشد تفخیم را میکند قوله فکملا یعنی تمام کرده است حسن اعتقاداش بعجمه فکر کن
و قیتیکه خا را از حروف استعلا جدا کرده و لکن ورش تفخیم کرده است راء که ما قبلش مکسور
باشد خلافا للقاعدة هرگاه در اسم اعجمی یعنی غیر عرب باشد و آن در سه جای از قران وارد شده
ابراهیم اسرائیل عمران و در لفظ ارم ذات العماد و در جای که مکرر باشد نحو فرارا و اسرارا
و مدرارا تفخیم را کرده تا هر دو را باهم متناسب باشد در تفخیم

وتفخیمه ذکرا وسترا وبابه ... لدی جلة الاصحاب اعمر ارحلا

ناظم درین بیت ذکر کرده است مواضعی چندی
که از برای ورش در آن اختلاف واقع شده از آن مواضع که فاصله شده باشد مابین
کسره و را حرف ساکن که غیر حرف استعلا باشد یعنی معظم اهل ادا بر آنست که ورش تفخیم
کرده است ذکرا و سترا و هرچه شبیه آنها باشد در آنکه واقع شده مابین راء مفتوحه
و کسره ساکن غیر حرف استعلا و بعد از راء تنوین کسر باشد زیرا که را در میان دو ساکن افتاده است

یکی ساکن که پیش از آنست و دیگری تنوین که دران و ترقیق نیز ازو روایت شده و عبارة ارجل
در قول ناظم رکنا به است از بودن تفخیم اصح و اشهر و ایضا ترقیق کرده اند جمیع قراء از ورش
راء اول را از قوله تعالی انها ترمی بشرر کالقصر و المرسلات و بعضی قراء نیز گفته است از
ورش در سوره انعام حیران بتفخیم الراء [illegible] کان قبل الراء یاء ساکنه برای توالی امثال فتحه و بسیاری
از قراء ترقیق کرده اند و ایضا روایت شده از ورش تفخیم لکن آن شاذ است بروی عمل
نشده است بلکه عمل قراء بر قاعده مذکوره است نحو وزرک و ذکرک و صهرکم و حجارة
و عشرون و حیرت و منتصران و ساحران و طهرا و مراء و افتراء و سراعا و زراعته و
خیرا و شاکرا و منیرا و ناصرا و کبر و لعبرة و عشیرتکم بخلاف عشیرتک که ترقیق آن متفق
و ابو شامه گفته است که راء مفتوح منون که ماقبلش مکسور باشد بر سه قسم است
یکی آنکه مرقق است بلا خلاف نحو قوله سرا و دیگر آنکه مرقق در نزد اکثر اهل اداء نحو خیرا
و شاکرا قسم سیم آنکه مفخم است در نزد اکثر قراء و چون ناظم فارغ شد از اماله را
مختلف فیه شروع در بیان متفق علیه فقال ولا بد من ترقیقها بعد کسرة
اذا سکنت یا صاح للسبعة الملا یعنی چاره نیست از ترقیق راء که بعد از کسره
باشد و فیکه راء ساکن باشد مانند اصبر و اخبر ای صاحب من باتفاق قراء سبعه
و هر راء که واقع شود بعد از ان یک حرف از حروف استعلا که در بیت آینده مذکور
میشود باتفاق جمیع قراء تفخیم باید کرد خواه راء ساکن باشد بلا فصل نحو لبالمرصاد و فرقة
و فرقة و خواه متحرک و نیز باشد مگر فاصله شدن الف در ما بین الف و حرف استعلا

دو واقع

دو واقع نمیشود درین نوع از حروف استعلا مگر سه حرف الصاد و الطاء و القاف نحو اعراضهم
و صراط و فراق و جمع کرده است حروف استعلا را این سه کلمه قظ خص ضغط قظ فعل
امر است بمعنی اقم و خص خانه را گویند که از نی ساخته باشند و الضغط یعنی توقف و
زندگانی بکن در خانه ئی که تنگ باشد و مراد آنست که از دنیا باندک نعمت قناعت کن
و طالب زینت و زیادتی آن مباش نحو [illegible] که آنچه واقع شده است در قرآن برای این
فرض چهار است الصاد و الضاد و الطاء و القاف و واقع نشده با خاء و ظاء و غین و باز
اختلاف کرده اند در سورة شعرا فکان کل فرق پس ترقیق بعض قراء راء برای بودن آن در میان
دو کسره و بعضی دیگر تفخیم کرده اند بجهة حرف استعلا و حافظ ابو عمرو گفته که هر دو وجه خوبست
وما بعد کسر عارض او مفصل فخم فهذا حکمه متبذلا
یعنی جمیع قراء تفخیم کرده اند راء ساکن را که واقع شده باشد بعد از کسره عارض یا کسره
منفصل و کسرهٔ عارض دو قسم است اول کسرهٔ همزهٔ وصل که در ابتدا باشد خواه این
همزه و راء فاصله باشد نحو امراة و خواه نباشد مانند ارجعوا دوم کسره که بسبب التقاء
ساکنین حادث شود نحو ان امراة وام ارتابوا و کسرهٔ منفصل آنست که کسره در
کلمه باشد و راء در اول کلمه دیگر نحو بربهم و رب ارحمهما و کسرهٔ اصلی آنست که ثابت بود
در هر حال مانند کسرهٔ فاصبر و هر راء که بعد از ان کسره یا یاء ساکن یا متحرک باشد
نحو مرجکم و المرء و بشرین و البحرین و مریم و قریة پس در ترقیق آن روایت معتبر ثابت
نشده لکن بعض قراء ترقیق میکنند راء المرء و قریة و مریم را بدون روایت معتبری از قراء

کرده اند م

وما لقياس في القراءة مدخل فدونك ما فيه الرضى متكفلا

این بیت جواب است از سوال مقدر گویا کسی گوید که ترقیق را بواسطه مجاورة کسره یا
یای که بعد از را باشد همچنانکه اگر یا قبل از را بودی ترقیق میکردند پس سزاوار است
که هرگاه کسره پیش از را مجاور باشد بارا پس ناظم جواب داده است بقول خود کی
قیاس را در علم قراءة هیچ مدخلی نیست بلکه هرجا که از قراء روایتی باشد بآن عمل باید کرد و در قوله
فدونک مدح است مر صاحب تیسیر را و تابع شدن اورا بر قول قراء پس لازم بدار آنچه
را که پسندیده است آن از ائمه قراء از ترقیق و تفخیم در حالتی که متکفل باشد بقول قراء
یعنی قول قراء را کافی شماری در دلیل آوردن بقراءة بلفظ و بقیاس کردن و غیر آن مختار نیست
و ایضا اجماع کرده اند ائمه قراء بر ترقیق رای مکسوره در حال وصل خواه کسره اش لازم
باشد کالفرق و خواه عارض کقوله انذر الناس و اتفاق کرده اند بر تفخیم رای مکسوره در
وقف در هر که پیش مفتوح باشد نحو زینظر یا مضموم مثل نحو دسر و لکن مطلق رای که دراخر
کلمه باشد خواه مفتوح و خواه مکسور و خواه مضموم در حال وقف هرگاه پیش از آن یکی از سه چیز
باشد بر قول جمیع قراء ترقیق میشود یکی از آن سه چیز کسره است اما نحو مقتدر و هو القادر
و من قدر و خواه بفاصله حرف ساکن باشد نحو الذکر و السحر و الشعر مگر وقتی که آن ساکن
حرف استعلا باشد نحو قطر که درانوقت بعضی بتفخیم را قایل شده دوم آن از آن سه چیز
حرف ممال است مانند من انصار سیم یا ساکنه نحو بشیر و نذیر و هرگاه بر رای مکسوره وقف
بروم بکنی بعضی مرادی آنچه را که بعضی می آوردی در حال وصل پس در رای مکسوره ترقیق

می کنند

خواه بلا فصل باشد ؟

میکنی مانند حالة وصل و در حال روم بر رای مضمومه که پیش از آن ضمه یا مانند نذر یا فتحه
باشد نحو مستطر تفخیم میکنی کالوصل و بروایت ورش در رای مضمومه که پیش از آن
کسره باشد نحو القادر یا یای ساکنه باشد نحو بشیر روم کنی بترقیق و در نزد باقی
قراء روم حرکتی در آن بتفخیم و در رای مفتوحه روم نیست پس داخل درین ضابطه نیست
بدانکه راهای که از اول باب اماله را تا اینجا مذکور شد تفخیم باید کرد زیراکه ترقیق
خلاف است بجهة آنکه لغة تمام عرب بتفخیم است و ترقیق امر عارضیست بسبب یکی
از امور مذکوره پس وقتی که سبب ترقیق مفقود شد بنا بر اصل تفخیم باید کرد

باب بیستوم فصل بیستوم در اماله لامات و مراد از اماله لام ترقیق آنست و ضدش تغلیظ است
بدانکه اصل در لامات ترقیق است و تغلیظ خلاف اصل است که ورش بسبب حروف
استعلا لام را تغلیظ کند بتفصیلی که می آید و چون تغلیظ خلاف اصل است اکثر روات
تغلیظ را از ورش روایت نکرده اند و روایت نکرده است از آن مگر یک راوی

وغلظ ورش فتح لام لصادها او الطاء او للظاء قبل تنزلا
اذا فتحت او سکنت کصلاتهم ومطلع ایضا ثم ظل و یوصلا

یعنی تغلیظ کرده است ورش لام مفتوحه را که واقع باشد پیش از آن صاد یا طاء یا
ظاء وقتی که بوده باشد این سه حرف مفتوح یا ساکن خواه لام مشدد باشد یا مخفف
و خواه در وسط کلمه باشد یا در طرف آن مثال مفتوحه علی صلاتهم و ظل وجهه و ان یوصل
و مثال الساکنه نحو مطلع الفجر لکن المتوسطة مغلظة وصلا و وقفا و المتطرفة فی حال الوقف

در سوای ؟

و در حال وقف دران دو وجه است لکن ترقیق بهتر است چنانکه می آید و امّا اگر لام
مفتوح نباشد نحو تُطَّلِعُ و فَظِلْتُمْ یا حروف استعلا مکسور باشند یا مضموم نحو فُصِلَتْ
و ظُلَّةٌ پس خلاف نیست در ترقیق لام در امثال اینها چنانکه بِجِ فِرَاقٍ در بابه لا ان
خلاف نیست که ترقیق می کنند همه محقق ماناد که هرگاه در میان حرف استعلا و لام الف
فاصله شود مانند افطال علیکم العهد فطال علیهم الامد فان ارادا فصالا و ان
یصالحا بینهما دران خلاف است و ترقیق اولیست بنا بر اصل و بواسطه فاصله و هم
چنین خلاف است از ورش در لامی که در حال وقف ساکن شود نحو ان یُوصَلَ و
بطل و ظل تفخیم بنا بر انکه سکون عارض است و امر عارض تغییر نمیدهد حکم اصلی را که
درینجا تفخیم لام بود بسبب حرف استعلا و ترقیق بنا برانکه لام ساکن است لکن تفخیم
در هر دو مسئله اوطا و انسب است کما لا یخفی و ایضا اختلاف کرده اند در تغلیظ و ترقیق
لام کلماتی که مقصور باشند یعنی لام الفعل آنها الفی باشد که قلب شده باشد از یا
و پیش ازان لام ظاء و پیش از لام صاد باشد و قید اخیر بسبب آنست که در قران
کلمه با کیفیت مذکوره نیست واقع نشده است مگر بصاد و آن پنج است یصلیها
مذموما و یصلی سعیرا و یصلی نارا و لا یصلیها الا الاشقی و سیصلی نارا و همچنین خلاف کرده اند
در رؤس آی یازده سوره که در باب فتح و اماله مذکور شد هرگاه مستحق تفخیم باشند و آن
در سه جای از قران است و لا صلی فی سورة القیمة فصلی در سورهٔ سبح اسم اذا صلی در اقرا
و ترقیق در همه مذکورات ارجح و امّا مصلی فی قوله من مقام ابراهیم مصلی پس دران

تغلیظ

تغلیظ اولی است در حال وصل برای انکه منون است و الف ندارد و در حال وقف دو
وجه است دران زیرا که الف آن قلب شده است از یا و ترقیق و تغلیظ هر دو برابرند
و هیچکدام ترجیح ندارد هر چند که آن راس آیه باشد در نزد بعض قراء زیرا که مواخاة و برادری
نیست با دیگر آیاتی که دران سوره است پس تفخیم دران اوطا است مانند ذوات الیاء
وَكُلٌّ لِّتُدْعَى اسْمُ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ كَسْرَةٍ ... يُرَقِّقُهَا حَتَّى يَرُوقَ مُرَتِّلَا
یعنی جمیع قراء ترقیق می کنند لام لفظ جلاله را وقتی که واقع شود بعد از کسره نحو بسم الله
و الحمد لله و قل اللهم تا خوش آیند شود لفظ بسبب ترقیق و هو معنی قوله حتی یروق و تفخیم کرده
اند لام اورا در وقتی که بعد از فتحه و ضمه باشد خواه متصل باشد بما قبلش و خواه منفصل باشد
نحو قال الله و رسل الله پس تمام شد نظام اقسام قراءة تمام قراء دران خواه متصل بما قبلش و خواه منفصل

باب بیست و چهارم در بیان وقف کردن بر اواخر کلمات و بیان اقسام آن

بدانکه اقسام وقف یازده است الاول الاسکان المجرد و الثانی الروم و الثالث الاشمام
الرابع ابدال الالف الخامس ابدال الهاء السادس [illegible] زیادة الالف السابع الحاق هاء السکت
الثامن اثبات الواو و الیاء و حذفهما التاسع ابدال الهمزة العاشر التضعیف الحادی عشر نقل الحرکة
و مشهور آنست که اقسام وقف هفت است چنانکه درین یک بیت نظم شده است
نَقْلٌ وَحَذْفٌ وَاسْكَانٌ وَتَتْبَعُهَا ... التَّضْعِيفُ وَالرَّوْمُ وَالْاشْمَامُ وَالْبَدَلُ
فَالْاِسْكَانُ اَصْلُ الْوَقْفِ وَهُوَ اشْتِقَاقُهُ ... مِنَ الْوَقْفِ عَنْ تَحْرِيكِ حَرْفٍ تَعَزَّلَا
یعنی وقف اصطلاحی که در نزد قراء دان عبارتست از ساکن کردن حرف آخر کلمه و قطع کردن

کلمه از ما بعدش نفس کشیدن و آرام گرفتن مشتق است از وقف لغوی و آن عبارتست
از حبس و منع زیرا که وقف کننده حبس میکند آخر کلمه را از حرکت و بدانکه اسکان اصلست
در وقف نسبت ببسیار اقسام وقف که روم و اشمام وغیر آن باشد زیرا که آن اخف است
و در هر جای که روم و اشمام جایز است اسکان هم جایز است بخلاف العکس کما یعلم کله
و مخفی نماند که اکثر مشایخ قرّاء بر آنست که روم و اشمام اولی است لکن روایت در آن برای جمیع قرّاء
وارد نشده مگر از ابو عمرو و از کوفیین بلکه مشایخ قراء برای سایر قراء که سوای ابو عمرو
و کوفیین باشد روم و اشمام را ثابت کرده اند والا از ایشان تصریح در آن باب نیست

وَرَوْمُكَ إِسْمَاعُ الْمُحَرَّكِ وَاقِفًا ... بِصَوْتٍ خَفِيٍّ كُلَّ دَانٍ تَنَوَّلا
وَالْاِشْمَامُ إِطْبَاقُ الشِّفَاهِ بُعَيْدَ مَا ... يُسَكَّنُ لَا صَوْتٌ هُنَاكَ فَيَصْحَلا

یعنی روم عبارتست از آنکه بشنوانی حرف متحرک را در حالت وقف بهر کسی که نزدیک باشد
ترا بحیثیتی که کور بگوش خود بشنود و آنرا نگردد کسی که از تو دور باشد و اشمام را کر می فهمد بقوه
بصره و کور نمی فهمد و قوله کل دان یعنی هر نزدیک که از تو اخذ نوال و احسان کند و مراد هر نزدیکی
که بشنود از تو روم را و روم در لغت بمعنی طلب کردن چیزیست و مراد در اینجا طلب کردن
حرکت اندکست بصوت خفی و اشمام عبارتست از بهم آوردن قاری هر دو لب خود
را برابر یکدیگر و چسبانیدن لبهاست بعد از آنکه حرف متحرک را ساکن کرده باشد پس در
وقت اشمام صوت خفی هم نیست چنانکه در وقت روم بود بلکه اشمام طلب اشاره کردن
است بحرکت بدون صوت بحیثیتی که اشمام را کور درک نمی کند و کر درک میکند چنانکه گذشت

وچون

و چون ناظم از تعریف روم و اشمام فارغ شد شروع کرد در بیان مواضع آنها و گفت

وَفِعْلُهُمَا فِي الضَّمِّ وَالرَّفْعِ وَارِدٌ ... وَرَوْمُكَ عِنْدَ الْكَسْرِ وَالْجَرِّ وُصِّلَا

و مراد از ضم و کسره حرکه بنائیست و مراد از رفع و جر دو حرکه اعرابیست یعنی روم و اشمام
هر جاری و واقع میشود در مضموم نحو من قبل و من بعد و مثل آن و در مرفوع مانند عذابٌ عظیمٌ
و نستعین و روم در مکسور نیز جاریست نحو هؤلاء و در مجرور نحو یوم الدین و اشمام در مکسور و
مجرور جایز نیست زیرا که آن ضم شفتین است و آن با کسره تعذر دارد و اما روم
آن صوت ضعیف است که ممکن است اجرای آن با ضم شفتین و با کسر آن کلاهما
و بدانکه علمای قراءة روم را در فتح و نصب جاری نمیکنند زیرا که فتح و نصب حرکه خفیف
و ضعیف اند قابل تبعض نیستند که در وقت روم بعضش را بگوی و بعضش را نگوی پس در وقت
که بعضش گفته شد همه اش گفته شده است پس روم در آن ممکن نیست و اما در نزد نحاة
روم در همه حرکات ثلث جاریست زیرا که روم در نزد ایشان عبارتست از اخفای صوت
با تمام حرکت نه با بعض حرکت چنانکه مذهب قراءست در روم و مخفی نماند که نحاة
تجویز کرده اند از جاری شدن روم در فتح نسبت بمطلق کلام است نه نسبت بکلام الله
زیرا که قراءة موقوف است بتجویز و روایت ائمه قراء و بمجرد استدلال و قاعده
قیاس درست و صحیح نیست و باید دانست که هرگاه نصب بتنوین باشد باتفاق
قراء و نحاة روم در آن جاری نیست نحو علیما خبیرا وَمَا نَوْعُ التَّحْرِيكِ إِلَّا لِلَازِمٍ
بِنَاءً وَإِعْرَابٍ غَدَا مُتَنَقِّلَا یعنی نگردیده است حرکات در روم و اشمام در حال وقف

شش قسم فتح و نصب و ضم و رفع و کسره و جر تمیز برای دلالت کردن بر حرکت بنائیه
لازمه که کلمه از آن منفک نمیشود از آن سبب اختلاف عوامل و برای دلالت کردن بر حرکت
اعرابیه که نقل میشود از کلمه بسبب اختلاف عوامل و هرگاه یکی از آنها اکتفا میشد ملتبس میشد
بدیگری پس جاری میشود روم و اشمام در حرکه بنائیه عارضه و عفا در قوله ناظم صفة اعراب
یعنی اعرابیه که منتقل میشود از رفع بنصب و از نصب بجر و بدانکه روم و اشمام جاری
نمیشوند در سه جا اول در تاء تانیث که در حالت وقف منقلب میشود بهاء نحو نعمة و رحمة
برای آنکه حرکات از برای تا بود و آن در حال وقف زایل شده است بخلاف
تاء تانیث که در حال قلب بها نمیشود نحو نعمت و رحمت ربک از جمله تاهای تانیث که
بتاء دراز نوشته میشود در نزد آنکه که در وقت وقف نیز بتا میخوانند پس جایز است
روم و اشمام در آن برای آنکه آن تا متحرک است در حال وصل دوم در میم جمع نحو منهم و
منکم زیرا که میم ساکن است در اصل و روم و اشمام در وقف چیزیست که متحرک باشد
سیم در حرکات عارضه در حال وصل برای رفع التقاء ساکنین نحو قل ادعوا الله او
نقل حرکه نحو وانحر ان زیرا که اصل سکون بود و تحریک بسبب علتی بود و آن زایل شده است
در حال وقف و روم و اشمام در حرف ساکن نمیباشند و نقل کرده اند که قومی از اهل اداء
ابا و امتناع کرده اند از روم و اشمام در هاء ضمیر مضموم که پیش از آن ضمه باشد نحو امه و قلبه و
یا پیش از واو بود نحو عقلوه یا هاء ضمیر مکسور که پیش از آن کسره بود یا یاء که ام کسره است
نحو ربه و نحو فیه بخلاف هاء ضمیر که ما قبلش مفتوح باشد نحو قدره که در آن روم و اشمام
جایز است اتفاقا و قوم دیگر از قراء روم و اشمام را در هاء ضمیر جایز میدانند و در جمیع صورتهای که
مذکور شد

در حال وصل

باب بیان در

باب ۲۴ در بیان هاء کنایه

در بیان هاء کنایه و آن در عرف و اصطلاح قراء عبارتست از هاء ضمیری
که کنایه باشد از مفرد مذکر غایب و حق آن هاء آنست که مضموم باشد نحو قبله
مگر پیش از وی کسره باشد یا یای ساکن مانند به و علیه که در این دو صورت هاء ضمیر
مکسور میباشد و آن هاء را قراء در بعضی جا بوصل میخوانند و در بعضی از جایها بقصر میخوانند
چنانچه ناظم قصیده ابو القاسم شاطبی شروع ببیان آن نموده فرموده است

وَلَمْ يَصِلُوا هَا مُضْمَرٍ قَبْلَ سَاكِنٍ ۝ وَمَا قَبْلَهُ التَّحْرِيكُ لِلْكُلِّ وُصِّلَا

بدانکه وصل در نزد قراء در اینجا عبارتست از اشباع حرکت هاء ضمیر بحیثیتی که
از وی واو یا یا حاصل شود و قصر خلاف آنست و مواقع آن هاء از چهار حال بیرون
نیست اول آنکه ما قبل و ما بعد او هر دو متحرک باشد مانند و عنده مفاتح الغیب
و ختم علی سمعه و قلبه باتفاق جمیع قراء هاء را در این وقت بوصل میخوانند
دوم آنکه ما قبل و ما بعد او هر دو ساکن باشد مانند و الیه المصیر در اینجا باتفاق
وصل نمیکنند زیرا که هرگاه در اینجا بوصل خوانند التقاء ساکنین بعمل آید سیم
آنکه ما قبلش متحرک بشد و ما بعدش ساکن مانند لعلمه الذین در اینجا نیز باتفاق
بوصل نخوانند بهمان علتی که مذکور شد چهارم آنکه ما قبلش ساکن بشد و ما بعدش متحرک.

مانند فیه هدی ابن کثیر در اینجا وصل میکند و هوا فقط او نکرده است کسی از قرا
مگر حفص در کلمه فیه مهانا فقط نه در الفاظ دیگر مثل فیه هدی و مانند آن فتدبر
و باید دانست که قراء در هاء کنایه در چند جا بخلاف قاعده مذکوره عمل نموده اند چنانکه ناظم گفته

وَسَكِّنْ يُؤَدِّهِ مَعْ نُوَلِّهْ وَنُصْلِهِ ... وَنُؤْتِهِ مِنْهَا فَاعْتَبِرْ صَافِيًا حَلَا

حمزه — ابوبکر — ابو عمرو

چون ناظم از بیان احکام کلیه هاء کنایه که قرا را در ان خلاف نبود فارغ شد
شروع کرد بذکر انچه قرا در ان خلاف کرده اند در ساکن کردن هاء کنایه و ان
ده لفظ است در پانزده جای از قرآن چنانکه تا آخر باب همه آنها معلوم میشود
یعنی ساکن کن ها را از لفظ یؤده الیک در سوره آل عمران و نوله و نصله در سوره
ن و نؤته منها در ده جای از سوره آل عمران و در یکجا از سوره شوری و این قراءه
از ابو عمرو و ابوبکر و حمزه روایت شده باقی قراء بکسره خوانده اند و در لفظ
فالقه و یتقه در سوره نور قراء ثلثه مذکوره باتفاق حفص نیز بسکون های کنایه خوانده اند — در سوره نمل
و این قراءه را ابو عمرو بخلاف روایت کرده و خلاد نیز روایت کرده و لکن بخلاف
غیر که ها را متحرک هم خوانده و در لفظ و یتقه حفص بسکون قاف و قصر ها کنایه نیز خوانده
بسبب انکه قاف بعد از حذف لام الفعل که یا باشد آخر فعل شده و جزم را در ان اعتبار کرده

قاف

قاف را ساکن خوانده و هاء کنایه را بحرکه و قصر خوانده و باقی قراء هاء کنایه را در الفاظ سته مذکوره به
حرکه داده اند بمد و وصل خوانده اند سوای قالون و هشام و هم چنین از جمله — بخلاف عنه زیراکه هشام بوصل هم خوانده
قراء سوسی هاء کنایه را در لفظ و یأته در سوره طه بسکون خوانده و باقی قراء حرکه
داده بمد و وصل خوانده اند سوای قالون و هشام بخلاف عن قالون زیراکه او
درین لفظ هاء کنایه را بوصل هم خوانده و سبب قصر هاء کنایه در الفاظ سبعه
مذکوره ملاحظه حرف محذوف است که یا لام الفعل باشد و آن ساکن است
پس در این الفاظ پیش از هاء کنایه ساکن واقع شده است از انجهة هاء کنایه را
بقصر خوانده اند و علة وصل و مد ملاحظه ما قبل محذوف است و آن متحرک است
از انجهة بوصل خوانده اند و هاء کنایه را ساکن نکرده اند و قال الناظم علیه ما علیه

وَإِسْكَانُ يَرْضَهُ يُمْنُهُ لُبْسُ طَيِّبٍ ... بِخُلْفِهِمَا وَالْقَصْرُ فَاذْكُرْهُ نَوْفَلَا

عاصم — حمزه — سوسی — هشام دوری

و از جمله الفاظ ده گانه که قراء در ان خلاف کرده اند لفظ یرضه است در قوله تعالی
و ان تشکروا یرضه لکم در سوره زمر که سوسی و هشام و دوری هاء کنایه را ساکن خوانده اند
بخلاف عن الهشام و الدوری که هشام بحرکه و قصر هم خوانده و دوری بحرکه و وصل هم خوانده
و حمزه و عاصم و هشام و نافع بحرکه و قصر خوانده و باقی قراء که ابن کثیر و ابن ذکوان و
کسائی باشد بوصل و مد خوانده اند و از جمله الفاظ ده گانه لفظ یره است در قوله تعالی
١٠

خبر ایره و شرا یره در سوره زلزال که هشام هاء کنایه را ساکن خوانده که لفظ سهل الاداء
باشد و باقی قراء بوصل خوانده و مخفی نماند که صله در هاء کنایه در صورتیست که وصل
کنند و هرگاه وقف کنند بهاء کنایه باتفاق جمیع قراء هاء کنایه را ساکن باید الوقف

وَعَى نَفَرٍ اَرْجِئْهُ بِالْهَمْزِ سَاكِنًا ... وَفِي الْهَاءِ ضَمٌّ لَفَّ دَعْوَاهُ حَرْمَلَا
وَاَسْكِنْ نَصِيرًا فَازَ وَاكْسِرْ لِغَيْرِهِمْ ... وَصِلْهَا جَوَادًا دُونَ رَيْبٍ لِتُوصَلَا

یعنی حفظ کرده اند و قراءة نموده اند ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر لفظ ارجئه را
بهمزه ساکن و بضمه هاء کنایه و باقی قراء همزه را ترک کرده اند و لکن در صورت ترک
همزه عاصم و حمزه هاء کنایه را ساکن خوانده اند و باقی قراء سوای آنهایی که ضمه
داده اند یا کسره چنانکه معلوم شد و ایشان نافع و کسائی و ابن ذکوان است که آنها
هاء کنایه را مکسور خوانده اند و ورش و کسائی همزه را ترک کرده بوصل هاء کنایه خوانده
نحو ارجه و ابن کثیر و هشام اثبات همزه نموده و بوصل خوانده مانند ارجئه و
ابو عمرو و قالون و ابن ذکوان هاء کنایه را وقف کرده اند لکن قالون بحذف همزه
نحو ارجه و ابو عمرو و ابن ذکوان باثبات همزه مانند ارجئه و معنی قوله وصلها جوادا
آنست که وصل کن هاء کنایه را در حالی که جود کننده باشی بدون شک تا بکر دانی قراءة
خود را با اصل و اساس و مخفی نماند که از آنها که گفته شد شش قراءة حاصل شده سه تا با همزه و سه تا بی همزه

باب

جایز است اتفاقا و قوم دیگر از قراء روم و اشمام را در ها ضمیر جایز نمیدانند در جمیع صور
که مذکور شد **باب بیست و پنجم** در وقف کردن بر رسم خط یعنی خط مصحفهایی که در زمان
عثمان نوشته شده و بشهرهای اسلام فرستاده شده که قران را بدان رسم نویسند

وَكُوفِيُّهُمْ وَالْمَازِنِيُّ وَنَافِعٌ ... عُنُوا بِاتِّبَاعِ الْخَطِّ فِي وَقْفِ الِابْتِلَا

یعنی کوفیون و ابو عمرو و نافع قصد کرده اند متابعة خط مصحف در وقف ابتلا امتحان
کرده میشود قاری بکلمات یعنی حقیقة آن کلمه را که موضع وقف نیست یا در وقف اختلاف
که مضطر میشود قاری بر آن بسبب تنگی نفس خلاصه کلام مراد آنست که روایت وارد شده
است از ایشان بتابع شدن بر رسم خط در الفاظ قرآن پس آنچه از دو کلمه که جدا نوشته
شده وقف کرده میشود بر هر کلمه دوم از آن دو کلمه نحو عما و یوم هم الذی یوعدون و آنچه جدا
نوشته شده جایز است وقف بر هر یکی از آن دو کلمه نحو عن ما و یوم هم علی النار برای دلالت
کردن بر رسم خط و در حال وصل اثری از آن ظاهر نیست از این جهت باب را مخصوص کرده

وَلِابْنِ كَثِيرٍ يُرْتَضَى وَابْنِ عَامِرٍ ... وَمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ حَرٍ اَنْ يُفَصَّلَا

یعنی اختیار کرده شد وقف کردن بر رسم خط برای ابن کثیر و ابن عامر هر چند نص
از ایشان در آن خصوص از ایشان وارد نشده لکن پسندیده اند اهل ادا یعنی قراء وقف
بر رسم خط را از ایشان برای دلالت کردن بر رسم خط پس باید دانست که مرسوم یا
متفق علیه است یا مختلف فیه و در این باب ناظم مختلف فیه را بیان کرده و لهذا
گفته حر ان یفصلا و اما المتفق علیه پس میشود وصل و قطع ما بین کلمات و ثابت کردن و
حذف کردن در حروف علة نحو عما پس بدرستی آن متصل نوشته شده مگر در قوله تعالی فلما عتوا

عن ما نهوا عنه در اعراف و نحو اینها متصل نوشته شده الا نه قوله تعالی وان ما نرینک در سوره رعد
و نه نیدع الباطل در شوری و یدع الانسان و یدع الداع سندع الزبانیه نوشته شده است
این چهار بحذف واو و نوشته شده یمحو الله ما یشاء در سوره رعد و در صلوا الغافه و ما نند
آن از جمله الفاظ که واو دران علامت جمع باشد باثبات واو پس وقف بر آنها بصورت است
که نوشته شده اند باتفاق جمیع قراء و اما الفاظ که مختلف فیه است از آنجمله ها تانیث است
هرگاه بتاء کشیده نوشته شود پس ابوعمرو و ابن کثیر و کسائی آنرا در حال وقف بها بدل میکنند و باقی
قراء بر صورت نوشته که تا باشد وقف کنند و آن در تمام قران در پنجاه و سه موضع است
و تفصیل آنرا از کتب مبسوطه این علم مانند رائیه و غیر آن طلب باید کرد و اما آنها که بتاء دراز
نوشته نشود پس خلاف دران نیست که وقف بها میکنند و در نه اللات و مرضات
و ذات بهجة و لات از جمله الفاظ که تای تانیث درانها دراز نوشته شده کسائی بها
وقف بها میکند و ابن کثیر و ابوعمرو باو شریک نیستند نحو افرایتم اللات والعزی و در مرضات
در هر جا که باشد و ذات بهجة بخلاف ذات بینکم پس وقف بر آنها بتا است بلا خلاف
و در تا بهجة حرف نیست بدرستی آن بلا خلاف وقف بها میشود زیرا که بصورت ها نوشته شده
و در لات حین مناص و در هیهات بزی و کسائی وقف بها میکنند و دیگران بتا وقف میکنند
و ابن کثیر و ابن عامر وقف میکنند بر یا ابت در هر جا که واقع شود بها و باقی قراء بتا وقف کنند
و لفظ کاین در هر جا که باشد جمیع قراء سوای ابی عمرو وقف بنون میکنند و ابوعمرو بیا
وقف میکند و بدانکه وقف کرده است ابوعمرو بر لفظ ما در چهار سوره که مذکور میشود زیرا که

ماکلمه

ما کلمه علیحده ایست که وضع شده است برای استفهام نحو و مال هذا الرسول در فرقان و مال
هذا الکتاب در کهف و فمال هولاء القوم در نساء و فمال الذین کفروا در سأل سائل و کسائی
بخلاف آن قایل شده هم بر ما وقف کرده و هم بر مال و باقی قراء بر لام وقف کنند بنا بر رسم خط
در الرحمن ۹ — و در یا ایها در سوره الزخرف کسائی یا ایه الساحر و در نور ایه المومنون و ایه الثقلان بر ها
وقف کرده و ابوعمرو بر الف زیرا که حذف الف در حال وصل برای التقای ساکنین بود
و آن بسبب وقف زایل شده است و باقی قراء بر ها وقف کرده بنا بر رسم خط زیرا که
درین سه جا بدون الف نوشته شده و غیر آن سه جا بالف پس بلا خلاف در غیر
آن سه جا بالف وقف کنند نحو یا ایها النبی و یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الناس و غیره و
که ابن عامر در سه جای مذکور ها را ضمه داده است در حال وصل بتبعیت ضمه یاء ما قبل
وقف کرده اند بر یاء ۹ — نه در غیر آن سه جا و باقی قراء بفتح خوانده اند در هر سه جا و بدانکه کسائی و ابوعمرو در ویکانه
نه قوله تعالی ویکانه و بر نون ویکان زیرا که رسم خط چنان است و وقف کرده است کسائی
بر وی زیرا که نزد او لفظ وی کلمه مستقله است کسی که نادم یا متعجب باشد آنرا میگوید
و ابوعمرو وقف کند بر لفظ ویک زیرا که نزد او ویک کلمه ایست و اصل آن ویلک است
و لام حذف شده است بر آن کاف تشبیه پس آن مجرور است بتنوین مثل کرید پس حاصل شده
آن معنی از آن بسبب الوقف علیه و بباید دانست که وقف کرده است حمزه و کسائی بر ایا
نه قوله تعالی ایا ما تدعوا در آخر سوره اسراء بدل کرد تنوین بالف زیرا که ایا کلمه جداگانه
از لفظ ما لفظا و معنی و باقی قراء وقف کرده اند بر لفظ ما زیرا که آن صله ما است و میان

صرو موصول واما قوله تعالى وادخل پس کسانی وقف کرده است بر لفظ وادی زیراکه باعث
حذف یا التقاء ساکنین است وآن بسبب وقف زایل میشود وباقی قراء وقف بر
واو کرده اند زیراکه رسم مصحف   وَفِيمَهْ وَمِمَّهْ قِفْ وَعَمَّهْ لِمَهْ بِمَهْ
بِخُلْفٍ عَنِ الْبَزِّيِّ وَادْفَعْ مُجَهِّلاً یعنی وقف کن بر لفظ ماء استفهامیه که حذف
شده است الف آن دخول حرف جر بر آن بهاء سکت بروایت بزی بوجه تلافی آنچه
حذف شده است از ماء استفهامیه که الف باشد وباقی گذاشته اند فتح میم را تا دلالت کند بر الف
محذوفه لکن بخلاف عن البزی نحو مم خلق وفیم انت وعم یتساءلون ولم اذنت لهم وبم یرجع
وماننداینها که وقف کرده است بمیم بدون هاء سکت وباقی قراء در همه جا ترک هاء
کرده تبعا للرسم وقوله وادفع مجهلا یعنی دفع کن سخن آن کس را که نسبت داده است این
قراءة را بجهل بدرستی که وقف کردن بر هاء سکت در مانند الفاظ مذکوره شایع است در کلام عرب

باب بیت ششم در بیان مذاهب قراء در یاء اضافه یعنی یاء متکلم که مضاف الیه واقع شده

وَلَيْسَتْ بِلاَمِ الْفِعْلِ يَاءُ إِضَافَةٍ   وَمَا هِيَ مِنْ نَفْسِ الأُصُولِ فَتُشْكِلاَ

یعنی یاء اضافه لام الفعل کلمه نیست واز حروف اصل کلمه نیست وبسبب قید اول یاء
التی وماننداین بیرون رفت وبقید دوم مانند الذی والتی خارج شدند واگر اکتفا
بریک قید می کرد بس بود ولکن هردو قید را گفت تا هردو نوع را بیرون کند کما لا یخفی
ویاء اضافه در قران بدو وجه است ثابت میباشد یا محذوف آنچه که ثابت است جایز است
دران فتح وسکون فتح برای آنکه ضمیر است یک حرفی پس حرکت واقع میشود در موضع نصب وجر

پس حرکه داده اند آنرا مانند کاف وسبب اسکان تخفیف زیراکه حرف علة ثقیل است وحرکه
بر آن ثقیل است هرچند فتحه باشد ووجه آنکه مد عوض حرکه است پس گویا آن باحرکه است
جاانکه در حدیث ... ودو از یا ازیاآت اضافه قراء اختلاف کرده اند از آنجمله نود ونه
یا است که در قران بعد از آنها همزه مفتوحه واقع شده نحو انی اعلم وانی اخاف وانی
اری در همه آنها نافع وابن کثیر وابو عمرو یا را فتحه داده اند مگر در بعضی از آنها که این سه قاری
دران بعضی باهم اختلاف دارند بعضی یا را ساکن میکند وبعضی فتحه میدهد چنانکه ذکرش میرسد
... انکه در چهار جا از جمله نود ونه جا یا را جمیع قراء ساکن خوانده اند نحو ارنی انظر الیک
ولا تفتنی الا فی الفتنة واتبعنی اهدک وترحمنی اکن واما بعضی جای که قراء ثلثه دران اختلاف
دارند از آنجمله ذرونی اقتل وادعونی استجب وفاذکرونی اذکرکم است که ابن کثیر یا را
در آنها فتحه داده وازانجمله اوزعنی ان اشکر در دو جای از سوره نمل واحقاف که یا را
در انجا بروایت ورش نافع فتحه داده وابن کثیر بروایت بزی ودر لیبلونی ءاشکر وسبیلی
ادعو نافع فتحه داده وباقی قراء ساکن خوانده اند ونافع وابو عمرو فتحه داده اند در هشت یا
در قوله تعالى انی ارانی اعصر وانی ارانی احمل در سوره یوسف بخلاف سه یای دیگر در سوره
یوسف واینهااند انی اری سبع بقرات وانی انا اخوک وانی اعلم من الله است که آنها نافع وابن
کثیر وابو عمرو فتحه داده اند بنا بر قاعده خودشان وشش یای دیگر ازان هشت یا ضیفی
الیس در سوره هود وبشرلی امری در طه ومن دونی اولیاء در اخر کهف ودو یای دیگر
در اجعل لی آیة در آل عمران ومریم واز جمله جابجا ... بوده نه یا که قراء ثلثه دران اختلاف

دارند چهار یا است ولکن اریکم در سوره هود و احقاف و من تحتی افلا در سوره زخرف
وانی اریکم در سوره هود که نافع وابو عمرو و بزی فتح داده اند و در فطرنی افلا نافع و بزی
فتح داده اند و باقی قراء ساکن خوانده و باز فتح داده است یا را نافع وابن کثیر در
لیحزننی ان تذهبوا در یوسف و اتعداننی ان اخرج در احقاف و حشرتنی اعمی در سوره طه
وتامرونی اعبد در سوره زمر و این آخر آن بعض یا است از نود و نه یا که بعضی از قراء ثلثه
که مدلول سما باشد فتحه اش ترک کرده اند بعد از این ذکر می کند آن یاآت را که
در آنها زیاده از این سه قاری بفتح خوانده اند اذ هطی سما مولی ومالی سما لوی
لعلی سما کفوا معی نفر العلا یفر موافقت کرده است ابن ذکوان با مدلول سما
فتح یاء ارهطی اعز علیکم و هشام با ایشان موافق در فتح یاء مالی ادعوکم و ابن عامر با آن
پنج قاری مذکور موافق در فتح یاء لعلی و آن در شش جاست لعلی ارجع در یوسف و لعلی آتیکم
در سوره طه و قصص و لعلی اعمل در سوره مؤمنین و لعلی اطلع در سوره قصص و لعلی ابلغ در حم مؤمن
و موافقت کرده با قراء مذکور ابن عامر و حفص در فتح یاء معی ابدا در سوره توبه و معی او رحمنا
در سوره الملک و فتح داده است یا علی علم عندی در سوره قصص ابو عمرو و نافع وابن کثیر بخلاف
عن ابن کثیر که از او اسکان هم روایت شده و این جاییست که اختلاف کرده در آن
بعض مدلول سما که ابن کثیر باشد از اینجهت این را علیحده شمرد والا آن هم داخل بود در ضابطه
مذکوره و تا اینجا بحث آن یاها بود که ما بعد آن همزه مفتوحه باشد و بعد از این آن یاهاست نود و نه
که ما بعد آن همزه مکسوره باشد و آن شصت و یک یا است فقال الناظم في بيانها

وثنتان

وثنتانِ مع خمسينَ مع كسرِ همزةٍ بفتحِ اُولي حكمٍ سوى ما تعزّلا

یعنی پنجاه و دو یا از جمله شصت و یک یا که ما بعد آن همزه مکسوره باشد فتح میدهد آنها را
نافع وابو عمرو سوای آنچه استثنا شده است که آنها را ابو عمرو با بعضی دیگر از قراء نیز
فتح داده اند مانند بناتی ان کنتم در سوره حجر و من انصاری الی الله در آل عمران و الصف و
انی اسری بعبادی انکم در سوره شعراء لعنتی الی یوم الدین در سوره ص و یاء انجانی که ما بعد آن کلمه
ان شاء الله باشد در هر جا نحو ستجدنی ان شاء الله و آن در کهف و قصص و الصافات است
و فتح داده است در شش یا را در اخوتی ان ربی در سوره یوسف و اما قوله تعالی یدی الیک
در سوره مایده پس فتح داده است آنرا حفص و نافع وابو عمرو و اما قوله تعالی رسلی ان الله قوی عزیز
در سوره مجادله پس فتح داده است آنرا نافع وابو عمرو و یاء امی الهین و ان اجری الا
در هر جا ابن کثیر و حمزه و کسائی وابو بکر ساکن کرده اند و باقی قراء فتح داده اند پس زیاده شد
در اصحاب فتح ابن عامر و حفص و ساکن کرده اند عاصم و حمزه و کسائی یاء دعائی الا فرارا
در سوره نوح و یاء و ملة آبائی ابراهیم در سوره یوسف و باقی قراء فتحش داده اند پس زیاده شده
در اصحاب فتح ابن کثیر و ابن عامر و ساکن کرده اند کوفیون و ابن کثیر یاء و حزنی الی الله و یاء
وما توفیقی الا بالله و باقی قراء فتح داده اند پس زیاد شده در اصحاب فتح ابن عامر و اما
نه یا از جمله شصت و یک یا که بعد از آن همزه مکسوره باشد پس باتفاق جمیع قراء ساکن
و آن شش لفظ است در نه جا از قرآن مانند یصدقنی انی اخاف در سوره قصص و انظرنی الی
یوم یبعثون در اعراف و حجر و ص و لولا اخرتنی الی اجل قریب در سوره منافقین و فذرنی

تنها بدون نافع

انی تبت الیک در سورهٔ احقاف واحب الی مما یدعوننی الیه در سورهٔ یوسف و تدعوننی
الی النار و لاجرم انما تدعوننی الیه در سورهٔ مومن پس ناظم شروع در قسم پنجم نموده و آن یاء است
که بعد از آن همزه مضمومه باشد و این قسم دوازده یاست چنانکه در بیت مذکور گوید

وعشر یلیها الهمز بالضم مشکلا

مانند انی اعیذها در آل عمران و انی ارید
فانی اعذبه در سورهٔ مایده و انی امرت در سورهٔ انعام و الزمر و عذابی اصیب در اعراف
و انی اشهد الله در هود و انی اوف الکیل در یوسف و انی القی در سورهٔ نمل و انی ارید
در سورهٔ قصص پس این یاآت عشره را فتحه داده است نافع و باقی قراء باسکان خوانده
و اما آن دو یا از جمله دوازده یا نحو و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و اتونی افرغ علیه
پس باتفاق جمیع قراء در اینها اسکان است ازین جهة این دو یا را از آن ده یا جدا شمرد
پس شروع بقسم چهارم نموده و آن سی و دو یا است از انجمله در سیزده یا باتفاق جمیع قراء
فتح است نحو نعمتی التی در سه جا از سورهٔ بقره و حسبی الله در دو جا از آن و شرکائی الذین
در چهار موضع و بلغنی الکبر و بی الاعداء و مسنی السوء و ان ولیی الله و مسنی الکبر و قل
ارونی الذین و ان یقول ربی الله و لما جاءنی البینات و نبانی العلیم الخبیر و در چهارده
یا از جمله سی و دو یا قراء اختلاف دارند چنانکه ناظم در چهار بیت آینده بیان میکند

وفی اللام للتعریف اربع عشرة فاسکانها فاش وعهدی فی علا

یعنی در چهارده یا که پیش از لام تعریف باشد قراء اختلاف دارند لکن سکونش شایع تر است
از فتح از انجمله عهدی الظالمین یا را ساکن خوانده اند حمزه و حفص و در قل لعبادی الذین

در سورهٔ ابراهیم ابن عامر و حمزه و کسائی بسکون خوانده اند و باقی قراء بفتح خوانده اند در حال وصل
و ساکن شده یا در وقف نداء در سه موضع یا عبادی الذین آمنوا در عنکبوت و یا عبادی
الذین اسرفوا در زمر قرائت ابو عمرو و حمزه و کسائی و اما یا عباد الذین امنوا اتقوا در زمر قبل
ثابت نیست زیرا که یا او در رسم خط نوشته نشده در سورهٔ زمر و ساکن کرده اند ابن عامر و حمزه یاء
سا صرف عن آیاتی الذین در سورهٔ اعراف و اما شماره چهارده یا پس یاء این نحو است که پنج تا
عبادی است در پنج موضع سه تا از انجمله مذکور شد و دو تای باقی عبادی الصالحون در سورهٔ
انبیاء و عبادی الشکور در سورهٔ سبا و اما قوله فبشر عبادی الذین پس آن در باب زواید
مراید و عهدی الظالمین پیشتر گذشت و آیاتی الذین و ان ارادنی الله در سورهٔ زمر و اراد نی
الذی در ابتدا در سورهٔ بقره و آتانی الکتاب در سورهٔ مریم و ما آتانی الله در سورهٔ نمل در باب زواید
مذکور میشود و ان اهلکنی در سورهٔ الملک و مسنی الشیطان در سورهٔ ص و مسنی الضر در انبیاء
و ربی الفواحش در اعراف و اما قسم ششم و آن یاء است ما بعد آن همزه وصل باشد
بدون لام تعریف و آن هفت یاست چنانکه ناظم علیه ما علیه در این بیت می گوید

وسبع بهمز الوصل فردا و فتحهم اخی مع انی حقه لیتنی حلا

بعنی هفت یائی که بعد از آن همزهٔ وصل تنها است بدون لام تعریف از انجمله اخی اشدد
در طه و انی اصطفیتک در اعراف فتح داده است آنها ابن کثیر و ابو عمرو و فتح داده
ابو عمرو تنها یاء یا لیتنی اتخذت در سورهٔ فرقان و ایضا فتح داده است یاء و اصطنعتک
لنفسی اذهب و لا تنیا فی ذکری اذهبا در سورهٔ طه مدلول سما یعنی نافع و ابن کثیر و ابو عمرو

حقه لا

و فتح داده است نافع و ابو عمرو و البزی ان قومی اتخذوا در فرقان و فتح داده است مدلول
و ابو بکر من بعدی اسمه احمد در صف پس معلوم شد که الفاظ هفت است و ابو عمرو جمیع آنها را
فتح داده است و ابن کثیر فتح داده در سوای لیتنی در روایت بزی و نافع فتح داده است نفسی
ذکری و قومی را و باقی قراء ساکن خوانده الفاظ سبعه را و اما قسم ششم و آن یائیست
که بعد از آن همزه نباشد اصلا و تا آخر باب بیان این قسم است و آن در قرآن بسیار است
از آنجمله در سی یا قراء اختلاف کرده اند چنانکه ناظم علیه ما علیه درین بیت قصیده بر گوید

وَمَعْ غَيْرِ هَمْزٍ فِي ثَلَاثِينَ خُلْفُهُمْ وَمَحْيَايَ جِيْ بِالْخُلْفِ وَالْفَتْحُ خُوِّلَا

پس فتح داده است یا محیای را در آخر انعام ورش بخلاف عنه و غیر نافع بلا خلاف پس معلوم شد
که قالون آنها را بسکون خوانده بلا خلاف و ورش بخلاف عنه و باقی قراء و فتح خوانده اند
و فتح داده اند نافع و ابن عامر و حفص یاء وجهی لله در آل عمران و انی وجهت وجهی للذی
در انعام و یاء بیتی در سورة نوح حفص و هشام و سوای آنرا فتح داده اند حفص و نافع و هشام — فتح داده اند هم ابن کثیر هم
و باقی قراء ساکن خوانده و فتح داده است یاء شرکائی قالوا در سورة سجده و من ورائی
و کانت امراتی در سورة مریم و فتح داده اند یاء و لی دین در الکافرون حفص و هشام و نافع
بلا خلاف و بزی بخلاف و فتح داده یاء مماتی لله در سورة انعام نافع و فتح داده است
ابن عامر یاء ان ارضی واسعة در عنکبوت و ان هذا صراطی در انعام و فتح داده اند ابن کثیر
و هشام و کسائی و عاصم یاء مالی لا اری الهدهد در سورة نمل و فتح داده است یاء و لی نعجة
واحدة و ما کان لی من علم هر دو در سورة ص و ما کان لی علیکم در سورة ابراهیم و یاء معی در

هشت

هشت جا من بنی اسرائیل در سورة اعراف معی عدوا در سورة توبه و معی صبرا در سورة کهف
در سه جا و آن و ذکر من معی در سورة انبیاء ان معی ربی در شعرا و معی ردءا در قصص حفص و — الثانیة در سورة شعرا هم
موافقت کرده است با او ورش در معی فی الظلة و من معی من المؤمنین و باقی قراء ساکن کرده اند
و فتح داده است ورش یاء و لتؤمنوا لی در سورة دخان و یاء و لیؤمنوا لی در سورة بقره و باقی قراء
ساکن خوانده اند و فتح داده است یاء یا عبادی لا خوف علیکم در سورة زخرف ابو بکر
و حذف کرده اند یاء یا عبادی حفص و حمزه و کسائی و ابن کثیر زیرا که در بعض مصاحف محذوف
بوده و حذف کردن یا در وقت ندا افصح است از اثبات آن و اما یا عبادی فاتقون در سورة
زمر پس خلاف نیست در حذف آن زیرا که در هیچ مصحف نوشته نشده و باقی قراء ساکن
خوانده یا را در جای که حذف نشده و فتح داده است ورش یاء و لی فیها مآرب در سورة طه
و ساکن کرده یاء و مالی لا اعبد در سورة یس حمزه و باقی قراء فتح داده تمام شد بحث یاآت اضافه

باب بست هفتم در یاآت زواید و آن لام الفعل کلمه است در اسماء و افعال

نحو الوادی و المنادی و التنادی و یاء نبغ و نرتع و کاه یا اضافه را در حال نصب و جر از
زواید شمرند نحو دعائی و اخرتنی پس آنچه از یاآت زواید که در رسم مصاحف ثابت باشد
پس خلاف نیست در اثبات آن در نزد جمیع قراء مانند بهادی العمی در سورة نمل و یوم یأتی
بعض و ثم نقص و آنچه محذوف باشد پس بعضی از آنها اتفاقیست حذف آن و آن بسیار
نحو و لا تکفرون و بعضی از آن در حذف و اثبات آن خلافست و ذکر آن درین باب
و در بعض از سور در فرش سور می آید و ضابطه آنچه درین باب ذکر میشود آنست که بوده باشد

در حذف و اثبات مختلف فيه در حال وصل تنها يا در حال وصل و وقف هر دو نحو المنادی
والمناد و در حال وقف تنها مختلف فيه نباشد و ضابطه آنچه در سور مذکور ميشود آنست که
بوده ياء مختلف فيه در حذف و اثبات در حال وقف و حذفش در حال وصل اتفاقی باشد
مانند آنچه ذکر شد در سوره رعد وقت از کلمه هاد و وال و واق و باق و ينادی و بنادی المناد
وَدَعْ دُونَكَ يَاءَاتٍ تُسَمَّى زَوَائِدًا لِأَنْ كُنَّ عَنْ خَطِّ الْمَصَاحِفِ مَعْزِلَا
يعنی ياء ديگر يا يارا که در علم قراءت نام برده ميشوند الياآت زوايد زيرا که آنها معزول اند
از رسم مصحفها يعنی نوشته نشده است آنها در مصحفهای ائمه قراءت و نقل کرده اند آنها قراء
بواسطه شنيدن از ائمه قراءت و در اثبات و حذف آنها خلاف است نه در فتح و سکونش
و تمام آن ياآت شصت و دو تاست و اثبات کرده است ياآت را در حال وقف
و وصل ابن کثير و هشام در يکموضع از اعراف بخلف کيدون فی قوله و فی اتبعون و اثبات کرده
حمزه در وصل در حرف اول از سوره نمل و آن اتمدونن بمال است و لکن او نون را با ادغام
خوانده چنانکه در فرش سوره آيد و ثابت کرده است ياآت را ابو عمرو و حمزه و کسائی و نافع
در حال الوصل نه در حال وقف و باقی قراء در هر دو حال حذف کرده اند پس ناظم آن
شصت و دو يارا بتفصيل ميگويد فيسری الی الداع الجوار المناد يهـ
دی يؤتين مع ان تعلمنی ولا والباد اذا يسر فی الفجر و مهطعين الی الداع فی
القمر و من آياته الجوار فی الشوری نه الجوار که در سوره الرحمن است و در سوره کورت زيرا که يا آنها
ساکن است پس ممکن نيست اثبات آنها در حال وصل و يوم يناد المناد من مکان قريب

وعمران

وعمران يهدينی ربی و ان يؤتين خيرا و ان تعلمن مما در ياآت که در سوره کهف است و لئن اخرتن الی
در اسراء بخلاف لولا اخرتنی فی المنافقين که آن باتفاق جميع قراء مثبت است و الا تتبعن
افعصيت در سوره طه ثابت کرده است اليا را در الفاظ که مدلول سما پس ابن کثير از جمله
در هر دو حال و نافع و ابو عمرو در حال وصل و اما قوله تعالی ذلک ما کنا نبغ در سوره کهف و يوم (چنانکه گذشت)
يات لا تکلم در سوره هود پس ثابت کرده است يارا در آنها کسائی در حال وصل و مدلول سما
بقاعده خودشان چنانکه معلوم شد بخلاف ما نبغی هذه در سوره يوسف و امن يأت در هم که با
و ياء بالشمس فی البقرة و يوم يأتی بعض آيات در سوره انعام زيرا که در اثبات ياء آنها خلاف نيست
و اثبات کرده است ياء و تقبل دعائی در سوره ابراهيم حمزه و ورش و ابو عمرو در حال وصل و البزی
در هر دو حال چنانکه گذشت بخلاف دعاء که در سوره نوح است زيرا که آن در ياء اضافه ذکر شده
و ثابت کرده است ياء اتبعون اهدکم در سوره غافر ابو عمرو و قالون در حال وصل و ابن کثير در هر دو
حال چنانکه گذشت و قيد کرد اتبعون را با اهدکم تا خارج شود و اتبعون هذا در سوره زخرف بدرستی آن
برای ابی عمرو تنها است و نيز خارج شود فاتبعونی يحببکم الله و فاتبعونی و اطيعوا امری در آل عمران و طه
زيرا که ياء آنها ثابت باتفاق جميع قراء و ثابت کرده است ياء ان ترن انا ابو عمرو و قالون در
حال وصل و ابن کثير در هر دو حال چنانکه در اول باب معلوم شد و ثابت کرده است ياء اتمدونن بمال
نافع و ابو عمرو در وصل و ابن کثير و حمزه در حالين و اين از جمله مواضع است که ثابت ميکند حمزه از
دو حال چنانکه معلوم شد و ثابت کرده ياء يوم يدع الداع در سوره قمر بزی در هر دو حال و ورش و ابو عمرو
فی الوصل چنانکه دانسته شد و ثابت کرده است ياء بالوادی و فرعون در سوره فجر ابن کثير در هر دو حال

[redacted]
في الوصل چنانکه در اول باب ذکر شده و بدو وجه که حذف و اثبات بهر موافق قنبل شده
في الوقف و ثابت کرده است یاء اکرمن و اهانن في الفجر نافع در وصل و بزی در هر دو حال و
حذف کرده است قنبل در هر دو حال لما علم في الفجر و حذف یاء این دو لفظ اشهر است از اثبات
آن نزد ابو عمرو پس معلوم شد که آن مخیر کرده ما بین حذف و اثبات و مراد حال وصل است و اما
در حال وقف حذف است بنا بر قاعده او و ثابت کرده است یاء مفتوحه را في قوله تعالی فما آتانی
الله خیر در سوره نمل ابو عمرو و حفص و نافع در حال وصل و اما در وقف برورش را حذف است بنا
بر قاعده او و مر قالون و ابو عمرو و حفص را دو وجه است الحذف و الاثبات و در حال اثبات
فتح لازم است و الا بالتقاء ساکنین می افتد و باقی قراء تبعا للرسم بر حذف قائلند و ثابت کرده
یا را در البادی و در کالجوابی در سوره سبا در هر دو حال و ابو عمرو و ورش در وصل کما علم في اول الباب ابن کثیر
و باقی قراء بغیر یاء خوانده و ثابت کرده است یا را نافع و ابو عمرو در المهتدی في الاسراء و الکهف
في الوصل نه در وقف کما علم و قید کرده بدو سوره تا خارج شود آنچه در اعراف است و من یهد الله
فهو المهتدی زیرا که یاء آن ثابت است اجماعا قراءة و رسما و اثبات یا در و من اتبعن في آل
عمران از نافع است و از ابو عمرو في الوصل و ثابت کرده است یاء ثم کیدون فلا در اعراف ابو عمرو
در وصل و هشام بخلف در هر دو حال زیرا که حذف هم از و نقل شده در هر دو حال و این از مواضعی است
که در اول باب بآن اشاره شد بقوله لو معا بخلف و اثبات کرده یاء حتی تؤتون موثقا در
سوره یوسف ابن کثیر در هر دو حال و ابو عمرو در وصل و ثابت کرده یاء تسألنی در هود ابو عمرو و ورش
في الوصل و اختلاف قراء در تشدید نون تسألن و فتح آن خود می آید در فرش سوره آن و اثبات بیان
کرده

اما خاتمه آن در بیان تکبیرات خبر داد استاد من سید حسن در مشهد حضرت
امام حسین در اندرون قبه مبارکه آنحضرت مرا گفت و خبر داد محدث و قاری
مدینه شیخ محمد رحمه الله باسناد که چون آمدن وحی از حضرت رسالت پناه صلعم
منقطع شد گفتند مشرکین که ودع و قلی محمد ربه پس پیغمبر صلعم گفت الله
اکبر از شعف و خوشحالی آنکه خدای تعالی دروغ کرد سخنان منافقین را و فرو
فرستاد سوره والضحی و فرمود ما ودعک ربک و ما قلی پس امر کرد حضرت
رسالت صلعم که تکبیر بگوئید در وقتی که بوالضحی رسید پس خواندم بر سید
مذکور در حایر امام حسین علیه السلام قرآن را بقرائة عاصم از اول تا آخر و چون
رسیدم بسوره والضحی گفت تکبیر بگوئید که من خوانده ام بر شیخ احمد در مکه
معظمه در مسجد الحرام و او گفت تکبیر بگوی که من خوانده ام بر شیخ عبد الله بخاری
و او گفت که تکبیر بگوی که من خوانده ام بر شاطبی و در کتب مذکور است و احتیاج بذکر سندش ندارد
و خلاف در علماء و رواة حدیث آنست که بعضی گویند که تکبیر در اول الم نشرح باید گفت
و بعضی گویند در اول والضحی و هر دو وجه صحیح و معمول است و صیغه آن بخلاف
الله اکبر است و بعضی از طریق ابن الحباب لا اله الا الله و الله اکبر روایت کرده اند
و در بین سورتین در حالت تکبیر هشت وجه مذکور است یکی ممنوع و آن وصل
تکبیر است بر بسمله و قطع بسمله از سوره و هفت وجه دیگر جایز است و در روایت
آمده که من قرء القرآن فختمه کانت له عند الله دعوة مستجابة و چون دعا کند از
ادعیه ماثوره که در صحیفه کامله مسطور است بهتر باشد زیرا که دعا را ارکان است
و بالهای او اسباب مراتبست که آن حضور دل و رقت و اخلاص و استجابه

و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام اما ختم قرآن بفاتحه و البقره است
تا اولئک هم المفلحون و الله اعلم مقصد دویم بدانکه از قرائت سور قرآنیه
اذکی فایده که آن اختلافات قراء را که نوشتیم در این کتاب چنانکه دانستن اختلاف
سوره فاتحة الکتاب و سوره اخلاص را لازم دانسته بجهت تیمن و تبرک نوشته
شد که همه اخوان مؤمنین بهره‌مند شوند بدانکه سوره فاتحه هفت آیه است بتفاوت در سنت
تعیین آیات اختلاف کرده‌اند جمعی بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه دانسته‌اند
و صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین را مجموعا یک
آیه شمرده‌اند و بعضی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین را مجموعا
یک آیه گفته‌اند و صراط الذین انعمت علیهم را یک آیه گفته‌اند و جماعتی این سوره را
مکی و جماعتی دیگر مکی و مدنی میدانند و دو نوبت نازل شده و این سوره را
فاتحة الکتاب و ام القرآن و سبع المثانی و سورة الحمد گفته‌اند و این سوره
صد و بیست و چهار حرفست و مجموع پیغمبران صد و بیست و چهار هزار است هر که
این سوره را بخواند واهب العطایا ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را باو کرامت
فرماید اللهم ارزقنا تلاوته فی آناء اللیل و اطراف النهار و احشرنا مع محمد و آله الابرار
بحق محمد و آله الاطهار و چون نماز بدون خواندن این سوره صحیح نیست بنا بر آن
واجب و لازم است بر قاری که سوره را بتجوید و ترتیل بخواند تا نمازش صحیح
باشد یعنی باید هر حرفی از مخرج مقرره خود ادا کند و اخراج نماید از مخرج چنانکه در
باب مخارج حروف ذکر شد و رعایت تشدید و اعراب آن نماید و تجوید وی
صفات الحروف واجبست که حروف را از یکدیگر امتیاز دهد و مد واجب را بجا آرد

درعایت

در رعایت نظم و بعضی از استادان گفته‌اند که بر قاری لازم است که در حال
تلاوت هر کلمه را که بوصل باید خواند مثل قل اللهم و رسول الله و قل هو
الله بوصل بباید خواند و هر کلمه را که بوصل نباید خواند حروف آن کلمه را
برادا در آن کلمه تمام کند بعد از آن شروع بکلمهٔ دیگر نماید یعنی چنان نخواند
که حرف آخر کلمهٔ سابق را جزء اول کلمهٔ لاحق سازد مثل بوق شیخ ننسه را
قشیخ خوانند و رحمة لا اثم و لکلا اثم و لکن و مودة بینکم را لتبینکم قرائت کنند
و امثال اینها و باین نوع تلاوت کردن قبیح و مذموم است چنانکه جمعی از قرا
برآنند که اگر باین طریق تلاوت کنند هفت موضع است در سوره فاتحه که
شباهت باسم شیطان بهم رساند اول دلیل دویم هرب سیم کیوم چهارم
کنع پنجم کنس ششم تعل هفتم بعل غرض از این کلمات مذکوره آنست
که دال را از آخر کلمه الحمد قطع نکند و باول کلمه لله وصل نکند که دلیل شود و هاء را
از لله جدا نکند و به رب نچسباند که هرب گردد و کاف را از مالک قطع نکند
جزء اول یوم الدین نگردانند که کیو و کاف را از ایاک جدا نکند و باول نعبد نچسبانند
که کنع نگردد و کاف را از ایاک قطع نکند و به نستعین وصل نکنند که کنس
گردد و تاء را از انعمت جدا نسازند و بعلیهم داخل نکنند که تعل گردد و باء را از
غیر المغضوب قطع نکنند و بعلیهم وصل نکنند که بعل شود و بعضی از علما
این فن گفته‌اند که هرگاه کلمات مذکوره را چنان خوانند که دلیل و هرب شود
شباهت باسم شیطان میشود و شباهت باسم شیطان در جمیع نسخ نیست بلی این تاکید
و مبالغه است که از جانب قراء آمده چون صحت نماز بخواندن فاتحة الکتاب است

کمال احتیاط در تلاوت و قرائت آن بجای آرد چنانکه حرف ساکن را متحرک و متحرک را
ساکن و مشدد را مخفف و مخفف را مشدد نکرد اند تا باعث نقصان و فساد
نماز نشود و در بعضی از کتب قرائت که بنظر رسیده مکتوب است که در حمد پنجاه
یک موضع است باید که احتیاط کند تا نماز او صحیح باشد ذکر او باعث تطویل
میشد اما آنچه اهم و لابد است این داعی حقیقی آن مواضع را درین مختصر ذکر کند اول باء
بسم الله را از مخرج خود که میان هر دو لب است یعنی از تری لب که داخل لب است
اخراج کند و اگر از خشکی لب که بیرون لب است ادا کند مشتبه بپا شود چنانچه فارسی
زبانان پد و پلر گویند و در سین رعایت صفیر کند تا بکمال از مخرج ادا شود
و لفظ جلاله که ما قبل او مکسور است ترقیق بجا آرد و ملاحظه نماید و در راء مشدد
تکریر نشود و حروف ساکنه را بحرف مشدد نزند تا تشدید بفعل آید و ظاء را
در کلمه الحمد اشباع ننماید که واو تولد کند و همچنین کسرها را نیز اشباع نکند تا یای
بهم نرسد و کاف مالک را فشارش ندهد چنانکه صوت زیادتی بهم رسد
که از مخرج بگردد و همزه را در هر موضع بپای آیاک نزند تا تشدید بفعل آید و نیز
کاف ایاک و ایاک را اشباع نکند تا الف تولد نشود و در کلمه نستعین رعایت
صفت صفیر در سین و همس در تاء استفال در هر دو بجا آرد تا سین بصاد و تا بطا
مبدل نگردد و کلمه الصراط و صراط را در هر دو موضع رعایت صفت استعلاء و
اطباق نماید تا صاد بسین و طا بتا بدل نشود و نون انعمت را اظهار کند
و در ضاد که درین سوره در هر دو موضع واقع است صفت استعلاء و اطباق بجا آرد
و در صفت استعلا نیز مبالغه تمام نماید تا از مخرج ظا اخراج نشود و صفیر نکند تا مشتبه
بزا نگردد و در لفظ مالک یوم الدین را یازده قرائت ایراد کرده اند اول مالک را عاصم

عاصم

عاصم و کسائی بالف و کسر لام و خفض کاف و اعمش و جماعتی دیگر از قرا بانها موافقت
کرده اند دوم مَلِکِ بغیر الف و کسر لام و خفض کاف و این اختیار نافع و ابن کثیر و
ابو عمرو و حمزه و ابن عامر است سیوم مَلْکِ بتسکین لام و خفض کاف و این اختیار
ابو عمرو است و بروایت عبد الوارث بن سعید و این هر سه قرائت مبنی بر نعت است
چهارم مالکَ بالف و نصب کاف و این قرائت ابو العزیز و اعمش است پنجم
مَلِکَ [illegible] نصب کاف مروی از ابو حیات و شریح بن زید و این هر دو قرائت
منصوب بر ندا است ششم مَلَکَ بفتح میم و لام و کاف محمول بر فعل ماضی و یوم
الدین منصوب بر مفعول است و این قرائت یحیی بن یعمر است هفتم مالکُ بالف
و رفع کاف مرفوع بر خبریت ای هو مالک و این قرائت عون عقیلی است هشتم
مَلِیکُ برفع کاف نهم مَلِیکَ بنصب کاف دهم مَلِیکِ بخفض کاف یازدهم
مَلّاکِ انکه مالک خوانند استخراج نموده بچند وجه و ابو عمرو میم الرحیم و میم مالک و
مالک مخرج است و در هر سه الف و [illegible] الف و باقی قرا با اظهار خوانده اند و
حمزه همزه لفظ ایاک و ایاک را در وقف بتحقیق و تسهیل که بیاء خوانده و باقی
در وقف و وصل بتحقیق خوانند حمزه نیز در حال وصل مثل باقی قرا بتحقیق
میخوانند و بروایت قنبل که راوی ابن کثیر است لفظ الصراط و صراط بسین و در
قرائت نعیم حمزه کلمه الصراط و صراط را باشمام خوانده یعنی خلط کرده اند صاد را
بزا چنانکه نه صاد صریح باشد و نه زای صریح و خلاد که راوی دیگر وی است
الصراط را اشمام کرده و صراط را بصاد خالص خوانده و حمزه علیهم را در هر
موضع بضم ها خوانده وصلا و وقفا و باقی قرا بکسر ها میخوانند و ابن کثیر در خلاف

وقالون بخلاف عنه بضم [illegible] خوانند واشباع نیز میکنند
چنانکه راوی از ضمه میم تولد کنند و باقی قرا باسکان میم خوانده اند و الف صاد
الکضالین مل همه قرا بالتفخیم خوانده اند و لام این را بترقیق خوانده اند بدل ن اسعد
الله تعالی فی الدارین که سوره اخلاص مکی است و بعضی برانند مدنیست و نوزده
کلمه است و شصت و شش حرف است و این سوره نزد مدنی و عراقی چهار آیات است
و نزد مکی و شامی لم یلد یک آیه و در نزد باقی لم یلد و لم یولد [illegible] آیه دانسته اند
و تجوید این سوره بنوعیست که در سوره حمد گذشت پس باید [illegible] مخرج خود
با صفات مقرره اخراج کنند و چنان تلاوت کنند که ساکن را متحرک [illegible] و متحرک را
ساکن نکرده اند و لفظ احد که در اول این سوره واقع است اگر وصل کنند باسم
جلاله در آن هنگام نون تنوین را کسره باید داد و بترقیق باید خواند و اگر در کلمه احد
وقف کند و ابتدا بلفظ جلاله نماید درین حال بتفخیم باید خواند و حروف دال که
که در آخر الفاظ این سوره مکتوبست قلقله کنند و اگر بر آن کلمه وقف قلقله زیاده
باید کردن و نون لم یکن را در لام له ادغام بی غنه از برای جمیع قرا بجای باید آورد
و حفص که راوی عاصم است کفوا را بضم فا و فتح واو منونا خوانده و بکر
که راوی دیگر عاصم است و جمعی از قرا بضم فا و فتح همزه منونا خوانده و بکر
نیز جمعی از قرا بضم فا و فتح همزه منونا بجای واو فتح اند و حمزه بسکون فا همزه
منونا خوانده و در حالت وصل و در حالت وقف نقل میکند حرکت همزه را بفا
و حذف همزه میکند که کفا باشد و نیز در وقف بدل میکند همزه را بواو مفتوح که
بعد از وی الف باشد بدل از تنوین و باسکان فا که کفوا و خلف که راوی باشد
حمزه است بسکون فا و همزه منونا خوانده وقفا و وصلا و باقی قرا بضم فا
همزه منونا خوانده اند بالتمام مقصد سیم در بیان رموز قرا سبعه مع رواتهم
جدول

[illegible]
محذوف است در نزد جمیع قرا و الی لفوت با [illegible] فی ابراهیم و قد هدان فی الانعام
بقید تا خارج شود قل انتی هدانی پس یاء آن ثابت اجماعا و اتقون یا اولی الالباب فی البقرة و
قید کرد بیا اولی تا خارج شود و ایای فاتقون پس یاء آن محذوف است اتفاقا و اخشون
لا تشتروا فی المائدة و قید کرد بقوله مع ولا تا خارج شود و اخشون الیوم در اول سوره و اخشونی ولاتم
فی البقرة پس یاء آن ثابت است در هر حال نزد جمیع قرا و ثابت کرده است یاء و خافون
ان کنتم فی آل عمران در حال وصل و ثابت کرده است قبل یاء انه من یتقی در سوره یوسف در
هر حال چنانکه دانسته شد در اول باب و ثابت کرده است یاء الکبیر المتعال فی الرعد ابن کثیر در
هر حال و ثابت کرده است یاء لینذر یوم التلاق و یوم التناد فی المؤمن ابن کثیر در هر حال کالعلم
اول الباب و در حال وصل ثابت کرده است قالون بخلاف عنه زیرا که از و حذف هم نقل شده
و ثابت کرده است ورش بلا خلاف و باقی قرا بدون یا خوانده اند و ثابت کرده است هر دو یا لفظ
قوله اجیب دعوة الداع اذا دعان فی ابوعمرو و ورش در حال وصل کالعلم در اول الباب و اثبات آن
دو یا در روایت غیر مشهوره از قالون نقل شده و اثبات کرده است یا را ورش در نوزده لفظ
در حال وصل و آن فستعلمون کیف نذیری فی الملک و ان کدت لتردین در و الصافات و ان ترجمون
و ان لم تؤمنوا لی فاعتزلون هر دو در دخان و نذر فی شش موضع از سوره قمر و وعید در سه موضع
و خاف وعید فی ابراهیم و فحق وعید و من یخاف وعیدی فی ق و لا ینقذون فی یس و انی اخاف
ان یکذبون قال ستشهد فی القصص و قید کرد بقال تا خارج شود انی اخاف ان یکذبون و یضیق
صدری پس یاء آن محذوف است در هر حال اتفاقا و کیف کان نکیری در چهار موضع از چهار سوره

که یاء آن محذوف است
در هر حال

باشد

در سورهٔ حج و سبا و فاطر و الملك و اما قوله و ما لكم من نكيري در سورهٔ شوری ازین باب نیست

نَبَشِّرْ عِبَادِي افْتَحْ وَقِفْ سَاكِنًا يَدًا ... وَاتَّبِعُونِي حَجَّ فِي الزُّخْرُفِ الْأَوَّلِ

یعنی فتحه بده یاء عبادی را در قوله فبشر عبادی الذین یستمعون در حال وصل و ساکن بخوان

آنرا در حال وقف در سورهٔ الزمر و ثابت کرده است یا را در قوله و اتبعون هذا صراط

مستقیم در الزخرف ابو عمرو و بدانکه جمیع قرّاء ثابت کرده اند یاء فلا تسألنی عن شیء در الکهف

در هر دو حال چنانکه نوشته شده هست در مصحفها و نقل شده است از ابن ذکوان حذف آن

یا در هر دو حال و معروف آنکه این یا غیر آن شصت و دو یا است که ناظم در اول باب ذکر کرد

و ابو ربیعه و ابن الصباح روایت کرده اند اثبات یا را در یرتع از قنبل در قوله تعالی ارسله معنا غدا

یرتع و یلعب در هر دو حال و حذف یا را ایشان دیگران از قنبل روایت کرده اند و باقی قرّاء بحذف

یا خوانده اند و اما عسی ربی ان یهدینی در القصص پس جمیع قرّاء باثبات یا خوانده اند بسبب آنکه

رسم المصاحف و این را ذکر نکرد از آن یا آت که اثبات آنها اتفاقی بود تا مشتبه نشود به

یهدینی که مذکور شده در قوله فیسری و اینجا تمام شد سخن در بیان قواعد کلی قرّاء در علم قرائت

هَذِي أُصُولُ الْقَوْمِ حَالَ اطِّرَادِهَا ... أَجَابَتْ بِعَوْنِ اللهِ فَانْتَظَمَتْ حُلَا

وَإِنِّي لَأَرْجُو لِنَظْمِ حُرُوفِهِمْ ... نَفَائِسَ أَعْلَاقٍ تُنَفِّسُ عُطَّلَا

سَأَمْضِي عَلَى شَرْطِي وَبِاللهِ أَكْتَفِي ... وَمَا خَابَ ذُو جِدٍّ إِذَا هُوَ حَسْبَلَا

تمام شد بعون الله

حرز الامانی و وجه التهانی انشاء الشیخ الامام العالم الفاضل ابی القاسم ابن فیره ابی احمد الرعینی الشاطبی ره و هذا الجدول المجزی اثنین و عشرین جزء فیه اسماء القرّاء وما لكل واحد من الحروف الى جانبه والجدول المجزأ اربعة عشر جزء فیه الحروف الدالة على القرّاء المجتمعین فی كذلك فیه الكلمات الدالة علیهم فی حال اجتماعهم والذی لكل حرف او كلمة فهو مرسوم فی سطره والحمد لله رب العالمین

نافع المدنی	ا		
قالون	ب		
ورش	ج		
ابن کثیر المکی	د		
البزی	ه		
قنبل	ز		
ابو عمرو	ح		
الدوری	ط	الکوفیون عاصم وحمزه والکسائی	ث
السوسی	ی	القرّاء کلهم غیر نافع المدنی	خ
ابن عامر الشامی	ك	الکوفیون وابن عامر الشامی	ذ
هشام	ل	الکوفیون وابن کثیر المکی	ظ
ابن ذکوان	م	الکوفیون وابو عمرو البصری المدنی	غ
عاصم	ن	حمزه والکسائی الکوفیان	ش
ابو بکر	ص	حمزه والکسائی وابو بکر	صحبة
حفص	ع	حمزه والکسائی وحفص	صحاب
حمزه	ف	نافع المدنی وابن عامر الشامی	عم
خلف	ض	نافع وابو عمرو وابن کثیر المکی	سما
خلاد	ق	ابن کثیر وابو عمرو	حق
الکسائی	ر	ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر	نفر
ابو الحارث	س	نافع المدنی وابن کثیر المکی	حرمی
الدوری	ت	نافع والکوفیون	حصن

این رمز قراء سبعه ... بطریق نظم ... گردید داده
گر یاد ... شد بر طالبان ... و التقیت نظم

اسم قاریان و خویش الحان
از نجیبی و ضبط کرده بیان

اول نشانه نافع
ب ز قالون و ج ورش بیان

د ابن کثیر و بزی
ه بود قنبل فصیح زبان

ح ابو عمرو را بود دوری
ی نشان از سوسی بود دان

ک دل ابن عامر است و هشام
م آمد نشان ابن ذکوان

ن بود عاصم خجسته سیر
ص ابو بکر و ع حفص نشان

ف بود حمزه و خلف ض
ق خلاد قاری قرآن

ر کسائی و س ابو الحارث
ت علامت ز دوری دوران

بعد از این رمز اتفاق بجمع
در بیان جمیع استادان

حرف ث دان علامت ایشان
ابن عامر چو شد با این رمز قرین

ذ باشد نشانه ایشان
...

شعبه با حمزه و کسائی ...
حمزه و کسائی ...

باز ابن کثیر با ابو عمرو
حق بود در ... جمیع اوان

ابن عامر قرین حمزه چو شد
... نشان ... عیان

ابن عامر چو شد قرین ابن کثیر
... علامت شان ...